



کتابخانه

بازرسی شد
۱۴ - ۲۷

۱۳۳۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مسوده الحزب و الاجراء الحزب

مؤلف

موضوع

شماره ثبت کتاب

شماره قفسه

۱۵۷۶۹

۱۳۳۵

۸۵۴۹

بازدید شد
۲۳۸۷

خطی - فهرست شده -
۸۵۴۹



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي شرع الفصاحات والحدود ورفع الفساد بين العباد وسلك
نظام عالم الوجود والصابغ والسلام على خير من تشرع لشريعة الحق والتحد
عنه واهل بيته خلفاء المعبود وخبايا القصر المقصود وشفعاء يوم القيام والورث
وبعد چون حقها الى انواع شر را مدف بالحق وحقناج بلكه بكار آيد و غالباً سائلا
ومعاشرات ايشان موجب حدود و مشاجرات و فاضلات ميشود و منتهى بقتل نفس
و نهب اموال و حدود جراحت ميگردد و نفوس اكثر ايشان مایل است بتتابع الحيات
و حصول مشغليات و غصب امتيازات و تكبر و طالع نبويه و مقاصد و نيه كه بدن
مفسد كنون حاصل نميشود و اگر مانع از اجراء از اشخاص شريعت مقدسه و افعاء ملت
مطهر نبويه علی سادها الاف سلام و خجته نباشد بقریب در اعراض و اموال بلكه بكار مينما
و منتهى مفسد غير متناهيه ميشود و كهذا احباب اينده نكاح و زنيه و منتهى مفسد نبويه
برای انتظام امور عباد و دفع فتنه و شرع فساد از سكان جميع امكانه و بلاد احكام حدود
و قصاص و ديانت را مقرر نموده كه زاجر مانع نفوس شريعت از ارتكاب فتنه و فساد و عدا
ايشان بسلوك طريق صلاح و سداد بوده باشد و چون اكثر احكام مباحث مذکورين از جمله
مشكلات مسائل فقه است و در غالب آنها اختلاف بسيار ميان فقهاء رضوان الله عليهم
هست لهذا اين تقرير بديل البضاعة بامر منجيب امتثال امر و نهيه و هو الا مبرر الا عند

الاعظم

الا عظم والاساطان الا تخم الاكرم زايب السالفة العالیه العالیه و تشمل في اللدنة
حاي يضة الاسلام والمسلمين وحيي ملائكة سيد المرسلين مع الله المسلمين ببقائه وفضل
الله بوجوده جميع اعدائهم احكامه منزه و در اين رساله بلفظ فارسيه ابرار مينمايد كه
اعتراف نايك اشرار و خصوصاً در اين بلاد بوده باشد و چون بچيزي است كه در شريعت جميع
بغير ان حفظ آنها لازم و مستقيم بوده **اول** دين و **دوم** نفس **سوم** مال **چهارم** نسب
پنجم عقل و حفظ دين با نيات عبادات و طاعت كفار بجهاد فساد و اشرار و جانيان
كه دايندن حدود و تعزيرات ميشود و بر جمعي كه اينها را سبك شمارند و حفظ نفس بقصا
كردن و دين كو نكتن است چنانكه جنس نكاح امر فرموده است كه در كنم في الفصاح جميع
يا ادلي الا **باب** يعني براي شاد و زنا و زنا و زنا كه هستي صاحبان عقول
كه اگر كشته را بعضي بقول نكشند يا دين نكشند و جراحت كنده را بعضي بحد و حرام
نزنند يا دين نكشند و فساد در عالم بسيار ميشود و حفظ نسب بكار داني
و منقطع و ملك بين از كنيزان و منع از زنا و لواطه و امثال آنها كودن و حدود تعزيرات
آنها جاري كويدين است و حفظ مال با جاري عقود شرعيه و وضع نمودن از غصب و
در مال مردم و حدود تعزيرات بر نكاح آنها جاري كويدين است و حفظ عقل كه امنيا
اخذان از ساير حيوانات باقت منع از شاميدن شراب و ساير چين هاي مست كنده
و جاري كويدين حد و تعزيرات بر آشفته آنها است لهذا اين رساله را بمسوده فقه
لا جرم الحدود و مسما كه دانيد و آنرا بود و قسم و هر قسم را بچند باب مرتب نمود و در
از احكام مذكور و در بابي باز كه بعضي زايات و اخبار و تغذيرات و ترغيبات
و بيان بعض الفاظ مشكله آنها بر سبيل ايجاز و اختصار ابرار نمود و الله الموفقين

بارئ الله ابراهيم مخلصه واسمائها اليه للثبوت كفاية الله وعن الجاهل
 ابراهيم حرا بغير ربح او شدة ارضا دهنه ان يحرقه الله بغير ربح او شدة
 في تولد وروح منه قال روح مخلوقة خلقها الله في آدم وعيسى وكان المخلوق خلقها
 مخلوقا **لكنه يروح ابراهيم حرا بغير ربح او شدة ارضا دهنه ان يحرقه الله بغير ربح او شدة**
 فيها من غير جري العادة وخلقها في غير ما جرى العادة فبها زيادة اختصاص حدة
 دانه من ربحه **لكنه يروح ابراهيم حرا بغير ربح او شدة ارضا دهنه ان يحرقه الله بغير ربح او شدة**
 نفسه بكذا امرته وحديث النفس هو اخطار تسنى بالدار والنزول في الدينين
لكنه يروح ابراهيم حرا بغير ربح او شدة ارضا دهنه ان يحرقه الله بغير ربح او شدة
 ومزدق تنفس وقال ابو ابراهيم ان الزنا فانه يحرق الزنى ويصل الدين بيان
لكنه يروح ابراهيم حرا بغير ربح او شدة ارضا دهنه ان يحرقه الله بغير ربح او شدة
 محقه محققا من باب نفع نفسه واذهب عنه البركة وقبل الحق زهاب الشئ حتى
لكنه يروح ابراهيم حرا بغير ربح او شدة ارضا دهنه ان يحرقه الله بغير ربح او شدة
 لا يري له اثر ومحقه الله اذهب بركته ومحقه لغة فيه رتبة قال ابو جعفر
لكنه يروح ابراهيم حرا بغير ربح او شدة ارضا دهنه ان يحرقه الله بغير ربح او شدة
 وقال علي بن سويد تلك لا باحسن اتي مبتلى بالنظر الى المرأة الجميلة فيجب
لكنه يروح ابراهيم حرا بغير ربح او شدة ارضا دهنه ان يحرقه الله بغير ربح او شدة
 النظر اليها فقال لي باعلى لا باس اذا عرف الله من يدك الصدق واياك
لكنه يروح ابراهيم حرا بغير ربح او شدة ارضا دهنه ان يحرقه الله بغير ربح او شدة
 والزنا فانه يحرق الزنى ويصل الدين بيان اياك قد تكون للتخدير تقول
لكنه يروح ابراهيم حرا بغير ربح او شدة ارضا دهنه ان يحرقه الله بغير ربح او شدة

اياك

اياك والا سد وهو بدل من فعل كانت نلت باعد وفي الوافي صدق ان تظفر
وان يرحل ابراهيم حرا بغير ربح او شدة ارضا دهنه ان يحرقه الله بغير ربح او شدة
 ان يكون لرؤية انا وضع الله عز وجل من دون شهوة ولا رغبة اقول وهو
لكنه يروح ابراهيم حرا بغير ربح او شدة ارضا دهنه ان يحرقه الله بغير ربح او شدة
 خوف الفتنة وفي الروضة البهية ولا ينظر الرجل الى المرأة الأجنبية وهي
لكنه يروح ابراهيم حرا بغير ربح او شدة ارضا دهنه ان يحرقه الله بغير ربح او شدة
 غير المحرم والزوجة والا مائة الا مرة واحدة من غير معاودة في الوقت الواحد
لكنه يروح ابراهيم حرا بغير ربح او شدة ارضا دهنه ان يحرقه الله بغير ربح او شدة
 عرفنا كالمعاملات والشهادة عليها اذا دعي اليها او لتحقيق الوطئ في الزنا وان لم
لكنه يروح ابراهيم حرا بغير ربح او شدة ارضا دهنه ان يحرقه الله بغير ربح او شدة
 والعلاج من الطبيب شبهه اقول ويمكن حل الخبر على المرف من غير معاودة لا وري
لكنه يروح ابراهيم حرا بغير ربح او شدة ارضا دهنه ان يحرقه الله بغير ربح او شدة
 الصدوق مرسل في باب النوادر انه قال اول النظر لك والثانية عليك
لكنه يروح ابراهيم حرا بغير ربح او شدة ارضا دهنه ان يحرقه الله بغير ربح او شدة
 دلالة والثالثة فيه الهلاك وتفصيل القول في المسئلة انه يحرم نظر الرجل
لكنه يروح ابراهيم حرا بغير ربح او شدة ارضا دهنه ان يحرقه الله بغير ربح او شدة
 الى المرأة الأجنبية اصلا الا لمرقة فيما عدل الوجه والكفين اجتماعا عن المسلمين
لكنه يروح ابراهيم حرا بغير ربح او شدة ارضا دهنه ان يحرقه الله بغير ربح او شدة
 ولا فرق فيه بين التلذذ وعدمه ولا بين خوف الفتنة وعدمه واما الوجه
لكنه يروح ابراهيم حرا بغير ربح او شدة ارضا دهنه ان يحرقه الله بغير ربح او شدة

لا بد من سبيل زنا من حد ودين
 عند رآ الشاة عليه ان لم يبع الى الشاة

کا هو عند اکثرین وفي القیة صدر رسول الله البتة قال ثلثة لا یجوز
 ان یغلبوا من مات **من مات من غیره** **من مات من غیره** **من مات من غیره**
 الله یوم القیة ولا یظن الله ولا یرکبهم ولهم عذاب الیم شیخ زان وملك
 بهن **من مات من غیره** **من مات من غیره** **من مات من غیره**
 جبار ومقل غنای بیان الجبار الله من التکبر وكل عات من عتی عتوا سیکبر
من مات من غیره **من مات من غیره** **من مات من غیره**
 وجار واحد فهو عات والقل من الاندلا وهو قل الجحد من وجد المطلب
من مات من غیره **من مات من غیره** **من مات من غیره**
 ادركه ای الفقیر المتکبر وعن ابی عبد الله قال ثلثة لا یجوز الله یوم القیة
من مات من غیره **من مات من غیره** **من مات من غیره**
 ولا یظن الله ولا یرکبهم ولهم عذاب الیم التبع الزانی والدیوث والمرة
من مات من غیره **من مات من غیره** **من مات من غیره**
 توطی فرانس زوجها بیان الدیوث وفي الحدیث لا بدخل الجنة دبیوث
من مات من غیره **من مات من غیره** **من مات من غیره**
 ولا یجوز دبیوث فیل یار رسول الله وما الدیوث قال الذی
من مات من غیره **من مات من غیره** **من مات من غیره**
 ترخ امرأته وهو یعلم بها والدیوث من لا یتق الله علی اهله ومثل الکثیر
من مات من غیره **من مات من غیره** **من مات من غیره**
 والفران وبنی الدیوث هو الذی بدخل الرجل علی زوجته والفران هو
من مات من غیره **من مات من غیره** **من مات من غیره**

زندونی ماند هرگاه طعام را آب ندهند او را و صبح شده که مانند دندان فضاهاخته نصب
 میکند و در آن آهنهای که ترتیب میدهند با فرقه در میان او را بیال میکند و از بالا ها
 میکند تا آهنها بر و فرقه او در بالای خنجر میانند و بسیار میشود که چند روز زندانی
 چنانچه در میثم تمار و نقل کرده اند که در بالای او نقل فضا بل امیر المؤمنین و آنقدر را میکرد
 تان بان او را بریدند و **سیم** آنکه دست راست و پای چپش را بریدند **چهارم** آنکه او را از
 آن شهر بیرون کنند و به شهر دیگر که برود جاکم آن شهر بنویسند که برید و آن کوده شد
 است با او طعام بخورید و آب خوری و در غنای او مدید و خیرید و فرقه میکند تا آنکه به
 شهر دیگر رود و هم چنین نکند آنرا که در هیچ شهر قرار گیرد و مشهور است که مدتی ندارد زندانی
 است چنین میکند و محل کوه اند بر سر قفا که تیر کند در شای سال چنانچه در روایت بنایابی
 بآن دارد و مذکور خواهد شد و اگر خواهد که بیدار و در مانع میشوند و اگر برود و بیکو
 و اگر کوفت مانع شوند با ایشان قائل میکنند او را بگویند **قول و قیام** آنکه اینها بر سید می
 نیست بلکه هر یک از اینها صحرای است اگر آدم کشته است و بر او راهم میکنند و اگر آدم
 کشته است و مال هم برده است از او پس میکنند و دست راست و پای چپش را میبرند و آن
 شهر بیرون میکنند چنانچه مذکور شد و اگر جراحت کرده است و مال نگرفته است فضا
 جراحت میکند و از شهرهای دور فرستند و اگر بزرگتر باشد و فرسایند و جراحت زده و نه
 مال برده است همین از شهرهای دور میکنند و بر او دایمی از حضرت صادق علیه السلام
 است که هرگاه کسی را هرنی کند و آدم بکشد و مال هم برود او را میکنند و بر او هم میکنند
 و اگر او را برود و نکشد دست راست و پای چپ او را میبرند و اگر میگوید نکشد و مال هم
 نبود از زمین بیرون میکنند و او را بر سید که حقیق و آن کوهن چیست و نه و که یک سال بیرون

بیان میکند و در میکند و در میکند
 و اگر مال گرفته و دست راست و پای چپ او را میبرند

در احوال آنها بساجد در وضات مقدسه نایند و با العباد بانه گد برتران یا محضه بکتاب
و عا و کتب احادیث اهل بیت ۱۲ بدون ضرورت زندگی با کای اینها بقصد استخفاف بر آید و
اطهار و انقصد نایند یا میان کعبه و قطیف و ریح مقدسه و رسول خدا و ائمه طاهرين صلوات الله
عليهم اجمعین و پشت بامر آنها بول و غایط و غوا آنها از نجاسات اندازد بلکه در احوال نجاست و آ
بطلق مساجد کند یا بول و غایط و رآنهار افکند یا آت آنها را دانسته بخس کند یا کعبه را
با سایر معابد و بقصد اهانت خراب کند و هیچ چنین است قبول رسول خدا و ائمه و علماء
صلی و ائله آنها و ندیدیم کسی از علماء شیخیه بر آن زمین را که سنگها را از آنجا فرستاده اند
باشد و بعضی از متأخرین قضاخین از آنها شمرده و واجب بودن نمازهای پنجگانه و عدد رکعات
آنها و مشغول بودن آنها بر کعبه و سجود بلکه بر تکیه الا حرام و قرأت فی الجمله و تشریط بودن آنها
بطلان در فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت و حیض و نفاس و ناقص بودن بول و غایط و با
وضوء و وجوب غسل رکعت و نماز بومر کاف و دفن ایشان و وجوب کوفه و در نیم ماه رمضان
را نکه خوردن و آشامیدن بروشن غذا و ماکو و عادی و اجماع در قتل زنان و ناقص بودن است
و واجب بودن حج و مشغول بودن آن بر احرام و طواف کعبه و سعی میان صفا و مرده و وقوف عرفات
و وقوف مشعر بلکه بر تشریف و قربانی کردن و برمی حرامت کردن فی الجمله از وجوب و ندب
و مطلوب بودن جماعت در نماز و مطلوب بودن قصد قربت و صلاکین و فضیلت علم و عبادت و نیکی
راست گوئی و کثرتی بخشد و بد بودن دروغی که در آت مصلحتی نباشد و حرام بودن زنا و کفر
و شراب و حرامت کوشش سنگ و خون و خون و صینه فی الجمله و حرمت نکاح مادر و خواهر و زن با
و حرام بودن ستم کردن و ملامت کردن و بی سببی که مخلوق آن باشد و حرمت قتل مؤمن بناحق
و حرام بودن نقش و دشنام بی سبب بر حمان سلامه کردن و در حمان نیکی با پدر و مادر و

که گفته اند در این کتاب که اینها از کتب معتبره است

و خوشن و بدی عقوبت ایشان و مقرر بودن مراثی فی الجمله و شش وع بودن بیع و شرا فی
و سایر امور که در دین اسلام مرتبه شیع یافته که هر که در آن ایستاده باشد و باو به
نشان دلوان و کودان هر سید اند که کسی که انکار بیک از اینها بکند مرید است **مقصود تیم و از شاکا**
مرید و احکام آنها است **اما احکام** مرید یا زن است یا مرد و مرد یا مرید نظری است یا مرید
مطلق **اول** زن مرید خواه مسلمان زاده باشد خواه بعد از کفر مسلمان شده باشد مشهور
میان علماء ائمت که او را نمیکشد بلکه او را اجبار نمیکند اگر توبه کرد از او قبول میکنند و اگر
قبول توبه نکرد او را حبس میکنند و در اوقات نمازها میزنند که بانو نمیکند یا در حبس باندنایند
و در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام نقل است که زن که مرید شود او را نمی کشند و حدیث صحیح است
او را خلافت شد بدی و از ضرورت و یا شایسته ای انقدر را بامید دهند که نیرد و جامه ای درست
و کند او را بپوشانند و از برای نمازها او را میزنند و در روایت دیگر وارد شده است که او را
حبس نمی بکنند و در زندان کار بر او نماند میگویند **دوم** مردی که مرید شود و بوفظرت اسلام
باشد یعنی یکی از پدر و مادر او در هنگام بساطت نطفه او مسلمان باشد و این را مرید نظری
گویند و مشهور است که اگر توبه کند توبه اش مقبول نیست و بوجه حلال او را میکشد و همین
که مرید شد زنی بر او حرام میشود و عقد و نجات میدارد و مالش را میان و شره او قسمت کنند
و خلعت است و را نکه آیمایان خود و خدا توبه اش مقبول است یا نه بعضی گفته اند مقبول
نیست همیشه در حقیقت خواهد بود و اکثر محققین علماء اعتقاد است که توبه اش نیز خدا
مقبول است پس اگر کسی بر او در داد او مطلع نشود یا کسی نباشد که تواند او را گشت و توبه
کند عبادات و معاملاتش صحیح است و از عذاب آلتیجات میباید و این بعد از حرام در دین
و سحر و سحر و دین محمدی صلوات الله علی صاحب عدل و دین است و لیکن اکثر گفته اند که مالش

ان وارش است با برنگرد و زلفش بر او حلال نمیشود **سیم** هر مردی می زندیست که پدر و مادر
کا فرموده باشند و مسلمان شده باشد و بعد از آنکه مرده شود از او توبه میفرمایند اگر توبه
کند توبه اش را قبول میکنند و اگر توبه نکند او را میکشند و در حدیث توبه و فرمودن خلافت است
بعضی گفته اند اندکند که امید توبه کردن او نباشد و بعضی گفته اند موافق روایتی که در
روزگار تکلیف توبه میکنند و در روز چهارم میکشند و باید که اگر او را شبهه عارض شده
باشد سعی نمایند و از آن شبهه او را بگویند و توبه نکند و باز فرموده شود و در مرتبه سیم با جهاد
علی علیه السلام را میکشند و توبه اش را قبول نمیکنند و گفته مرده امام است یا نایب امام یا
مجتهد جامع الشرائط و بعضی گفته اند که هر که بشنود ارتداد او را و را میقتولند و این
قول خلاف مشهور است اما اگر کسی غیر امام یا نایب او را بکشد گناه کرده است
و او را توبه میکنند و بعضی میکشند و از این که او را واجب القتل است اما بد کرده است کفری
و حضرت امام علیه السلام گفته است **سیم** در میان سایر احکام است **اول** فرزندان مردی که
پیش از مرگ پدرش بهر رسیدند حکم مسلمان دارند خواه نطفی باشد و خواه ملی و اگر
مادر پدر و هر دو مرد باشند و در حال ارتداد از ایشان فرزندی بهم رسد موافق مشهور
حکم مرد دارد و اگر مسلمان یکی از ایشان را بکشد او را در عیوض نمیکشند و خلافت است که
آیا او را بکشد که میتوان گفت اشهر یا نوی ائمت که نمیتوان گفت و بعضی گفته اند اگر
در میان کافران حرب باشد میتوان بکشد و اگر در میان مسلمانان باشد نه و بعد از
بالغ شدن ایشان را تکلیف اسلام میکنند اگر قبول اسلام نکند و ندانند میکشند **دوم** اگر
کسی در جهل غضبیده بگوید و دعوی کند که با اختیار از من صادر شده یا بی شعور و حسب
استلزام غضب یا در جهل غضبیده بگوید که بر سبیل سهو و غلطی از من صادر شده

یا کسی

یا کسی را اگر او را حیر کرد و نسبت عیال او ممکن باشد میبشوند آنرا و اگر کسی در جهل مسنی
و در جهل بدو شهر بیان علما ائمت که مرده نمیشود و مسنی قتل نمیشود و اگر عقل از او زایل
شده باشد و بعضی گفته اند حکم مرده دارد **سیم** ثابت نمیشود رقه بیک مرتبه اقرار و یا بیک
دو گواه عادل **چهارم** هرگاه زن مرده شود عقد طلاق میبارد اگر در عقد توبه کرده عقد
بطلان خود است و اگر توبه نکند تا عده منقضی نشد زوجیت در میان او بر طرف نمیشود
حیله است که بعضی از شیاطین ائمت تعلیم بعضی از زنان که خواهند که از شوهرشان جدا
شوند و او را زنی طلاق نشود میکشند که با برقران مجید شده بگذار تا مرده شود و توبه
مکن تا عده منقضی شود و در خانه شوهر حرام شود و آن ملعونه نکند میکشند که اگر او مرده
شود و بر نیابت بماند و در ارتداد عده بماند ابدال با او با کفار و در جهنم معذب خواهد بود
با آنکه معلوم نیست که با فرزند چنان علنی موجب ارتداد و کفر و خصوصاً اگر قصد ارتداد
نداشته باشد و معلوم باشد که بسبب جهل کلمه کفر را بر زبان جاری کرده **پنجم** کسی
که ناسر بگوید بخت رسالت پیام یا با بقاء طهر زهرا یا بیک از ائمه معصومین یا جابن است
که هر که بشنود آنرا او را بکشد اگر خوف ضرر جان و مال خود یا احدی از اهلیان نداشته باشد
و در این باب ظاهر اختلافی در میان علما نیست و در حدیث معتبر وارد شده است که هر که
رسول را فرمود که هر مردم در باب من مساوی اند هر که از کسی بشنود که مرا میدی یا رقی
و دشنام میدهد واجب است بر شنونده که او را بکشد و او را نرود پادشاه مرافقه نکند
و بر پادشاه واجب است که هرگاه نزد او ثابت شود بکشد او را که بمن ناسر گفته و حقت
صادق را فرمود که هر که بشنود که کسی علی بن ابی طالب را دشنام داد یا از او بیزار است
میگوید و الله که خوش حلال است اما منیر سم که شما را بعوض بکشند و من هر را نفراتینا

از راه جلوه سنی چنانکه معرکه که بر آن میکنند و از جمله سوره از قبل الت که هانت بکبریا که بعضی خبر دادن
 ازین و گفته اند از جمله الت که جلوه که بعد از آن در پاره که میکنند برای دیدن جن و فحش و زنا و غیر
 خواندن و قسم دادن و حفظ چند که معنی آنها معصوم میشود و با اعتقاد خود فحش بر ملا که میکنند که در کتبها
 ایشان بفرماید و فحش برین میکنند برای دفع و حذر بزم یا بحدی که در میان مافیه بگردانند برای آنکه
 از ایشان بپرسند و نقل کنند یا با اعتقاد خود جن را داخل بدین کنند و از این داخل سحر میکنند و سحر
 و جادو کرده از جمله که اهان کبریه است و اگر مسلمانی جادو کند و ثابت شود او را میکنند و اگر کافر
 جادو کند و در ایمان باشد او را نیز میکنند و از حضرت صادق علیه السلام نقل است که کاهن ملعونست و سحر
 ملعونست و در حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام نقل است که هر که برود بنزد ساحر یا کاهنی یا دروغ
 گوئی و آنچه بگوید بشنود حق که تحقیق که کافر شده است بجمع کتابهای خدا و در حدیث دیگر منقول
 است که زنی آمد بنزد رسول خدا ص و گفت یا رسول الله من شوهی دارم و در شکی میگویم نیست
 بمن و من جادو کرده که او را بر خود میزدانم که حضرت فرمود آتش باد بوقلمون که در دین خود را و در
 کند ملوک که اخبار و ملوک فلان و در وقتیکان زمین قبل از آنکه توبه کرد و در روزها و روز صید است
 و شبها بر پای ایستاده و پلاس پوشیده حضرت فرمود که بایستاق به این مقبول نیست و مگر اینک نشود
 از او راضی باشد و بعضی را اعتقاد است که سحر حقیقی ندارد و محض تخیل است و از وی بر آن متوسل
 نمیکرد و داخلون کردند و علمای دیگر که سحر بآن واقع میشود و بگفته است بعضی که زاید نیست تأیید
 آن از تعداد تفریق میان زن و شوهر هر چه خدا بآلی نه کرده و در کتاب انوار حجت تعظیم نوز خود
 و فرستادن در رخسار و هرگاه واقع میشود اعظم از او هر آینه ذکر میکرد آنرا چه ضلالت نمیشود نوز
 مبالغه نمیکرد با علی الاحوال و اشاعره از اهل سنی نمیگویند سحر را و در حدیث است مگر که کلاه عقد
 بعضی را کنی و کوه مکن و در آن دلالت است که این حقیقی میباشد و ممکن است تفسیر حدیث اگر هیچ

باشد و محض جلوه که برای دفع باشد که تا هالفت اجماع علای امامیه نباشد
 و علاوه بر آن گفته است که کاه هست که سحر باعث گشتن و بیماری و جدایی میان مرد و زن میشود
 و سبب محبت و عداوت میان دو کس میکند و در کتب که آنرا جلوه دارند و میکنند کافر میشود و اگر کافر
 دارند میکنند و یا باریکند و یا با او دهد کافر میشود و بعضی گفته اند کافر میشود و روایت کرده اند
 که بخاشی ساحران و طبله که در کوفی عمار بن ولید و میدهند و او میتوان و حیران شد و بحدی رسید
 و با وحشیان سحر محسوس شد و چنان بود تا زمان خلعت سحر در میان فرستادند که او را بکشد و چون
 او را گرفت شمع کوه بطریق و اضطرار گفت بگذار مرا و اگر مرا سحر ندی میمیرم او را سحر داد و در آن
 ساعت مرد و نقل کرده اند که زن جادو کوی را یکی از امرای کوفت پس شوهرش را آمد و بآنها و حیوان
 و گفت که بگوید که این زن دست از من بردارد آن زن گفت بگوید برای من و شش چند بیاد نبرد و شش
 چون آوردند که هیچ چند بر آن رشتها زد و با آن در پیر باز کرد و بپروا دست یافتند تا اینجا سخن ملامت
 بود و از این نقلها و امثال آنها معلوم میشود که برای او حقیقی میباشد و محض تخیل نیست و فصل
 مزبور مضامین با سحر و زهر و غیره دارد مگر اینکه باید که برای دفع اعدای باشد
 و ظاهر جلوه از آنست و ظاهر اینست که استغناء از اجرائی است و بعضی از فضل و خیرین گفته
 و حق نیست که در ایام جاهلیت و پیش از ظهور نبوت و انقضا را تا و انوار انحضرت که است
 و سحر بسیار بوده و آنرا عظیم بر آنها منسوب میشد اما بعد از سطوع انوار و شمع انوار
 حضرت و صلوات و حجت با جلالت انحضرت و انقضا قرآن و دعا و اسماء الهی تعالی نعوذ
 اکثر مردم با آنها مثل این زمانها آنرا نشان بید ضعیف میدیدند خصوصاً در جاهلان
 نفوس قویه که اعتماد عظیم و توکل کامل بر جناب مقدس الهی دارند که در ایشان که اثر
 میکند و اکثر نا توان و مردم مرضیه العقل است مانند زنان و کودکان و امثال اینها

فقیه شیعیه را از مرثعه از اصدای الدرمجی خود که در زمان نواب کبیری نشان علیه
الرحمة والوضوان جوانان هند آمد باین بلاد و شهر بنام کرم که مناظر و طاعت و علوم
میداند و مردم بر سر او جمعیت عظیم کردند و بعضی بسیار با و راه میدادند شخصی را بدین او بود
بشکلی بسیار و او ملقب بن شد و چون خود بفرمان رسید و تحصیل علوم غریبه کرده بودم
بسیار کوان آمد چون برخواستیم بنزد یکدیگر و من در گوشه ای کفتم که اگر آنها که دعوی میکنند
در این شهر بیاورند و این را کفتم و بپایان آمد بعد از چند روز شنیدیم که او شخصی را که
والثنا میگوید که من یکبار و یکبار بدیده ام و بروم یکی از اشرافان او بسی بسیار بدیده ام و او
چون داخل شدیم بر خلاف سابق را تعظیم و تکریم بسیار کرد و مرا غلبت برد و گفت خبر آنست
میدهم ترا که بگوئی که این کفتم چه معنی داشت و از جهت چه کفتم مگر آنرا که
از آن شخصی بانی کفتم بنیامدم باین شهر که باین قصد که با شاه و امرا و اعیان هر یک
کم و یک پسر یک و خدیو در این شهر بگذارد و بعد از آنکه توان سخن گفتی هر عملی که در آن
کردم هیچ اثری ندیدم بنیامدم چه جهت دارد من جواب دادم که تو این اعمال را در بلاد دیگر
کافر چند کرده و اثر کردی و اکنون بشهر داخل شده که آثار اسلام از طاعت و عبادات جمیع
ایشان را فرو گرفته و هیچ خانه نیست که چندین قرآن مجید و صحیفه کامله در کتبها باشد و هیچ
کسی نیست که بر باری و حق چندین تعویذ و دعا باشد و سیاهی ایشان معلوم است از حق
حق و قرآن و دعا و ایشان فوج است با عتقاد بر چندین شهر و جاهای اطراف
چه اثر میکند و نظرهای کفر آمیز توجه کار آنها میآید این را که شنیده دست مرا بوسید
و بر من بکوسید اختیار کرد و در دانه کفر آید شد **بدانکه** موافق مشهور بیک اقرار یا
دو کراه عاقلانه نمیشود **فصل دهم** کسیکه مردی را بدیده که اراده بدی نسبت بفرمان

او یا چهره یا خلع او دارد از زمان و لواله میتوان که متوجه و ن او شود و اگر دروغ کرد
آن ناسق کشته شود خوش حد است و عوض ندارد و بعضی چهره را نیز داخل کرده اند
ما در خواهر و خدیو و خاله و دخت خواهر و خدیو برادر **فصل سیم** کسیکه بر خانه
کسی شرف شود اگر چه از نام خانه خود باشد یا از خنده و بوی نظری مردم را بچهره کند
میتواند که او را در موضع کسند میتوان اندر او جوی با سنگی بیندازند و اگر باین انداختن کشته شود
خوش حد است و اگر چه مرغان باشند و خرس میتوان اند کرد و اما چیزی بسوی او نباید انداخت
و اگر آنکه مرغان برهنه باشند که در صورت نجسین سنگ با جوی انداختن و اگر انداخته شود
شود خوش حد است و باید که نامرغان باشد بکریه و ن کودن و ن عیان باده نکند مثل آنکه سنگ
درین تواند نهد و ن کودن سنگ بزرگ ترند و اگر حیوانی از کسی رو بآید و بوی خنجر شود میتوان
کشت و خوش حد است **فصل چهارم** مشهور است که تا غلام خود را حقه میتوان انداخته و اگر
کاری کرده باشد که مستوجب حد شد با او بقتل و اگر بقتل و اگر بقتل او را بدو و اگر علی کرده
باشد که مستوجب حد شد بعضی گفته اند که واجب است در آن بکشد و مشهور است که کشت
مؤکد است و در حدیث صحیح وارد شده است که کفان ندارد بغیر آنکه او را از آن بکشد **فصل**
پنجم جمعی از علما قائل شده اند که پدر بر فرزندی و شوهر بر زنی خود حق میتوان انداخته و اگر
مسئله را دانند و بعضی جایز ندانند و ظاهر کلام بعضی از فقهاء است که اگر پدر بر
شوهر در صورتی که میتوانند بکشد با او بقتل و بعضی گفته اند که اگر مسئله اجامی
باشد میتوان انداخته و احوط است که غیر بقتل نکند اگر چه در نیست که بتقلید بقتل
تواند کرد و بر هر تقدیر باید که علم بوقوع موجب حد است باشد پس اگر بگویند ثابت
نشود باید که نزد بقتل نباشد **فصل ششم** خلافت که آیا بقتل و زنا

غایت امام م، میتوان که اقامت حد و بکند یا نه جمعی که بر او علم را اشتغال داشت که جمعی جامع الشرائط
 میتوان در زمان غیبت اجرائی جمیع حدود بکنند حتی مست بریدن و کندن و کندن و سنگسار کردن و بریدن
 کشیدن و بعضی گفته اند که بکشتن برسد جاری نمیتوان کرد و بعضی گفته اند آنچه مستحق عین میشود بنی
 نمیتواند کرد و بعضی گفته اند که حد زدن مطلقا کار امام م و نائب خاص است و دست نه کار نائب عام که جمعی
 جامع الشرائط است و آنچه حد بر نیت و نیت خالی از اشکال نیست هر چند اوقات که نایب حکم
 متوجه عند است آنرا خارج بالی نایب و اگر در زمان غیبت اجرائی حدود نشود هیچ درج و درج و دنیا
 و مفاسد عظیم را از سر و اموال مردم خواهد شد و تحقیق این مسئله بر غیر نیست زیرا که هر چه حد
 برای خود عمل خواهد کرد **باب هشتم** در تفریق اوقات و در آن چند مقصود است **مقصود اول** تفریق
 در اوقات معینی تا در ایست و در بعضی اوقات که بر کراهت که فاعلان مستوجب
 حد نباشند چنانچه گذشت و بعضی گفته اند که مقدار معینی برای آن نباشد مطلقا یا غالبا و چند
 فرق کرده اند میان حد و تفریق **اول** عدم تعیین اندازه آن چنانچه گذشت **دوم** مساوی
 بودن آن و در بعضی حکم حکم شرع مصلحتی در تفاوت دانند **سیم** تفاوت تفریق در تفریق
 و کوچکی کثرت اختلاف حد که تفاوت نمیکند و کوچک و بزرگ که تفریق بر آن مختص شود **چهارم** اختلاف تفریق
 لازم نیست که نسبت بقابل معصیت باشد و غیر ممکن دارد میشود مانند تفریق کردن و دیوانه
 غفلت حد که بنا بر مشهور غیر ممکن دارد نمیشود **پنجم** ساقط شدن تفریق متوجه غفلت حد
 که بعد از ثبوت نود امام م ساقط نمیشود بنویسند که با او ثابت شود باشد که امام م در
 بعضی حدود و در بعضی اوقات که بر او اقامت حد کند یا نباشد **مقصود دوم** در بیان احکام
 تفریق است بدانکه تفریق امام م و نائب خاص و عام و ارجح است بلکه واجب است بر هر که نفوذ دارد
 یا نوزاد واجب کند اگر چه با استخفاف یا اهانته باشد یا زدن یا حبس کردن یا ملامت و سرزنش کردن

و مشهور است که آن حد ندارد و منوط برای حکم شرع است و بعضی گفته اند از ده تا زیاده است
 تا نود و نه تا زیاده و بعضی گفته اند که تفریق ندارد و زیاده اش میباید از نوع آن نسبت به آن
 زیاده نباشد مثل آنکه تفریق اعمالی که از قبیل زنا یا مقدمات آن باشد و از او کمتر از ده تا زیاده
 باشد و در بعضی که تفریق بجهت تاز یا نه باشد و در خوردن و آشامیدن حکم کمتر از ده تا زیاده
 باشد و همچنین در شام کردن حد غش باشد و نیز بعضی این قول خالی از غش نیست و اگر تفریق
 گفته اند که حکم حد غش و کندن از ده تا زیاده زدن و در روایت معتبر وارد شده است
 که تا نوبت کندن و بنده پنج تا زیاده است یا شش تا زیاده که بهیچ وجه در روایت یکسان نباشد
 در تاز یا نه کندن وارد شده است **مقصود سیم** در بیان انواع تفریق است و بعضی که سابقا مذکور
 شد نیز اشعار با آنها میشود و آن چنانچه قسم است **اول** کسیکه در روز یا شب مبارک و مضاعف یا نازف
 خود جماع کند اگر چه نیز راضی بوده هر یک را قضا و کفاره واجب است حکم شرع هر یک را بدست
 پنج تا زیاده میزند و اگر نواز جبر کرده است مشهور است که کفاره زن و نامرید حد و ناز یا نه
 زن و نامرید نیز حد و ناز یا نه و اگر چه ناز یا نه میزند **دوم** کسیکه زنی را زنی داشته و کینه میراثی
 او نکاح کند و دخول کند هشت یک حد زنا میزند او را یعنی دو اوده تا زیاده و نیم و در روایت
 کلینی ده این تفریق برای کسی وارد شده است که در عهد کافره را بوسه زن مسلمان بخواند و نیم
 تا زیاده است که میان تاز یا نه را بکشد و نوزند و بعضی گفته اند که مستقر و میان حال تفریق
 و اول اقوی است **سیم** در مرد بوهنه و اگر در بویک شاف بایند بنا بر تفریق که گذشت **چهارم**
 مرد و زنی را که بوهنه در بویک شاف بایند بنا بر مشهور که مذکور شد **پنجم** کسیکه با انگشت
 بکارت و خنجر و ایبر و در حدیث صحیح وارد شده است که او را هشتاد تا زیاده میزند و مشهور نیز
 است **ششم** کسیکه از زنی یا باله که از چهار جنبه بکشد **هفتم** کسیکه دیر یا بوسه **هشتم**

نایب از این حد و بعضی گفته اند
 از ده تا زیاده است

و در آن میخانه در زیر پلین لطاف برهنه بیابند **نهم** کسیکه شخصی را در تنای دهد که غش نباشد
و او مستحق امانت نباشد با کتابه بگوید که مرغ در غش نباشد مثلا آنکه گوید من حرام زاده نیستم **دهم**
آنکه کسیکه بز خود بگوید که من ترا با کوه بدانتم **یازدهم** آنکه طفلی را بدو باند و غش بگوید **وزاردهم**
و مرد که یکبار بگوید و دشنام و غش بگوید هر دو را تو میزند و ظاهر از غش نیست و در زیاده
احدها از دیگری و عدم آن و احتمال او و که مستوجب حد را بدو یا تو میزند **سیزدهم** کسی که
کسی که **چهاردهم** طفلی را بدو باند که شرب خورند **پانزدهم** کسی که شراب فروشد و جلوه نماند **ششدهم**
کسی که بغیر از غلبه سال کسی را بگوید و بگوید که من ترا در **هفدهم** کسی که کافرانهای ساخته و
برسایانهای دروغ طالع مردم را بگوید **هجدهم** کسی که نیک بخورد یا بخورد کسی بد دهد یا بد بخورد
بیستم کسی که خلق کند یعنی بدست خود استغنا کند یا منی باید **ایکم** کسی که غلام خود را
بکشد و او را تو میزند و کفار و صید دهد و بیت غلام را تصدق میکند **سی و یکم** مسلمان
که کافر را بکشد که آن کافر را امان باشد **سی و دوم** کسی که در مجلس شراب با اختیار خود برب
سی و سوم کسی که ماهی بی فلس را بخورد یا بخورد کسی دهد یا بفرشد یا سپهر جوان با سایر اجزاء
حرام حیوان بخورد یا بخورد کسی دهد یا بفرشد **سی و چهارم** طفلی را بدو باند که زنا یا با او کند
سی و پنجم و طی کردن با چهار پادان **سی و ششم** کسی که زنی را بر سرش یا با حاله
عقد کند بی رضای ایشان یا علم عیبت **سی و هفتم** کسی که زن یا مقدر یا کتبی خود را از پیش در
و یا نفاس جماع کند او را بیست و پنج ناز یا نه میزنند و بی حد زنا کار **سی و هشتم** کسی که می
زنی را بتراند و در پایت معتبر دارد و شمع است که او را میزند و زنی در آتش و در جسد میکند
او را اگر موی سر زن را برید و شعله زنی را بگوید و بزنجیر دهند و اگر تو میزد و بیست و نه میزنند
و بار میدهند **سی و نهم** کسی که عادت واجب را ترک کند و اهرام نماید **سی و دهم** کسی که فعل حرام کند

که حدی بر آن مقرر نشده و امر نماید این دو طایفه را اتمام یا نابا یا خاص یا عام او تو میزنند
یا تو میزد و صلی نماید که از حد شرع چنانچه میگذرید و امر او لغت مصدر است علی الشی است
ای و او را و نیز بعد از همیشه کرد و چسبید آنرا و بسیار از اوقات و در شهر و در کناهاها استعمال شود
و در شهر و در قسم است امر و حکمی آن غم بزرگ مصیبت است بعد از آن خواه مغرور و غلبه از چنین
مفعول باشد یا نه و امر از فعلی و آن با اکثر مدعاوت میشود بدون توبه و ظاهر اینست که بدو
کردن بدون توبه امر از فعلی بجا میآید و در حدیث است ما امر من استغفر یعنی کسی که گناه ناپاک
کاهش را با استغفار امر از نکرده است هر چند بگوید که گناه او در حدیث است الا که من استغفرا
کالا صغیر مع الا امر یعنی گناه بزرگ نیست با استغفار چنانچه گناه کوچک نیست با امر
یعنی گناه صغیر با امر گناه بزرگ میشود و کسی که فعل حرام کند که حدیث باشد و امر او توبه
نکند اگر صغیر است تو میزد و اگر بزرگ است آن هر تو میزد و در حدیث علان امر از نکرده
سی و یکم در حدیث مؤمن از حضرت صادق علیه السلام مرویست که مردی آمد بنزد حضرت و سوره
و شکایت کرد که با رسول الله من مردی را سزاوارتر و قسم و او را بوجه الله یعنی بروی خدا امر می
نارزبان نزد حضرت پنج نازبان را دید که بر سر و زد و گفت سزاوارتر بوجه الله خودت **سی و دوم**
بند معتبر مؤمن است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی را دید که در مسجد قصد یحیی اند و او را نازبان
نزد و بیرون کرد و ممکن است که مراد قضاهای دروغ بوده باشد پس شاعرا و شاعران و قضاهای دروغ
که مرثیه خوانند و مساجد و مساجد میخوانند میشود با مراد قضاهای و بی توبه که در حدیث است و بی
احادیث نداشته باشد **سی و سوم** در احادیث معتبر و او شده که کسی که در مسجد الحرام
بولد یا غایط کند و اگر آنکس بخت میزند و اگر در کعبه بکشد و اگر از حجره بیرون میرند و گردن میزنند
و بنابر قواعد اگر بول و غایط را در مسجد الحرام برادر مساجد دیگر حلال و اندک میزد و در حدیث و کافرا

باری همانکند کرده شده از طرف خدای تعالی بجهت شریعت تصاص از حضرت رسالت پناه منقول
که اول چیزی که خدا در آن حکم خواهد کرد خون مردم است و فرمود حق اخلا و ندی که جام در دینه
قدرت است اگر استخوان و پایی هر چه برایش شوند در خون مومنی خواهد ریختند و اگر از آن
و در حدیث صحیح از حضرت صادق (ع) منقولست که هر که اعانت کند بر کشتن مومنی به بیم بکلی چون در
صحنه ای بخشد بر آید در میان دود نیک او نوشته شود که تا امید است از رحمت خدا مراد است کرده
است و کافی از حضرت باقر (ع) که فرمود نیست از نفسی که کشته شود نیکو گشته باشد بادی کند
مگر اینکه محسوس شود در دوزخ است و از چسبیده است بدست راست خود بکشد و اشک برین
در دست چپ اوست و از رکبهای و خون جاری میشود پس بگوید ای پروردگار من که پیوسته
این که در چه چیز مرا کشته پس اگر او کشته است او را در طاعت خدا عوض داده میشود و کشته
بهشت برده میشود کشته شده باقی و اگر کشت در طاعت فلان کسی کشته میشود با د
که کشته او را چنانچه ترا کشته بعد از آن میکند خدای در ایشان حکم خود را بخواهش و اراده اش و کشته است
خدای تعالی بن مومنی یا غیر نفس و قصاد فی الارض و کما تامل الناس معاً یعنی هر که بکشد شخصی را غیر
از عوض آن شخصی بکوی رحمت تصاص و غیر فساد در زمین و فساد در آن عین کردن بخدا و رسول او
و قطع طریق و اعانت مبدل است پس بگوید کشته است مردم را هر دو در دین از حضرت باقر (ع) پرسیدند
که چگونه هر مردم را کشته و حال آنکه یکی را کشته پس ضربت فرمود و در یکی موضع بی موضع من جفتم الیه یعنی
شد عذاب اهلها لو قتل الناس جميعاً کان انما بدخل ذلک المكان ثلث ثانیات آخر قال بیضا ع
علیه یعنی کذاشته میشود او در جای جفتم که با غنائمی میشود شدت عذاب هلو جفتم هر که کشته
باشد هر مردم را داخل آن مکان میشود بگویم اگر بکشد بگویم فرمود و چندان شود عذاب بر او و
حدیث دیگر فرمود فی النار مقعد لو قتل الناس جميعاً لم یزد و علی ذلک المتعد یعنی برای او در آتش شستن

کاهجست که هر مردم را هرگاه کشته باشد زاید نباشد بر آن جا و در دین همان بن سید بر حضرت
صادق (ع) است که آن را دینست یعنی محراب است و رحمت هرگاه کشته باشد هر مردم را میباشد و آن
و هرگاه کشته باشد یکی را میباشد و آن مؤلف گوید که شاید در آن به امکان وجود هر مردم است
از نفس واحد چنانچه واقع است چه مردم هر موجود شدند از حضرت آدم (ع) پدر بشر و امیکویم که چرا
بر کشتن محترم مانند کشتن مثل اوست و هر چه بن ناهر مردم را بکشد و امیکویم است و آن در جاسان
است و آن و قسای و کیفیت و چگونگی عذاب نیست چه ممکن است که در یکجا چگونگی عذاب مختلف باشد
و وجه دوم آنکه هر مردم خصمهای آنند و کشتن او انسان را و بجهت ایشان ناخوشی رسانده است
مانند کشتن خودشان چه ایشان بمنزله نفس واحد اند و این مرید است از حضرت صادق (ع) **وجه سیم**
آنکه انگیزه نفسا برای تعلیم است و مراد از آن نفس بنی یا امام عدل است پس کسی که کشته است بنی یا امام
عدل را پس بگوید کشته است هر مردم را بعد از آن عذاب کرده میشود با و چنانچه کشته باشد هر مردم را
وجه چهارم کسی که کشته است نفسی را بجز حق پس بر اوست گناه هر آن از مردم چه او سفت و طایفه
کشتن را کذاشته و آنرا آسان بدیگری کرده پس بمنزله شرابان را کشت **وجه پنجم** پس بگوید کشته است
هر مردم را نزد کشته شده **وجه ششم** واجب میشود بر او از تصاص مانند آنچه واجب میشود
از آن هرگاه کشته باشد هر مردم را و همچنین است قول او تعالی من احیاها نکانا حیاً اناس جمعاً
یعنی هر که زنده کرد اینها و نفسی را پس بگوید زنده کرد و زنده است مردم را هر چه بامداد نیست کجا
هر دو در بهشت یکجا است هر چند و چگونگی مختلف باشند یا هر مردم خواهش نفع او را میکنند و کوبانها
خواهش که هر از نفع کند و خواهش نفع او را کنند یا کسیکه بازوی پیغمبر یا امام عدل را بگوید
پس بگوید هر مردم را زنده کرده و از استحقاق ثواب یا کسیکه زنده کرده است نفسی را با دست ثواب
کسیکه زنده کرده است هر را بیدار نماید بر طبق حق و ثواب یا زنده شده یا اینکه را بیدار میشود

کوبیده شود است بر مشعل یا بیدم توبه چنانچه غالب است بجهه اوله توبه پس نظر بجل افلاک و سماوات
 غسل و تکبیر و نماز و غیر آنها از واجبات برادر واجب است باجماع مسلمانان در ظاهر ممکن است
 که از این شریعت و لا تقبلوا انفسکم مراد این نوع تسبیح باشد و در حدیث حوثق از حضرت صادق علیه السلام
 روایت شده که گفت سماعه که پرسیدم انا و از گفته خدای تبارک و تعالی یعنی خوشتر است
 غزاه و حقیقت خالها گفت هر که گفته است مؤمنی را بجهت و پیش از او تسبیح است که گفت تسبیح
 و اعتدله خدا با عظمای یعنی مقیما کرده است برای او بخش بسیار بزرگ گفت پس مردی میگوید میان
 او و مرد دیگر چیزی پس میگوید بنفشه شش پس یکشود او را گفته نیست آن تعداد که گفته است خدا و در حدیث
 حدیث است که گفته بنفشه شش از حدیث حدیثی که او را میگوید حدیثی که او را میگوید حدیثی که او را میگوید
 الله و من ادعی الی غیره و الیه علیه الله یعنی هر که بگوید او را میگوید حدیثی که او را میگوید حدیثی که او را میگوید
 یا جا و هدیه کند را بدین گفته را با او عاقله و خود را نسبت دهد بنفشه شش پس او را میگوید حدیثی که او را میگوید
 که فرمود فرستاده است خدا و کسی که ادعا کند و خود را بنفشه شش پس او را میگوید حدیثی که او را میگوید
 و در چند حدیث دیگر روایت کرده اند که پرسیدند چیست حدیثی که گفتن و گفتن است
 مؤلف گوید که تسبیح است یا با عدم توبه است چنانچه از جماع و اوله توبه معلوم است و از حدیث
 معلوم نشد که گفتن رجاء او را بگشاید از اعظم گناهان کبیره است والله اعلم **فصل دوم** در
 اقسام گفتن است و نقلی است گفتن سه قسم است **اول** عدد آن نزد اکثر فقها احتی است که قصد
 کند بالغ و عاقل گفتن کسی را بفعلی که غالباً گفته باشد یا نباشد و بگوید یا قصد گفتن را نباشد
 باشد یا نداشته باشد خواه کاذب باشد یا نه و کار عاقل که غالباً گفته باشد **دوم**
 شبیه عدل است آن نزد اکثر فقها احتی است که قصد شخصی داشته ابرار قصد گفتن او نداشته باشند
 و اتفاقاً گفته شود مانند کسی که طفلی را از نزد بزرگتر گرفته باشد برای تأدیب و او بیرون آید

کتاب **سبیم** خطا است و آن نزد اکثر فقها احتی است که قصد آن شخص مطلقاً نداشته باشد و بر او
 خبری و بگوید مانند آنکه بگوید شکایت بیدار و بآویز و او را بگوید یا بایش بلغم و بر
 روی کسی بپاشد و او بگوید یا از بیداری خود شش را بپایین اندازد و نداند که در اینجا شخصی خبر میدهد
 و بر بالای او بپاشد و او بگوید **فصل سیم** در اقسام تسبیح عدل است و آن چند نوع است **نوع اول**
 آنکه خود مباشر باشد و آن چند قسم است **قسم اول** آنکه قصد گفتن او داشته باشد و کار
 بکند که غالباً گفته باشد مانند آنکه بنفشه شش بگوید شش را بپایین اندازد و نداند که بانه در
 برسد و بگوید و خلاف نیست در این که این از قسم عدل است و موجب قصاص است **قسم دوم**
 آنکه قصد گفتن نداشته باشد اما فعلی کند که غالباً گفته است مثل آنکه هر از جوب شخصی
 سختی بر کسی زند و قصد گفتن ندارد یا او را از عمارت بلند می اندازد و قصد گفتن ندارد
 و در این قسم نیز ظاهر اخلاقی نباشد حکم عدل دارد **قسم سیم** آنکه قصد گفتن دارد اما کار
 غالباً گفته نیست مثل آنکه سنگی را بپاشد یا قصد گفتن و اتفاقاً باعث گفتن او شود و
 در این قسم خلاف است اکثر گفته اند که حکم عدل دارد و بعضی گفته اند که داخل شبه عدل است که بگوید
 این معذور خواهد شد **قسم چهارم** آنکه قصد گفتن نداشته باشد و فعلش نیز غالباً
 گفته نباشد و اما با اتفاق گفته شود مثل آنکه شتی بجای کسی زند که غالباً گفته نباشد
 بر میرد و اکثر علما این را شبیه عدل دانند و بعضی این را نیز داخل عدل شمرده اند و این ضعیف است
 چه او را در عرف تا صد نقل نمیکند **قسم پنجم** آنکه اگر کسی نفسی را بگوید و در زمان
 تبلی که غالباً گفته نباشد و او بگوید مشهور نیست که اگر قصد گفتن داشته عدل است و الا
 شبه عدل و بعضی مطلقاً عدل میدانند **قسم ششم** آنکه کاری کند که گفته نباشد اما برآید
 شود و از آن بیاری میرد و اکثر این را داخل عدل میدانند و بعضی اصلاً شبه عدل داده اند اگر

قصد کشتن او نداشته باشد و این اتوی است و ممکن است که گویم که اگر قصد بیاری نموده و بیاری
 غالباً کشته است و علامت آنکه شیب عدل **قسم هفتم** آنکه کسی را در آتش یا آبی بیندازد
 که تا در پی بریزد آمدن نباشد و هلاک شود حکم عدل دارد و نزد بعضی ممکن است فرق میان
 کشتن و عدم آن و در ثانی میان علم یا نیت بیاری و عدم آن و هر دو این است فرقی میان
 آنکه آتش و آب غالب کشته باشد یا نه و اگر نیت بیاری و قصد بیاری نباشد و بیاری
 نباشد تا هلاک شود در این صورت را در بعضی نمیکشند و خلوت است که آباد است میدهد یا نه اگر
 گفته اند که دیت نفس نیست بلکه دیت جراحت یا آفتی که باور میشود تا و بیاری و آمدن
 بوده بوارت میدهد و بعضی گفته اند که دیت نفس میدهد و اگر معلوم نباشد که میخواسته است
 بیرون آمدن و نیامده یا نیت داشته است قصاص لازم میشود و نزد بعضی ممکن است فرقی میان غلبه
 بیرون آمدن و عدم آن **قسم هشتم** کسی که جراحی بر کسی زند و او را بکشد مثل اگر دست کسی
 یا انگشت کسی را ببرد و او بان جراحت بمیرد قصاص لازم میشود خواه آن جراحت کشته باشد یا نه
 و خواه قصد کشتن داشته باشد و خواه نه بعضی در صورتیکه قصد کشتن نداشته باشد و جراحت
 کشته نباشد اشکال کرده اند **قسم نهم** آنکه تصادی کسی را قصد کند و خود نیز بشود و متوجه
 قصد را تا هلاک شود مشهور است که نه قصاص لازم میشود بر تصاد و نه دیت و بعضی احتمال
 لزوم قصاص داده اند و ممکن است فرقی میان قصاص و عدم آن **قسم دهم** آنکه کسی خود را
 از باغی یا از جای بلندی بزند یا نکند و بر شخصی بیفتد و شخصی که در زیر است بمیرد مشهور
 است که اگر آن افتادن کشته باشد یا قصد کشتن داشته باشد هر چند آن فعل غالباً کشته
 نباشد قصاص لازم میشود و اگر قصد قتل نداشته باشد و آن فعل غالباً کشته نباشد شبهه
 عدل است و دیت بواجب میشود و اگر قصد قتل نداشته باشد و نداند که او در آن موضع است

حکم خطا دارد و دیت بر عاقل است و بر هر نوعی که آن شخص که خود را انداخته بمیرد خوش حد است
 و اگر دیگری او را بیندازد هر دو را ضمان است و تفصیلی که مذکور شد **قسم یازدهم** اگر اقرار کند
 که من عیاده او را کشته ام زیرا که بگویم چنین امری که مبتنی بر قصد است ثابت نمیشود مگر اینکه
 نزد گواه نیز اقرار بقصد کند خلافت است که با قرا و آریا او را بعضی میکشند یا نه بعضی گفته اند بخیر
 اقرار او را بعضی میتوان کشت و بیج طوسی را گفته اند که حقیقی ندارد و این قسم از هر بار آن مستحب
 نمیشود و در بعضی نمیکشند اما برای حد محرم میکشند چنانچه گذشت و بعضی گفته اند که اگر بگویم
 او را کشته ام و بعضی غالب کشته است حکم عدل دارد و اگر بگوید ناد را میکشد میباید که قصد کشتن
 داشته باشد یا نه اگر بگوید قصد کشتن داشته ام حکم عدل دارد و اگر حکم شده عدل دارد و اگر بگوید با سم و بکری
 میخواستم بکشم و بظلم با سم او کرده حکم خطای محض دارد و دیت بر عاقل است **قسم دهم** آنست که در سبب
 شود و کشته شد خود بهانه شود و او چند قسم است **قسم اول** آنکه زهر در طعاق کند و نزد
 کسی بیاورد و او بخورد و ببرد اگر بداند که زهر درین طعام کوده اند و عاقل و عییه باشد و دلش خورده
 سلب زهر نکشتن است و نه دیت و اگر ندانست که زهر در طعام کوده اند و خورد و مردم اکثر گفته
 اند که او را بعضی نمیکشند و مطلقاً و بعضی گفته اند اگر قصد کشتن کرده است و آن غذا را زهر غالباً کشته
 او را میکشند و الا از دیت میگذرد و اگر زهری صاحب خانه در طعاق کرد و زنت و شخصی بی از دست
 خانه داخل شد و طعام را خورد و مردم صاحب خانه ساقم نیست مطلقاً و اگر باذن صاحب خانه داخل
 شده و آن طعام را با نیت خورد و مردم بعضی مطلقاً بدیت نائل شده اند و بعضی گفته اند که حکم صورت
 سابقه دارد و این اتوی است **قسم دهم** آنکه چاه عمیقی در سر راه کسی بکند و او را بخواهد خود
 ببلند و بنا دانی او بماند و چاه بیفتد و بمیرد موجب قصاص میگرد و موافق مشهور و بعضی گفته اند
 که اگر آن فادان با چاه سبب هلاک میشود غالباً با قصد قتل داشته است حکم قصاص دارد و الا دیت

ثابت میشود و این اقوی است **قسم دوم** کسی جراحت بر کس نرزد و مجروح دوی زهر دوی جراحت
خود بگذارد و غیره اگر جراحت کاوی بوده و او را از استفرا و جیات انداخته باشد جراح را میخوانند
و مراد از استفرا و جیات در اینجا آنست که علم یا نقلی حاصل شود که آن جراحت نقلی نظر از سم کشنده است
و اگر جراحت کاوی نبوده و دوی سخی تنها با آن جراحت باعث شده و او را کشنده است از جراح تصاص **قسم**
میکنند اگر تصاص توان کرد و لا دیت آن جراحت را میگیرند و اگر معلوم شود که هر دو جنبه در کشند
تواند که در وقت نصف دیت را جراحت زنند و بدهد و او را بقوی بکشد و اگر هر دو احتمالاً باشد ظاهر
هم و شر بکند و در کشان و او را میتوان که نصف دیت را با و داده جراح را بکشد **قسم سیم** آنکه
جراحی با و در تمل شریک شود و این نیز چند قسم است **قسم اول** آنکه او را بدو یا آنکه در هر
او را بمل کند پیش از آنکه آب بوسد و در صورت خلقت بعضی تصاص قابل شدن و بعضی بد
اول که بایستی توانست و اگر مایه ها ن کشیده باشد و او را داخته بد ها مایه بیندازد اتفاقاً
تصاص میتوان کرد **قسم دوم** آنکه کسی را نیز و شیر و زردین بکشد که نتواند از آن کوخت و او را
بکشد یا سبک در زرد و او را با و حمل دهد و او را بدره مشهور آنست که تصاص میتوان کرد و بعضی دیت
قابل شدنند و او را با و اول او جداست **قسم سیم** اگر مادی بدارد و بر بدن کسی که او را بکزد یا مانع
کوختن شود تا ماری او را بکزد یا ماری بیدارد عیاب او که او را بکزد و آن کشته شود در شق اول
انفا تا تصاص میتوان کرد و در دوش و شک و بکوبنا بران شهر و اقوی **قسم چهارم** جراحتی بر کسی نرزد
و در آنجا که بکزند یا ماری او را بکزد و بکزد و جراحت ببرد و اگر کشته اند که اگر
دیت از او گیرند نصف دیت میگیرند و اگر تصاص کند او را نصف دیت بوارث او میدهند و بعضی
گفته اند که اگر تصاص کند نصف دیت میندهند و او را اقوی است و گفته اند همین حکم دارد و اگر
آزاد و بنده شریک شوند و در کشان بنده اگر خواهند بنده را بعضی میکشند و نصف دیت آن

بنده را از آزاد میگیرند و با قای غلام مرید هندی **قسم پنجم** آنکه در شق با بر بند و در
بیابانی که در اینجا در زندگان میباشند بیندازد و او را در آن هلاک کند ششمن را قشت که
او را تصاص نمیتوان کرد میباید دیت بدهد و بعضی احتمالاً تصاص داده اند و ممکن است فرق
میان غلبه هلاک و غیر آن در اول تصاص و در ثانی دیت باشد و ظاهر آنکه این اقوی است
فرع چهارم آنست که افساسی با او در تمل شریک شود و آن نیز چند قسم است **قسم**
اول آنکه دیگری که اقوی را دخل باشد در قتل با او شریک شود مثلاً آنکه مردی جاهلی بکند
و دیگری بیاید و شخصی را در آن انگند و بدین در این صورت تا تو آنکسی است که او را بجاه انداخته
و بر جگر کشنده چاه چیزی لازم نمیشود و هر چند اگر شخصی کسی را از بلندی نیز اندازد و در راه
راه کسی او را بشنید و بدین گفت تا تو او است که او را شنید نیزه هر چند که او را شنید نیزه او
با فتادان میرد **قسم دوم** شخصی کسی را نکاه دارد و دیگری او را بکشد و شخصی بگویند با و که
کشته میشود کند چنانچه ظاهر در دیت و قول بعضی از اصحاب است با و بدیه باقی برای ایشان دیده
کند که اگر کسی بیاید ایشان را خبر کند چنانچه ظاهر کلام بعضی از علماست گفته اند آنکه کشته است
بعضی میکشند و آنکه نکاه داشته است از زندان حبس میکنند تا غیر چنانچه او را حبس کرد تا
کشته شد و آنکه نکاه میکرده دیده ها جانی را که میکشند **قسم سیم** کسیکه امر کند کسی را
بکشتن کسی چند صورت دارد **اول** آنکه بالغ و عاقل ازادی امر کند که کسی را بکشد
بناید بکشد هر چند و اند که اگر نکشته کشته میشود زیرا در خون نصیب نمیشد و اگر بکشد
او را میکشند و امر کننده را حبس میکنند و در زندان تا ببرد **دوم** آنکه مأمور طغیانی یا
باشد خواه آزاد باشد خواه بنده مشهور آنست که امر کنند و میکشند و بر مأمور چیزی
نیست و این یکی از الموضع است که سبب قوی تر است از مباشر **سیم** آنکه مأمور طفل

نا بالغ باشد و آزاد باشد و میان باشد یعنی نیک و بد و جلال و حرمان و ابله و عقیده
 در این صورت مشهور است که به هر یک از آن امور موصوفه خاص نیست و عاقله طفل پیدا
 و بت بوم نه مقبول بدهند و درین شق اقوال نادره دیگر هست چنانچه شیخ طوسی تألیف
 شده است که طفل اگر ده سال داشته باشد او را تصاص می کنند و اگر کینه را حبس می د
 می کنند و این با بویه و شیخ عقیق کفنه اند که اگر کودک ندیش شیخ باشد او را تصاص می کنند
 و بعضی احتمال تصاص کردن آنرا بدیت دادن او داده اند و بنا بر قول مشهور و در نیت که کودک را نوب
 و آخر را حبس می د باید کرد **چهارم** آنکه مامور غلام کرد و یا میز باشد بعضی کفنه اند تصاص بر هیچ یک
 نیست و غلام را به بندگی می گیرند و رتبه مقبول تصاص چنانچه او و آقا را حبس می د می کنند و اگر بده
 طفل عینه میز باشد آقا را می کنند و بعضی کفنه اند و بت بر آقا لازم می شود **پنجم** آنکه مامور غلام
 بالغ باشد از بعضی روایات ظاهر می شود که مطلقا آقا را می کنند و فرموده اند که غلام را در آقا
 شمشیر و تازیانه آدمیت و مشهور است که غلام را بوضو می کنند و آقا را حبس می کنند و در زند
 ببرد و بعضی کفنه اند که آقا را عادت کرده است که غلام خود را امر بکشتن مردم بکنند آقا را می کنند
 و غلام را حبس می د می کنند و الا غلام را می کنند و آقا را حبس می کنند **ششم** آنکه بگوید که مرا
 بکش و اگر نکشتی مرا می کشم در این صورت جایز نیست که او را بکشد هر چند بکشد اگر کفنه اند هر چند
 بد کرده است اما چون باذن او کرده است او را در عوض نکشتند و بعضی کفنه اند که او را بعضی می
 کشند و بنا بر مشهور که نکشتند بعضی کفنه اند که دیت از وی می گیرند و بعضی کفنه اند که دیت نیز
 ساقط است و مسئله مشکوک است **ششم** آنکه کسی را امر کند که خود را بکش اشهر است
 که اگر مامور صیتی میز یا دیوانه باشد او را تصاص می کنند زیرا که صبا شد بر اینجا ضعیف است
 و اگر صیتی میز یا بالغ باشد بر آن چیزی لازم نیست که اگر او را بکشد باشد و محض امر باشد و اگر

و اگر کسی را امر کند که خود را بکشد اشهر است

او را اگر او کرده باشد اگر خود را نکشتی من مرا می کشم درین شق خلوت بعضی کفنه اند آقا را
 می کنند مطلقا و بعضی کفنه اند که نکشتند مطلقا و بعضی کفنه اند که اگر بقتل شد بدتر تصاص کرده
 است او را نکشتند مثل آنکه بگوید که این کار را بر من شکم خود بزن و اگر نرفتی من شکم تو بزنم و اگر بکشد بدتر
 تصاص بد کند مثل آنکه بگوید این کار را بر من شکم خود بزن و الا بقتل تو را بیاورم و می کشم در این صورت اگر او
 بعمل می آید و آخر را می کنند و این مسئله نیز در نهایت اشکال است **ششم** آنکه دو کوه کواهی
 بدهند که نفلون شخص فلان مرد را کشت و در نیت بکفنه ایشان نیز حکم شرع رفته و بلا تصاص کند و حکم
 حاکم او را بکشد بعد از آنکه معذور شود که کواهی دروغ داده اند تصاص بقتل بکوهان می گیرند و اگر در نیت
 که ایشان دروغ می گویند تصاص کند تصاص بقتل بوارت دارد **ششم** هفتم آنکه دو کوه کواهی
 زنند و هر دو سرایت کنند و او را بکشد هر دو قاتلند و عکسش صحیح خواهد شد و اگر یکی قاتل باشد
 و با صلاح آید و دیگری سرایت کند و او را بکشد آنکه جراحش ندهد باشد تصاص جرات بابت جرات
 از او می گیرند و او را می کشند و اگر جراحش سرایت کرده است میتوانست کشت اما خلوت کرد و بت
 جرات اول را با و میدهند و او را می کشند یا عین دهند **نهم** هرگاه یک کس چند جراح
 بر کسی بزند و سرایت کنند و او بگوید که موجب تصاص باشد خلوت نیست و اگر دیت نفس را می کشد
 و در بت جراتها ساقط می شود و اگر موجب تصاص باشد در آن سه قولات **اول** آنکه تصاص جراح
 می کنند و آخر او را می کشند مثل آنکه دستش را بر کوشش را و پیشش را بریده بعد از آن او را می کشند
 و اگر او مرده یا کسی او را کشته این اعضا را قطع می کنند **دوم** ضعیف تر مرده و خط می شود
 تصاصها ساقط می شود و اگر کردن چیزند **سیم** آنکه اگر هر یک قدرت شده است تصاص بر آن
 میشود مثل آنکه بکشد شمشیر زدن چشمها بر بینی و دستها و پاهاش را قطع کرد و در هر هر یک
 میزند و آنها ساقط می شود و اگر چند فعل کرده هر را بعمل می آید و ندهد مثل آنکه اول چشمهاش را

دست ازاد باشد که آنرا باقی میدهد و بعد از نصف دیت میدهد و اگر اختیار گشتن هیچ یک نگیرد
ازاد نصف دیت میدهد و اقامت غلام را میدهد اگر زیاد از نصف دیت باشد و اگر زیاد
باشد نصف دیت را میدهد و اگر وارثان شود و الا وارث بعد از جنایت از غلام مالک میشوند که به
بندگی بگیرد و در مسئله انواله بگوید که ذکر آنها موجب تطبیق است **مقصد پنجم** هرگاه غلام درین
شرایط نشوند در گشتن مردی اگر و نه هر دو را بکشد بجز در چندی میدهد و باقی غلام بجز چندی
بمیدهند اگر بکشد زیاد از نصف دیت ازاد نمیشود و اگر زیاد باشد زیاد را میدهد نصف
دیت و زیاد از نصف را میدهد و اگر زیاد بکشد بندهای غلام را ببرد و بکشد و اگر بکشد و اگر
بکشد زیاد از نصف دیت مقبول باشد که زیاد را باقی میدهد و اگر غلام را بکشد و اگر
بکشد بعد از نصف دیت باقی باشد چندی باقی میدهد و اگر زیاد باشد زیاد را میدهد
تا نصف دیت ازاد و از نصف دیت بگوید بگوید **مقصد ششم** در بیان شرط قصاص است
و در آن پنج شرط است **شرط اول** مساوی بودن در آزادی و بندگی و در آن چند مقصد است
مقصد اول در عین قلم ازاد را بعضی مرد ازاد میکشند و بعضی زن ازاد میکشند و مشهور
است که با گشتن زن بعضی مرد تفاوت دیت را بیکگونه و در بایق و او دشمن است که تفاوت را
بگیرند از مال زن بعضی نصف دیت مرد را و بعضی از علماء و کویا میگویند باین قائلند **مقصد**
دوم در دیت اعضا مرد و زن مساویند تا بلیت دیت کل برسد چون دیت عضو بلیت با زن
دیت عضو زن نصف دیت عضو مرد میشود مثل آنکه مردی را بکشد و زنی را بکشد و ده شتر میدهد
و اگر دیت زن را ببرد دیت شتر میدهد و اگر دیت زن را ببرد سی شتر میدهد و اگر
چهار انگشت زن را ببرد بیست شتر میدهد برای آنکه بلیت دیت رسیدن چه ثلث صد شتر است
صد شتر و ثلث است پس در چهار انگشت و هر دو چهل شتر است و در زن بیست شتر است

که نصف است **مقصد سیم** غلام بعضی غلام و کثیر بعضی کثیر میکشند و هم چنین کثیر را بعضی
غلام و غلام را بعضی کثیر میکشند اگر قیمت قائل مساوی قیمت مقبول باشد یا کمتر
باشد و اگر قیمت قائل زیاد باشد بعضی گفته اند قصاص کردن مشروط است با آنکه تفاوت
قیمت را با قائل بدهند و اختیار قصاص با آقای مقبول است اگر قصاص کند جایز است
بجای دیگر مگر در دیت طلب کند تفاوت میگوید بدون غلام اگر قیمت غلام قائل و مقبول
مساوی باشد آقای مقبول او را بپذیرد و ببرد و اگر قائل قیمت غلام مقبول
بدهد اگر گفته اند نک میخواند و برون رضای آقای مقبول است که دیت قائل زیاد
باشد بعد از قیمت مقبول آقای او به بندگی میخواند و اگر گفت مثل آنکه مقبول بکشد و ببرد
و قائل بکشد و ببرد و اگر قائل باشد نصف قائل را به بندگی میگیرد و نصف دیگر از آقای قائل خواهد بود
قیمت قائل کمتر از مقبول باشد یا مساوی همان غلام را قصاص میخواند و زیادتی را آقای قائل
غرامت نیکشاید آنها در صورتی است که عداوت باشد و اگر عداوت نباشد آقای قائل اختیار
دارد اگر بخواهد غلام را ببرد و اگر بخواهد قیمت غلام مقبول را بدهد و اگر گفته اند
اگر قیمت غلام قائل کمتر است قیمت قائل را میدهد و اگر قیمت مقبول کمتر است قیمت مقبول
میدهد و اگر قیمت قائل زیاد از قیمت مقبول باشد بعد از قیمت مقبول را از قائل بگوید
قائل بدهد و زیادتی را قائل بخواهد بود و چون بعضی از اخبار دلالت میکند بر آنکه مطلقاً
قائل اعتبار ندارد و اگر گفته اند مگر آنکه قیمت قائل و مقبول را اعتبار کنند برای مولا قائل و
برائت دیت او احوط است و شنب مولا و مقبول احوط است که زیاد از قائل را بکشد و کلام
اصحاب در مسئله شترش بیست دارد **مقصد چهارم** اگر شخصی د غلام داشته باشد یکی را
بکشد اما اگر بخواهد قصاص بکشد و بعضی بکشد و اگر بخواهد بکشد و هم چنین اگر غلام آقای

خود را بکشد که او را نخواهد می کشد او را و او خواهد می کشد **مقصد پنجم** اگر بنده ازادی را
بکشد عمل بنده را بعضی میتوان گشت و وارث بخیر است میان آنکه او را بکشد یا به بنده کی بکشد بنابر
اشهره اقوی و بعضی گفته اند که بی رضای آقا بنده کی نمیتوان گرفت و اگر غلامی چراغی زنند اناوی را
مخرج میتوانند همان جراحت را بنهند اگر مورد نقصان باشد و اگر دیت طلب کند مولا باید دیت آن جراحت
بدهد و بعضی گفته اند که اگر دیت کمتر از قیمت غلام است دیت را میدهد و الا نیست غلام را میدهد
و اگر مولا دیت ندهد اگر دیت جمیع قیمت غلام را احاطه کرده است غلام را به بنده کی بکشد و اگر نه
بقدر دیت از او به بنده کی بکشد و اگر خواهد میگوید که غلام را بفروشد و بقدر دیت بوجیدارد
و باقی از آن خواهد بود و اگر کشتن یا جراحت کردن غلط باشد تا بخرات میان آنکه دیت را بدهد
یا غلام را بدهد بقدر دیت و اگر گفته اند که اگر دیت کمتر از قیمت غلام است دیت را میدهد و الا
قیمت غلام را میدهد و زیادتی بر او لازم نیست و اقوال و احادیثی که در مسئله سابق مذکور شد
در بن مقام نیز جاریست **مقصد ششم** اگر بیک آزاد و آزاد را بکشد عمل او در هر هر دو مقبول
اتفاق کنند در کشتن تا طلب دیت نمیتوانند کرد و اگر در هر یکی از کشته شد صاحب دیت رضای
و رتبه و یکی بکشد بعضی گفته اند که در هر دو مقبول دیگر دیت نمیتواند گرفت از مالا تا طلب بعضی گفته اند که این
حق نباشد و مسئله اشکالی دارد **مقصد هفتم** اگر ازادی دست راست و دوازده را بر او ببرد برای آزادی
راستش را ببرد و برای دوم دست چپش را و اگر دست سیم را ببرد برای سوم پای راستش را ببرد و اگر دست
چهارم را ببرد یا پنجش را ببرد و بعضی از علما گفته اند که در مرتبه سیم چهارم و دیت میگیرند و
پاهایش را بعضی دست نهند و در مرتبه چهارم پنجم و زیادتی خلایق نیست که دیت میگیرند **مقصد هشتم**
اگر غلامی دو آزاد را بنویسب بکشد یکی بعد از دیگری بعضی گفته اند که مطلقا معلق بمرتبه آخر دارد و شش
گشت که اگر در مرتبه اول او را به بنده کی گرفتند و بعد از آن دوم را کشته باشد غلام از مرتبه دوم خواهد

بود و الا از مرتبه اول خواهد بود **مقصد نهم** اگر کسی که بر بنده واقع شود اگر در آزاد مقدیر
دارد فستی که آن مقدیر بدیت آزاد دارد همان نسبت بقیمت بنده رعایت میکند مثل آنکه در آزاد
اگر بکشد او را بر این بنده یا بیک چشم او را بکشد یا بیک پای او را بر این بنده غلط نصف دیت آزاد در هر
باید داد و اگر یکی از این جنایتها بر بنده وارد شود نصف قیمت باید داد و اگر جراحت و جنایتی باشد
که در آزاد دیتی وارد شده باشد در بنده ملاحظه میکنند که اگر این عیب نداشته باشد قیمتش
چند است و باین عیب قیمتش چند است آن تفاوت ارزش جنایت است و در آزاد او را قیاس بنده
میکند یعنی فرض میکنند که این آزاد اگر بنده بود چندی از بید و باین جنایت چند از قیمتش کم میشد
آن نسبت را با دیت ملاحظه کنند و میگیرند مثل آنکه اگر بنده بود بسبب این جنایت نصف قیمتش کم
میشد نصف دیت آزاد را میگیرند و این را در اصطلاح علماء حکومت گویند **مقصد دهم** هرگاه
ازادی به بنده جنایتی زند که مساوی تمام قیمت او باشد مثل آنکه دوست یا دای یا یکی از او را ببرد
که هر یک از اینها در آزاد مساوی دیت است و در بنده مساوی تمام قیمت و در صورت اتمام جنایت
میان آنکه غلام را بدهد و تمام قیمت بگیرد یا غلام را نکاهد و هیچ نگیرد و بعضی گفته اند که اگر
اول غلام را غضب کند و آخر چنین کار را بکند در این صورت افعال غلام را میگیرد و در هر
دو صورت اگر جنایت مستوجب قیمت نباشد غلام را نکاهد و در این جنایت را میگیرد مثل
آنکه یکدست غلام را ببرد غلام از آفات و نصف قیمت را میگیرد و اگر جنایت مستوجب قیمت را
دو کس بنهند مثل آنکه یکدست را یکی ببرد و دیگری را دیگری اگر گفته اند که افعال غلام را نکاهد میدهد
و از هر یک نصف قیمت میگیرد و بعضی گفته اند که غلام را ببرد و میدهد و از هر یک نصف قیمت
میگیرد **شرط دوم** در قصاص آنست که قاتل و مقول در بین مساوی باشند و درین باب
چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه مسلمانان بعضی کافر میکشند خواه کافر مزبیه دهد

وخواهد در امان مسلمان باشد یا حریف را اگر جزیه ده را بکشد که از بیهوشی یا ترسانان یا کبران باشد حاکم
شرع او را نفی نمیکند و دیت میبدهد چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و اگر عادت کوه یا
بکشتن ایشان و میگرد کشد میان علمان خلافت بعضی گفته اند که او را میکشد بقصاص بعد از آنکه
دارت کافر نفاوت دیت مسلمان و دیتی را بوارت مسلمان بدهد و بعضی گفته اند که امام او را عید
میکند که ضادی در زمین نه بقصاص و تفاوت دیت نمیکند و بعضی گفته اند مطلقا او را نمیکند
و نفی نمیکند و دیت دیتی را میکشد و مرد دیتی را بعوض مرد دیتی و زن دیتی را میکشد و اگر مقتول زن باشد
نصف دیت دیتی را از مرد زن میکشد بپوشه تا او بمیدهند و زن دیتی را بعوض مرد دیتی و زن دیتی
میکشد و اگر بعوض مرد کشته چندی بپوشه زن بمیدهند چنانچه در مسلمان گذشت **مطلب دوم** اگر
کافری مسلمان را بکشد عدا الله است که او را و مالش را بپوشه مقتول میدهند اگر خواهد او را
بکشد یا زن امام و اگر خواهد به تنگی میکشد و فرزندانش را بالغ او را نیز به تنگی میکشد
و بعضی گفته اند که فرزندانش را به تنگی نمیتوان کوفت و مالی از ثروت نیست نزد بعضی و بعضی گفته
اند که اگر به تنگی او را بکشد مالش را ایشان خواهد بود و اگر او را بکشد مالش را نمیکند و مقتول و دیت
معتبر که درین باب وارد شده است که او را و مالش را بپوشه مقتول میدهند اگر خواهد او را عید
کشد و اگر خواهد بنده خود بکشد و فرزندانش را در جدت بکشد و اگر بعد از کشتن مسلمان
شود او را میتوان کشت و اسلام مانع قتل او نمیشود و او را میکشد یا دیت از آن میکشد و متفرقی
احوال او را دیت او نمیشوند اما او را به تنگی نمیتوان کوفت و اگر بعد از آنکه او را به تنگی بکشد
مسلمان شود بنده کی او را بپوشه نمیشود و اینها هر دو صورتی است که مسلمان را بعد کشته باشد
و اگر غلط کشته باشد شیخ طوسی گفته است که اگر مال دارد دیت را از مال او میکشد و اگر مال
ندارد امام دیت را از بیت المال میدهد و اگر ایشان غیر از بنده کان امامند و جزیه با امام میدهند

و شیخ فیضیه گفته است که در خطا دیت را از عاقبت او میکشد و این از همین گفته است که دیت را
امام میدهد خواه مال داشته باشد و خواه نه و بعضی از فضلا گفته اند که در شصت عده ظاهر اوله
اخت است که دیت را از مال او میکشد **مطلب سیم** اگر کافری کافری بکشد و مسلمان شود
او را بعوض نمیکشد و اگر کشته شده از اهل ذمه باشد دیت او را میدهد **مطلب چهارم**
اگر ولد از ناسر مسلمان حلا از زاده بکشد مشهور است که اگر پیش از بالغ شدن ولد از ناسر باشد
او را بعوض نمیکشد و ظاهر کلام ایشان است که دیت ندارد و اگر بعد از بالغ شدن ولد از ناسر
از اهل ذمه مسلمان او را بکشد مشهور است که او را بعوض میکشد و بعضی گفته اند که حکم کافران
و حلا از زاده را بعوض او نمیکشد **مطلب پنجم** اگر کافری مسلمان را بکشد و فرزندش باشد بکشد
گفته اند او را بعوض میکشد و اگر مسلمان فرزند را بکشد قصاص نمیکند اجماعا و در دیت حلا
و مشهور است که دیت هم ندارد و اگر مرد دیتی را بکشد خلافت که آیا او را بعوض میکشد یا نه
و مسئله اشکالی دارد **مطلب ششم** اگر کسی که قصاص بر او واجب شدن باشد غیر داری
مقتول بدو از آن او را بکشد مشهور است که او را بعوض نمیتوان کشت و اگر کسی که بر او قتل واجب شده
باشد بسبب زنا یا لواط و غیره امام با حاکم شرع او را بکشد تا شروع کرده است اما بر او قصاص
و دیت نیست **شرط سیم** در قصاص است که قاتل بدو مقتول نباشد و در آن چند مسئله است
اول آنکه اگر شخصی فرزند خود را بکشد پدر را بعوض نمیکشد هر چند بعد کشته باشد بلکه اگر
است که اگر عدا کشته باشد کفاره قتل عید بدهد و دیت بر مساوی و بر نه بدهد و حاکم شرع او را
نفرین میکند و اگر غلط کشته باشد کفاره قتل خطا و دیت بدهد و گفته اند که اگر بعد از پدر را بکشد
فرزند نمیکشد و فرقی نیست میان آنکه مقتول پدر باشد یا دختر و فرزند را بعوض پدر میکشد و
مادر را بعوض فرزند و فرزند را بعوض مادر میکشد و اجداد و جدات مادری و جدات پدری بعوض

فرزند زاده و فرزند زاده را بعضی ایشان میکشد و سایر خویشاوندان را بعضی یکدیگر میکشد **دوم**
هرگاه پدر کسی زنده خود را که مادر آن فرزند باشد میکشد یا فرزند آن زن طلب خاص مادر را بدست
میتوان کرد و دوست و دشمن هر یک از آنها است که بخواهند که دوست میتوان گفت و بعضی گفته اند
نصاحی میتوان کرد و **سیم** هرگاه دو فرزند با هم داوطلب باشند یکی مادر را میکشد و دیگری پدر را فرزند
که مادر را میکشد است میتوان گفت که پدر و مادر را میکشد و پدر و مادر را میکشد و اگر نزاع شود
میان ایشانی که هر یک خواهر و برادر دیگری باشند حکم شرع فرقه میزند با هم هر یک که بدو آید و بگوید
میکشد بعد از آن در فرقه فرزند مقبول او را میکشد **شماره چهارم** در قصاص آنست که تا اکل
العقل باشد و در آن چند مسئله است **اول** آنکه بر او نه عاقل را یا دیوانه را میکشد او را بعضی نمیکشد
بلکه در بیت از عاقل او میکشند و اگر در حالت عقل بکشد بعد از آن دیوانه شود او را میکشد **دوم** آنکه
اگر طفل نابالغی کسی را میکشد خواه مقصود بالغ باشد و خواه کودک او را بعضی نمیکشد بلکه در بیت از
عاقل او میکشند و بعضی گفته اند اگر طفل ده سالش تمام باشد او را قصاص میکنند و بعضی گفته اند
اگر تا مشیت نباشد او را قصاص نمیکند و این دو قول میان فاضلین مندرج است **سیم** اگر
بالغی طفل نابالغی را میکشد مشهور میان علمای ائمت است که او را بعضی میتوان کشت و ابو الصلاح
نابالغ شده است که او را نمیکشد و در بیت از عاقل او میکشد **چهارم** هرگاه عاقل دیوانه را میکشد او دیوانه قصد
او کرده و او از خود دفع کرده و دیوانه گشته شد و خوشی دهد است نه قصاص لازم میشود و در بیت
در وایت معتبر و وارد شده که در بین صورت و بیت از بیت المال میدهند و اگر سبب او را میکشد اگر
بعد از او را میکشد یا شنبه بعد او را نمیکشد و در بیت از عاقل او میکشند و اگر عاقل گشته است و در بیت
عاقل او است **پنجم** اگر مسقی که عقل او را از دست داده باشد کسی را میکشد بخوبی که اگر مسقی و مستحق
نصاحی باشد و خلافت است اگر گفته اند که قصاص میتوان کرد و بعضی گفته اند و در بیت میکشند و اگر کسی را

مسکر خورده و مست شده باشد یا دوی که باعث بیخوشی او شده باشد یا داده باشد و بنا بر این
خورده باشد یا بجز شراب در کلوش کرده باشد در این صورت ظاهر ایست که قصاص نباشد **ششم**
اگر کسی در خواب کسی را میکشد بر او قصاص نیست و در مال او است و بعضی گفته اند که در بیت
عاقل او است **هفتم** مشهور میان فاضلین آنست که اگر حکم بدینا دارد و در قتل عمد و خطا و جمیع اقسام
تا اکل شده اند که عمد که در این حکم خطا دارد و در بعضی از ولایات وارد شده است که در بیت از عاقل او
نمیکشند و در سه سال و اگر عاقل نباشد باشد و در بیت از عاقل او میکشند و در سه سال و در وایت که
وارد شده است که از عاقل او میکشند و اگر نباشد با شد امام میبدهد یعنی از بیت المال **شماره**
پنجم در قصاص آنست که خوشی حسب شرع محظوظ باشد و قتل بر او واجب نشده باشد پس اگر کسی
مرد را میکشد یا زانی را که زانی او ثابت شده باشد و مسقی قتل شده باشد و بعضی از نمیکشد
و هر چند قصاص نباشد برای کسیکه قصاص بر او لازم شده و جرحی و او را قصاص کنند و بسبب
آن بیهوش قتل آنکه دست کسی را بدهد دست او را بعضی بریدند هر چند کسی که در خون قطع شد و او مرد یا
اگر حد زن یا غیر آن بریده بود و او مرد در آنجا قصاص نباشد **فصل پنجم** در بیان دعوی قتل است **ششم**
قتل آن ثابت میشود و در آن دو مقصد است **مقصد اول** در بیان مدعی و کیفیت دعوی است **شماره**
در مدعی که بالغ و عاقل و رشید باشد و در وقت دعوی و آنکه دعوی بکسی کند که معلوم باشد که در
وقت گشته شدن مقوله در آن محل بوده و اگر معاوم باشد که در آن محل نبوده و دعوی از آن نمیشوند و
هم چنین اگر دعوی کند اجتماع سماعی را بر قتل کسی که اجتماع ایشا بر آن امر ممکن نباشد نمیشوند
مثلاً آنکه گوید که جمیع اهل شهر جمع شدند و او را میکشند و او را میکشند و او را از این دعوی بگوید و بگوید که در
فهر جمع شدند و او را میکشند و مشهور آنست که نمیشوند و بعضی شرط میدهند که جمعی از مدعی
مقتول و محرم باشد پس اگر دعوی کند که مدعی آن که ندان شخص پدر مرا میکشد و من مدعی آن بعد گشته یا

بعد با خطا میگویند دعوی او را و بعضی گفته اند میگویند و در بیت میگوید اگر چنین ثابت شود و اگر
کوید سید ام که او بعد کشته است اما عید ام که شریک داشته یا نه بعضی گفته اند میگویند و بعضی
گفته اند بعد از نبوت امری صحت مییابد و بعد از دعوی از بیت و هم چنین خلافت است بر آنکه اگر دعوی
کند که یکی از این دو نفر پدرم را کشته اند یا یکی از این دو نفر کشته بعضی گفته اند دعوی اش باطل است
و بعضی گفته اند که میگویند میتوان هر یک را قسم داد اگر کوه بگذرانند که کوهان نیز بجای کوه
میگویند و اگر نبوت نوسد ثبوت ثابت میشود برای هر یک و اگر بر کوه و وارث و دعوی یکی خصوص
کند تمام خواهد بود چنانچه گفته اند که خواهد شد و شرط دیگر آنست که دعوی او شامل بر تمام
باشد مثل آنکه او را دعوی کند که زید بن نهانی پدرم را کشته است پس دعوی کند که عمر بن نهانی
او را کشته است یا زید شریک بوده است مشهور آنست که دعوی او را و دوم هیچ یک را نمیگویند
و بعضی گفته اند که او را دعوی کند و بگوید که من کشته ام میگویند اگر او را تصدیق کند و
برگردد بدعوی او را بعضی گفته اند که میگویند و او هر دو را قرار دهند بعضی گفته اند که هر یک را
که او تصدیق کند بر او لازم میشود و بعضی اخصا داده اند که تصاص زهر و ساقط میشود
بر هر یک نصف بیت لازم میشود و اگر دعوی عمل کند و بعد از آن برگردد و بگوید که شریک
بود با خطا بود مشهور آنست که مسجع است و باید اثبات کند **مقصود دوم** در آنچه دعوی
قول آن ثابت میشود و آن سه چیز است **اول** افراد تا آنکه گفته است و اگر علماء را اعتقاد
آنست که بکثر تها و اگر نیست بعضی گفته اند که بعد و مرتبه ثابت میشود و شرط آنست که افراد
بالغ و عاقل و مختار و آزاد باشند و اگر طفول یا بالغ یا دیوانه قرار دهند اعتبار ندارد و اگر
کسی بخیر و شکیله قرار دهند اعتبار ندارد و اگر بنده قرار دهند اعتبار ندارد و چون حق آقا با د
تعلق دارد و اگر آقا نیز تصدیق کند ثابت میشود و اگر آقا قرار دهند چیزی که موجب تصاص است

در حق بنده اعتبار ندارد و اگر افراد با مرتبه که موجب دیت باشد میگویند هر چند بنده او را نکند
و تعلق میگوید بر مرتبه بنده موافق مشهور و اگر ضمیمه که اموال خود را ضایع کند یا کسی فریب
بهر ساینده باشد که زیاد از اموالش باشد و حاکم شرع او را منع کرده باشد از تصرف در اموالش
اگر او را تصاص کند ثابت میشود و اگر او را نکند موجب دیت آنرا گفته اند ثابت میشود اما
با قرض خواهان در مجلس شریک نمیشود بلکه بعد از ادا قرضها اگر مالی بجا نماند میدهد و اگر
یکی قرار کند که من او را بعد گشتم و دیگری قرار کند که من او را خطا گشتم و اگر بنده است همان
هر دو در هر یکی را که اختیار کنند دعوی او را دیگری ساقط میشود و اگر یکی قرار کند که من او را
عقد گشتم پس دیگری قرار کند که من گشتم و آنکشته است پس اول از افراد خود برگردد تصاص و
دیت از هر دو ساقط میشود و امام غزالی از بیت المال دیت میدهند بنا بر مشهور و بعضی
گفته اند که دارت غیر است هر یک را که اختیار میکند میکند و دست از دیگری بر میدارد و مستند مشهور
روایتی است که از حضرت صادق علیه السلام است که در زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در برابر حضرت
آورند که آن را در برابر میبرد و بعد بود که کاروی خون آلودی در دست داشته و در برابر
که در خون دست و پا میزد حضرت امیر علیه السلام از او پرسید که چه میگوید گفت یا امیر المؤمنین علیه السلام من او را
گشتم حضرت فرمود که بپوش و او را بر بوش مقبول قضا می کند در انشای راه که او را میدهند که تصاص کند
مردی جرعت تمام آمد و گفت بپوش و او را بر بوش حضرت برگردانید چون خدمت حضرت رسید
آمدند آن مرد دوم گفت یا امیر المؤمنین علیه السلام او مقبول را نکشته است من گشتم حضرت برگردانید
که چه باعث شد که قرار بر جان خود کوی گفت یا امیر المؤمنین علیه السلام چه میخواستیم گفت و حال آنکه این
بسیار بود که او را میدادند و با ما که در خون نمی نژد گفته با نقد که خون از او میرفت و من نزد او ایستاده
بودم از ترس که آن قرار کردم و من مرد نقیانی بودم که سفیدی در پهلوی این خرابه گشتم و مرا بول گرفت و

کاود و در دست داخل خراب شدیم که بود کم ناکاه این کشته را دیدم که در خون خود میبلید نتیجه را زید
 میکردم که این جماعت را خلا شدند و مرا کردند حضرت امیر فرمود که هر دو را بر بید بنزد حضرت اما
 حسن و ابوبکر که هر دو را باب آنها چیست چون هر دو را بنزد حسن بختی بودند و قتیله را ازین کوه
 فرمود که بگوید بحضرت امیر بگویند که اگر این مرد یک کشته است یک شخصی دیگر را زنده کرده و از
 کشتن و خفتن میفرزاید که من ایاها نکا نا ایاها انما سمیتهما یعنی هر که زنده کرد و زنده نصیبی را پس
 چنانست که زنده کرد ایند است هر دو را دست از او باید برداشت و دست مقتول را از دست لال باید داد
 و دم کواه است و خلاف نیست و را نکه بد و کواه عادل مرد قصاص ثابت میشود و بعضی گفته اند بگوئی کرد
 و دوزن عادل نیز ثابت میشود قصاص و بعضی از علما گفته اند که شهادت ایشاک قصاص ثابت نمیشود و اما
 ویت لازم میشود هر چند بر عهد شهادت داده باشند اما منی که موجب ویت باشد مثل قتل شبهه عدا
 باجر احتیاج که در آن قصاص میباشد و ویت میباشد مانند شکستن استخوان یا جراحتی که با ندرن
 رسیدن باشد اینها بیکم و دوزن و بیکم عادل و قسم ثابت میشود بنا بر مشهور و در شهادت
 مشهور شرط است که صریح شهادت دهند مثلا آنکه بگویند شمشیر بر او زرد و بهمان زدن مرگ با آنکه از
 نزد او را که بان زدن مرگ با آنکه جسد بیابان شد و بهمان بیماری مرگ و اگر در این صورت تا نگویند که مرگ
 میکنند که بیابان شد اما بان بیماری مرگ و جسد بیابان شد و بعضی گفته اند قول او سمیع است با قسم و ایضا
 شرط است که کواهی کواهان یا یکدیگر موافق باشند پس گویند کواه کواهی که در اول و در گشت و بگو
 گوید در آخر زنی با یکی گوید در خانه گشت و دیگری گوید که در بازار گشت یا یکی گوید بخج گشت و دیگری
 گوید شمشیر گشت ثابت نمیشود و خلافت که در این صورت لوث ثابت میشود برای تمامه را نه
 و اگر یکی شهادت دهد که دیدم که او را کشته و دیگری گوید که از او افتاد شدیم که او را کشته ایم اما
 تخرج بعد بگوید اصل کشتن ثابت نمیشود و در نفع کشتن قول تا مل مسجع است و اگر یکی گوید که او را

عدا کشته و دیگری گوید که او را کشته و بر عهد شهادت ندهد شهادت را قتل ثابت نمیشود اما لوث
 تحقیق میشود و در اینجا چند مسئله است **اول** آنکه اگر دکن برو کسی کواهی دهند که دوزن شخصی یا
 کشته اند پس آن دکن برو کواهان شهادت داده اند که کواهان او را کشته اند اگر وارث مقتول قصد قتل
 و کواه او را کشته قصاص بر دوزن ثابت میشود و اگر قصد قتل دوزن و دیگری قصاص از دوزن بر او
 میشود چنین گفته است بعضی را احتمال داده اند که در صورت اول نیز جسد بقا در قصاص از دوزن بر او
دوم اگر دوزن کواه شهادت دهند بر شخصی که مقتول را کشته است و دوزن کواه دیگری کواهی دهند بر
 دیگری که او را کشته است و در مسئله خلافت است بعضی گفته اند هیچیک را نیکند و از هر یک نصف
 ویت میکنند اگر کواهی بعد یا شبیه مدد دهند و اگر بر خطا کواهی دهند از عاقله هر یک نصف ویت
 میکنند و بعضی گفته اند که در این مختار است در صدق هر یک از کواهان که میکند او را که کواهی
 که بر او داده اند میکنند و در مسئله اقوال دیگر نیز هست و محلا شکال است بسبب عدم نص و اما
سیم هرگاه دو عادل شهادت دهند بر مردی که شخصی را کشته است پس مرد دیگری بیاید و بگوید
 که من کشته ام او را و این مردی که کواهان بر او کواهی داده اند بیکنا هست در این صورت مشهور
 میان علما آنست که در این وقت مقتول اندیکند آنکسی را که بر او کواهی داده اند و آنکه اقرار کرده است
 نصف ویت را میدهد بوارث آن شخصی که او را قصاص میکند و میتوان آنکه او را بکشد که اقرار کرده است
 و چیزی بوارث او میدهد برای آنکه اقرار کرده است که من بقتل او را کشته ام میتوان آنکه او را در
 مقتول هر دو را بکشد اما باید نصف ویت بدهد بوارث آنکه کواه برو کواهی داده و بینه دهد
 بوارث آنکه اقرار کرده است و اگر ویت را نمی شود از هر یک نصف ویت میکند و این مضمون
 روایت صحیحی است که درین باب وارد شده است و بعضی تا بپایان آورده اند که بخیر است و ارف میان
 قصاص هر یک که خواهد **چهارم** او آنجا که قتل آنها ثابت میشود قصاص است یعنی قصاصی چند است

لوت ثابت میشود و شهادت یک صبی و مجنون و یک ناسق و یک کافر هر چند مأمون در عهد
باشد و اما شهادت جمیع زنها و نساق پس افاده لوت کند باطن بعد از ایشان و حیات
پنجها افاده لوت نکند مگر بتواتر و هم چنین است کفار و مشهوران نیست که با تواتر در
مرد مفید لوت است با وجود اینکه تواتر قوی از بینه است و مفید بینه است و لوت کا
در آن افاده لوت و آن بدون تواتر حاصل میشود و با جمله کلام احتیاط در تریف لوت بطلان
ظن منافات بعضی اشک و با ستمنا بعضی و در بعضی دارد مگر با ثبوت اجماع و در مستحق
گذشت **بحث دوم** در عدد و تسام است و خطای نیست و در آنکه در عوی قتل عمد پنجاه
قسم است و در شبهه عدد خطا خلاف است بعضی گفته اند در آنها بی پنجاه قسم است و بعضی
گفته اند که بیست و پنج قسم و احتیاط و اول است هر چند نو و بعضی قول دوم قوی تر است
و دلیل و تسامه چنانچه در کشتن میباشند و در جراحت اعضا بی میباشند مثل آنکه دست کسی را
بریده اند و لوت نسبت یکمی حاصل است و گواه نیست و مجروح دعوی میکند با شخصی
معینی و لوت تحقیق بقسامه میخوانند تا ثابت کرد اگر چه در عدد و تسامه در اینجا اختلاف نیست
بعضی گفته اند هر عضو که دیت او بر او دیت آدمی باشد حکمش مانند قتل است و مطلقا پنجاه
قسم است بنا بر قول و بنا بر قول دیگر و در عدد پنجاه است و در شبهه عدد و خطا بیست و پنج
باشد باین نسبت که میشود پس اگر عضو را دعوی کند که عیب بریده و دیت آن مثل دیت آدمی
باشد مثل آنکه زبان او را بریده یا بینی یا هر دو و دیت او را بریده و لوت باشد بر پنجاه قسم
تا نباشد و اگر دعوی کند که یک دست او را بریده یا یک چشم او را گرفته که دیت آن مثل دیت
دیت آدمی است به بیست و پنج قسم ثابت میشود و اکثر علما گفته اند که در اعضا اگر مثل
دیت آدمی باشد مطلقا شش قسم است و هر چه کمتر باشد به همین نسبت کم میشود چنانکه اگر

بکارت را بریده باشد سه قسم است و این قول قوی و اشهر است و اول موافق احتیاط **بحث سیم** در کیفیت
تسامه است و حکمش آنست که هرگاه در شبهه لوت باشد در خصم بر شخص و دعوی کند و آن که ملان شخص متوثر
در گذشته است و من بعد و ارم باین و قسم با و میگویم از خویشان و قبیله خود بد و تسامه جمع میکند و هر یک قسم با و می
کند اگر چه در تسامه باشد که ملان شخص ملان محض و با و میگویند است اگر دعوی کند پنجاه که با و میگوید و آن
خون باشد و در احوال و عیان باشد و خواه نباشد و اگر پنجاه نفر باشد یا باشد و بعضی قول قسم نکند یا خود
نجا باشد قسم را بر ایشان مگر میگویند تا پنجاه نام شود مثل آنکه اگر بیست و پنج نفر هر یک دو قسم بخورند و اگر ده نفر
باشد هر یک پنج قسم بخورند و در دعوی قتل خطا بیست و پنج نفر قسم با و میگویند بنا بر قول و در اعضا بنا بر قول قوی
شش نفر و شش قسم و اگر سه نفر باشند هر یک دو قسم با و میگویند و اگر یک نفر باشد هیچ قسم نباشد هر سه نفر را با و میگویند
چهار نفر که کشت و اگر کسی در قسم واقع شود و در زبیت باید که نام کند و ظاهر قول علما آنست که در تسامه فرق نیست
که مقول بود باشد یا زن و در هر دو پنجاه قسم است و در عدد و مشهور آنست که شرط است و در تسامه که ذکر کردیم در قسم
گفته اند که تسامه را با ایشان بخورند آنرا که نباشد و ذکر کند که بندهای گشته است یا شربت داشته است و آنکه نه
گشته است یا شربت نه یا بندها و هر کدام مدعی و خوشایان و قبیله از آن عدد که میدادند قسم با و نکند مدعی معذورند که
رو کند قسم را بر مکر که او بدید و عید او و جمیع پنجاه قسم با و نکند که او را نکند اند چنانچه گذشت و اگر عید و قبیله
قسم با و نکند مگر بندهای پنجاه قسم با و نکند و اگر خود نکند و قسم با و نکند و قبیله و قبیله و خوشایان پنجاه قسم
با و نکند بعضی گفته اند که بیست برای دفع دعوی و بعضی گفته اند تا خود سوگند یا نکند اگر چه یک سوگند باشد
دفع دعوی میشود و اگر مطلقا پنجاه قسم با آن عددی که باید با و نکند و اقارب او را نکند مشهور آنست که در عید
تواتر ایشان ثابت میشود و بعضی گفته اند که میخوانند مکر و نکند قسم را بر مدعی پس اگر مدعی قسم را با و نکند
دعوی باطل میشود و اگر یک قسم با و نکند دعوی ثابت میشود و اگر کافر دعوی قتل بر مسلمان داشته باشد
که کافر را کشته است باید دیت بد دهد و خلاف است که آبا و تسامه را ثابت میتوان کرد یا نه و اول اشهر است

و اقوی سبب عموم اوله و انکاش غلام خود را بقسامه ثاب میخواند و بعضی گفته اند در اینجا بک
نعم کافی است و این قول ضعیف است **بخش چهارم** در سایر احکام و قوانین قسامه است و در آن چند
مسئله است **اول** هرگاه آنکه دعوی قبل برایشان میکنند زیاده از یک کس باشد مثل آنکه وارث
میگوید که فلان و فلان هر دو پدر مرا کشته اند و دعوی سوگند یا و کند یک پنجاه قسم در عهد کا
و اقسام را با افتاد و کند و قول است بعضی گفته اند پنجاه قسم را بر آنها قسم میکنند و اکثر علماء گفته
که هر یک پنجاه قسم باید میکنند **دوم** آنکه هرگاه بر دو کس دعوی شود که بیکش لوث باشد و بر دیگر
لوث نباشد برای آنکه لوث بر او ثابت پنجاه قسم باید میکنند و به نسبت شرکت بر او ثواب میشود پس
اگر دعوی عمده باشد قسم باید کند و خواه که او را بکشد یا بدو که نصف بیت او را بدهد و اگر بکشد
و دیگری که لوث در مرتبه نیست یک سوگند میشود داد و اگر او را بکشد یک سوگند یا و میکند و قبل بر او
بعد شرکت ثابت میشود **سوم** هرگاه وارث خون متعدد باشد مثل آنکه مقتول را دو چیز داشته باشد
لوث متخفف باشد مجموع دو چیز با سایر ارباق مقبول پنجاه قسم باید میکنند در عهد و اگر یکی از دو چیز
غائب یا بالغ باشد وارث حاضر بالغ اختیار دارد و اگر مختار باشد بر میکند تا دیگری حاضر یا بالغ شود
و اگر مختار خود با ارباب پنجاه قسم یا و میکند و بعد حصه ثابت میشود و چون غایب باشد یا طفل بالغ
شود بعد حصه خود بپست و بپس سوگند در عهد یا و میکند **چهارم** هرگاه لوث بر کشتن شخصی تحقیق
باشد و دو چیز داشته باشد و یکی گوید که آن شخص کشته است که در لوث متحقق است و دیگری
گوید که او نکشته است خلوت است که یا لوث بر طرف میشود یا با نیست بنا بر مشهور لوث بر طرف
نمیشود و بر او پنجاه قسم یا و میکند و نصف دیت را میکند **پنجم** هرگاه وارث بمرد وارث او و
قسامه تا بمقام اوست اگر و بر متعدد باشند قسامه با آنها مقسم میشود **ششم** خلوت است
که در قتل را پیش از ثبوت آن را حبس میکنند یا نه بعضی گفته اند تا شش روز حبس میکنند

اگر مدعی ثابت کرد او را و حاکم میکند و بر این قسم و راقب است و بعضی گفته اند تا سه روز حبس
میکند و بعضی گفته اند تا ثاب نشود حبس نمیکند و بعضی گفته اند اگر حاکم شش روز اقلی بپس
است که او ثاب است و بر شش روز حبس میکنند و الا فلا و قول نا درستی هست که اگر مدعی دعوی
کند که گواه دارد و حاضر نیست تا یکسال حبس میکنند و این قول ضعیف است و مستندی ندارد **هفتم**
هرگاه کشته در میان اینه مرد میباید مانند بار او که کثرت بسیار آن باشد و از هر صفت مرد
جمع شوند یا بر سر یک یا صید یا مسجد یا صبی یا در بیابانی که در نزد یک قبر و شهر نباشد
در اینجا لوث میباشد و دیت را اعلام از بیت المال مسلمان میدهند و در غیر آن خصوصاً
و تکریمت المال نباشد اشکال عظیم دارد بخانا الله منه بطور عام **نص ثشم** در کیفیت
استیفای قصاص است و در آن چند مقصود است **مقصد اول** مشهور میان علماء آنست که
در قتل عمد قصاص لازم میشود و پس و اگر وارث خون و قاتل هر دو را ضعیف بدیت شوند و صلح کنند
قصاص ساقط میشود و آنچه صلح کرده اند لازم میشود و اگر وارث دیت طلب کند و قاتل را ضعیف
و گوید بر این عوض بکش او را حبس نمیشود و بر دیت و اگر ناکو بدیت میدهند و وارث را ضعیف
قصاص ساقط نمیشود و بعضی از علماء گفته اند در هر یک از قصاص یا دیت لازم میشود و وارث
اختیار دارد و اگر خواهد قصاص میکند و اگر خواهد دیت بگیرد و قاتل را اختیاری نیست خصوصاً
اگر با وجود مال اختیاری قصاص کند و عومر و لا تقتلوا انفسکم یعنی یکسبب نفسهای خود را و حق
آن بتمام شال است **مقصد دوم** در بیان وارث قصاص و دیت است بدانکه خلوتی
بیت میان علماء آنکه زن و شوهر اختیار قصاص ندارند و قصاص با سایر ورثه نسبی است و اگر
سایر ورثه صلح کنند بر دیت اشهر آنست که زن و شوهر از دیت میورات میدهند و در سایر ورثه
چهار قول است **اول** آنکه هر که میورات مال میرد میورات از دیت میرد و اختیار قصاص دارد **دوم**

آنکه مخصوص عصبه است یعنی خویشان پدری پدر مادران و خواهران مادری تنها اختیار قصاص دارند
و از دیت میراث نمیرند و هم چنین خاله و خالو و عمه و عمو و مادری از قصاص و دیت میراث نمیرند و
بعضی حکم عروم بودن را مخصوص برادران و خواهران مادری دانسته اند و در میان اقارب مادری
جاری کرده اند زیرا که وایات در خصوص ایشان وارد شده است و این قول خالی از قوت نیست
نظر جمیع ما توفی اول اقوال است **سیم** آنکه خویشان پدر و مادری باشند خویشان پدری تنها و مادری
تنها میراث نمیرند **چهارم** آنکه تا نافر اطلاق اختیار قصاص کردن و عفو کردن نیست و اختیار با مردان است
و اگر بدیت فرار دهند ایشان میراث نمیرند **مفسد سیم** در حکم وحدت و تعدد وراثت است اگر
وراثت خون یک کس باشد خلقت است که با پدر و زن و رخصت اهام تا با حاکم شرع با عدم او و اقصای
میتوانند کرد با غیر بعضی گفته اند صوفی بر رخصت نیست بعد از نبوت بدون رخصت حاکم شرع
قصاص میتواند کرد و بعضی گفته اند بدون اذن حاکم شرع جایز نیست قصاص کردن و اگر بکن حاکم
شرع او را قهریز میکند و چیزی بر او لازم نمیشود و بعضی گفته اند نیز بر او لازم نمیشود و هر
نقدیر در باب قصاص در اعضا تا کیمی در رخصت حاکم شرع زیاده از قصاص منقضی است و این خلقت
اکثر فقهاء و روایت واحد ذکر کرده اند اما طاهرا نیست که در متعدد نیز همین خلقت جاریست و دلایل
مشهور است و اگر وراثت خون متعدد باشند و قول است بعضی گفته اند که هر یک را جایز است استیفا
قصاص کردن بعد از نبوت و خاص است حصه باقی و رتبه را که در حصه هر یک از دیت باید بدهد
و قول دیگر آنست که جایز نیست هیچ یک را بدون اذن دیگران قصاص کردن بلکه هر اگر اتفاق بود قصاص
کنند باید که هر شمشیر را بگیرند و بگویند و بگویند یا هر یک شخص بیکانند یا یکی از خود ها را بکشد
کنند که او بکشد پس اگر یکی از ورثه بدون اذن دیگران تا او را بکشد تا خرجه کرده است و در حکم او
و قول است **اول** بعد کرده است اما قصاص نمیتوان کرد او را بلکه سایر ورثه حصه خود را از دیت

اذان وراثت میگیرند و بعضی گفته اند از آنکه تا او که مقتول شده میگیرند و ورثه او از آنکه تا او
کشته است میگیرند و اگر گفته اند میان این دو شق میفرماید **دوم** آنست که او را ورثه تا او که
مقتول تا آن است بعضا میگویند یکشت و باید دیت اوله را بر ورثه مقتول ثالث و سایر ورثه
مقتول اوله بدهند از آنکه مقتول تا آنکه تا او است **مفسد چهارم** در بیان حکم وراثت طفل
و غایب است اگر وراثت خون متعدد باشد مثل آنکه مقتول چند پسر دارد بعضی حاضرند و بعضی
غایب شهید را قاتل که حاضر مقتول اند استیفا قصاص بکنند بشرط آنکه حصه غایب از دیت ضامن
شود و بعضی گفته اند که باید انتظار بکشند تا آنها حاضر شوند و اگر بعضی با هر طفل یا دیوانه یا
بعضی گفته اند که انتظار بکشند که طفل بالغ شود و دیوانه عاقل شود و بعضی گفته اند بی
مدت تا او را جسد میکنند و اگر وراثت پدر و مادر و پسر و دختر هر یک را قتلند و است با بعضی
گفته اند ولی نمیتوانند استیفا قصاص بکنند و بعضی گفته اند صلح بودیت نیز اگر مصلحت باشد
میکنند و اگر بالغ عاقلی در میان ورثه باشد بعضی میگویند قصاص کرد با ضامن شدن حصه
طفل یا دیوانه از دیت و مسند و نهایت اسکالاست **مفسد پنجم** هرگاه وراثت متعدد باشد
و بعضی اراده قصاص نمایند و بعضی اراده دیت گرفتن کنند و تا او بدیت دادن راضی شود
با صلح دیت را صلح کنند با آنکه خلقت است که گفته اند که آنها که بدیت راضی نشده اند
میتوانند کرد و باید که در حصه آنها که صلح کرده اند از دیت بدهند و بعضی گفته اند که در آن وقت
قصاص نمیتوان کرد و باید بدیت راضی شوند و بولای میگویند احادیث صحیح دلالته کرده است
و احوطست ولیکن اولاً اشهر است و اگر عفو کنند بعضی از ورثه و بعضی عفو نکنند و طلب قصاص
کنند مشهور میان علما آنست که قصاص نمیتواند کرد اما باید که حصه آنها که عفو کرده اند از
دیت بر ورثه تا او بدهند و اگر شخصی عفو آگشته شود و فرس بسیار داشته باشد مشهور آنست

که در غیر آن نخواهند قصاص میکنند و اگر خواهند بچسبند و اگر خواهند دیت میکنند اگر تا قبل
راضی شوند بدادن دیت و اگر دیت گیرند از طرف مقتول بکشند و بعضی گفته اند که اگر تا قبل
دیت دهد بپاید و غیره بگوید کند و او را قصاص نکند مگر آنکه حاضر شوند بقدر دیت از طرف مقتول
مقتول را **مقصود هشتم** در بیان حکم تعدد مقتول اگر یک شخص چندین کس را بکشد یا بکشد مقتول
خاندان بر سر هر یک از آنها سازد یا هر را از اجتناب بزند که بکشد یا بزند و غیره جمیع مقتول این صاحب حق خواهد
بود و اگر اتفاقا کنند و هر یک را بکشد یا بزند حق خود را هر کس خواهد بود و اگر از ایشان بفر
یابد پیش او را بکشد یا بزند حق او شده خواهد بود و در حق دیگران خلوتست بعضی گفته اند برای
هر یک از آنها یک دیت از مال او بگیرند و بعضی گفته اند حق ایشان سابق میشود و قول اول مشهور
تر است و این خلوتست که مقتول باشد که بعضی طلب قصاص میکنند و بعضی طلب دیت و اگر چند کس را
قتل بکشد یا بکشد یکی بعد از دیگری و او را هر یک را میرسد که طلب قصاص کنند و خلوتست که با
سابق را اندکی هست باز بر هر یک از کس بکشد یا بزند و او را بکشد بدون رضای دیگران حکم
داشت که در سبق سابق مدکور شد و همان خلوتها در آن جاریست و مشهور است که دیگران
نام دیت را میگیرند **مقصود نهم** در آداب استیفای قصاص است علی گفته است که سفت است
که امام با حکم شرع و کراه عاقل که مسایل قصاص را دانند خارج گردانند و در حکای که استیفای
قصاص میکنند و باید که اگر قصاص در اعضا باشد آنی که بآن قصاص بر هر بنای او باشد و در
قصاص نفس نیز گفته اند که باید آلت مسوم بر باشد اگر باعث شود که با دایره بپاشد و او را
غسل نتوان داد و با کف نتوان کرد و باید آلتی که بآن قصاص کنند نیز باشد و کند بنا باشد که نوبت
زیادتی با او رسد و چند تا بآلت کند و اگر گفته باشند بعضی بر صورت خوب آلت کند که کرده
اما باید که تراز بر نه تا بپاشد و آلت او طاعت مشهور است که در قصاص نقل باید که بشنید

اورا کردن بزنند چند اورا بخوبی بکشد باشد مثل آنکه غرق کرده باشد او را با سوزانند باشد
یا جزیب سنگت و با جوب کشته باشد و بعضی گفته اند بهمان طریق که او کشته است او را بپایند
کشت مگر آنکه بخوبی کشته باشد مثل آنکه از بیاری از اطراف او را کشته باشد یا شارب و حلق او را بخی
تا او برده باشد که در این صورت اگر تا بکشد و اگر گفته اند که باید امام با شخصی را بکشد برای
حد زدن و قصاص کردن و از بیت المال او را بطلبه بدهد و اگر بیت المال نباشد بعضی گفته اند اجرت
او را از انان یا اجابت کند و میگردد و اگر کردید که بکشد یا بکشد که من خود بکشم خود را یا دست خود را بر
اگر گفته اند که جایز نیست و اگر در قصاص عضو بدن نقص پیدا کند و او را بپایند یا بپایند
زن حامله مستحق حد را تا قبل از قصاص شده باشد پیش از وضع حمل جایز نیست بر او اقامت حد نماید
کردن برای رعایت فرزند هر چند حرام زاده باشد **مقصود دهم** در بیان احکام شتر است و در
آن چند مسئله است **اول** اگر شخصی دست کسی را برود پس بکشد اول دست او را برای
اول میریزد بعد از آن او را برای دوم میکشد و هر چند اگر او را کشته باشد کسی را آخر دست
و بکوی را بریده باشد باز اول دستش را میریزد و آخر کوفتش را میریزد **دوم** اگر دو دست کسی را
برید و دو دستش را برید و برید پس جراحت عروق او را سزایت کرد و بهمان جراحت مر او را بخوبی
میکشد و بعضی بعضی دستها بر بدن باو بندند بنا بر مشهور و در مسئله اشکالی هست **سیم**
هرگاه تا قبل حد بکوبند و بر دست نباشد تا میریزد اگر علی گفته اند دیت از مال او بگیرند و بعضی
گفته اند اگر مال نداشته باشد از خوشیشان نزدیک او بگیرند پس از خوشیشان دور تر و بر این صورت
در اوقاف معتبر و وارده شده است و بعضی گفته اند مطلقا دیت نمیکند **چهارم** در دیت معتبر
مقتولست که مردی را نزد عمر آوردند که بر او مردی را کشته بود عمر او را بدست برد و مقتول را که
او را بکشد پس او را تا کان کرد که او مرده است پس او را بپایند او بخانه برود و در او بر می بایند

و معالجہ کو دندنا باصلاح آمد چون از خانه بیرون رفت باز برادر مقتول او را گرفت و گفت تو تا بر آ
دنی من نرا می کشم او گفت مرا بیکار کشی چون او را بنزد عمر بردند حکم کرد که او را بکشند چون بیرون رفت
بروند می گفت ای کار کرده این مرد بیکار مرا کشیده است و چون او را بر حضرت امیر المؤمنین ^ع گذرانیدند
و بر حال او مطلع شد فرمود که بر او تجویز مکنید تا من بروم بهر نزد عمر مسئله را تعلیم دهم و چون به نزد
عمر آمد و فرمود که حکم خدا چنین نیست که تو کشته کنی پس حکم چیست که این قاتل باید قصاص خود را بکشد
از برادر مقتول برای آنچه نسبت با او کرده است پس برادر مقتول او را بکشند برادر چون این را شنید دست
از او برداشت و او را بخشید برای آنکه نرسد که او بخیه نسبت با او کرده است با او بکشد کشته شود و غیر
روایت اکثر نهما عمل کرده اند و بعضی این روایت را حمل کرده اند بر اینکه وارث او را بر غیر طریق شرع قصاص
کرده باشد چنانچه ظاهر روایت است که آنقدر مجرب برادر زده بود که مکان خود را در کشته بود پس اگر
مشبه بر کون او زده باشد و کاری نیفتاده باشد این حکم ندارد و او را مقبول نکشت و این در صورتی
است که برادر مقتول زنده و کاری نیفتاده باشد **نهم** در روایت معتبر از حضرت صادق ^ع
مفعولست که اگر شخصی مردی را بکشد و مفعول دستش بریده باشد اگر دستش را در جیبش بریده اند
که بر خود کرده است یا دستش را کسی بریده و دست خود را گرفته و او ایام مفعول را خواهد کرد اما
قصاص کنند باید که دست بریده را بر اثر قاتل بدهند و او را قصاص کنند و اگر خواهند دست بکشند
باید دست دست را اسقاط کنند و باقی را بکشند و اگر دستش بر جیبش بریده شده و دست دست
خود را نگرفته تا او را در مویس می کشند و دست را بکشند و اگر دست کوبند دست تمام می کشند
حضرت نهمود که چنین یافته ام در کتاب امیر المؤمنین ^ع و اکثر علماء با این روایت عمل کرده اند و بعضی
گفته اند مطلقا دست دست زده نمی کشند **ششم** در روایت معتبر از حضرت امام محمد باقر ^ع نسبت
که اگر شخصی انگشتان دست کسی را برید و دیگری باقی کف او را برید اگر خواهد که دم را قصاص کند

باید که دست انگشتان را با و بدهد و دست او را برید و اکثر علماء با این روایت عمل کرده اند و بعضی گفته اند
که دست دوم را نمی توان برید و ارش بکشد **فصل هفتم** در بیان احکام قصاص اعضا و اجزای
و شرایب آنها و در آن چند بحث است **بحث اول** آنکه شرط است در قصاص اعضا که عدل
قطع کرده باشند بفتح که خالیا باعث تلف میشوند یا آنکه قصد تلف عضو داشته باشند هر چند آن
غالب سبب نباشد چنانچه در تریلو عمل مذکور شد و ایضا چنانچه در قصاص نفس مذکور شد و در قصاص
اعضای غیر شرط است که در اسلام و آزادی مثل بکشد یا بکشد یا آنکه شخصی که جنایت بر او واقع شده باشد
باشد از آنکه جنایت کرده مثل آنکه زنده دست زاده را بریده یا کافر دست مسلمان را بریده که در این صورت
قصاص میکنند بیده و کافر را و اگر زنی عضو مردی را برید و زن را قصاص میکنند اگر آن عضو زنده باشد
و زنی را و دست را از زن نمی گیرند و اگر مردی عضو زنی را قطع کند او را قصاص میکنند اگر آن عضو
مرد باشد اما زن می باید تفاوت دست را بدهد مثل آنکه مردی یک دست زنی را برید باشد اگر
خواهد که دست او را برید و می باید که در نصف دست و اگر دست او حیات با و بدهد و دست
او را برید و بیشتر مذکور شد که تا شش دست نرسد دست مرد زن تفاوت نمی کند و قصاص اعضا
کافر را بعضی کافر و بنده را بعضی بنده میکنند و اگر آزادی دست بنده را برید و در قصاص شرط است
که تفاوت را که نصف است بکشد پس شرطیت تساوی در قصاص و در آزادی بدون و دست و ایضا
شرط است که عضوی که قصاص میکنند با عضو مقطوع در سلا متی و علت مساوی باشند با عضو
مقطوع هر چه باشد مثل آنکه دست بچ و بعضی دست مثل میزند بلکه دست مثل را می کشند
و دست مثل را بعضی دست می کشند و دست مثل هر دو می کشند مگر آنکه اگر جنایت و لبیان حادث
دهند که اگر این دست مثل بریده شود خوش بشود خواهد شد تا او ببرد و در این صورت دست
بحث دوم در کیفیت قصاص جراحت است و جراحتها که بر سر زنند و آنرا شجاعت نامند باید که

در هر نوع از جراحت کرده است قصاص کند و طول و عرض جراحت را بر جفاقی یا غیر آن بگوید
بهمان مقدار قصاص کند و اول و آخر آنرا نشان بکشد که زیاده بریده نشود و باید سر را محکم بخته و خون
آن محکم کند که در وقت قصاص زیاد نکم نیاید و اعانین اعتبار ندارد بلکه باید اندک فریز برود که اسام
آن نوع بر او صادق آید مثل آنکه جراحت موخه بوده است یعنی استخوان نمایان شده بوده است و رین
جراحت مقدار رینه بریدند که استخوان ظاهر نشود **بحث سیم** شرط است در قصاص جراحت که در آن
بیم خطر مردن نباشد و غایب آن بود که جراحت کشنده نباشد پس اگر چنین نباشد و خطر مردن نباشد
قصاص نمیکند بلکه دیت میگیرند مثل آنکه بر شکم کسی چرم زده که با ندردن رسید و او زنده و زنده ماند
و اینجا قصاص نمیتوان کرد زیرا که غالباً این جراحت کشنده است و در اینجا بندرت چنین شده است
که زنده است و هم چنین جراحتی که بر سر زنده تا مغز سر بشکند آن نیز چون تحمل خطر است و آن قصاص
نبست و دیت میگیرند و ایضا قصاص نمیدانند در شکستن استخوانهای سر و بدن باید در کردن استخوان
از جای خود زیرا که خطر هست و اگر اوقات و در شکستن استخوان نمیتوان ضبط کرد که همان مقدار
شکند و بیشتر نمیکند **بحث چهارم** خلوت است بجان ملائکه که پیش از خند و لشکر جراحت
بجرح جراح را قصاص نمیتوان کرد باند اگر گفته اند جایز است بعضی گفته اند باید سبک کند تا معلوم
شود که او باین جراحت نخواهد مرد بعد از آن قصاص کنند زیرا که اگر با جراحت عیود قصاص نفس
لازم میشود قصاص مخصوصاً ساق و مکرر **بحث پنجم** گفته اند که قصاص اعضا را جایز میکنند
از شدت کوب و سزا با اعتدال هواد قصاص را باطن میکنند که آسان شود و اگر شخصی چشم مرد را با
بدن آورد بعضی گفته اند که او نیز میتواند که با نکشت چشم او را بد کند و مجتبی است که باطنی سر کج
بدن آورد که در جراحی اوضاع فتنه **بحث ششم** هرگاه شخصی گوش کسی را ببرد و او در همان
گوش را بجای خود بچسباند و ملتئم شود مشهور است که قصاص ساق نمیشود و گوش را جراح را میتوان

برید و خلوت است با اینها گفت که تا گوش خود را جدا کنی من نمیکند ارم که گوش را بریدی بانه و هم چنین اگر
بعد از قصاص گوش جراح و جرح که گوش خود را بچسباند باز خلوت کند یا جراح میتواند بگوید که گوش
خود را جدا کن که مثل من باشی بانه و ایضا همین خلوت در گوش جراح هست اگر بعد از قصاص گوش خود را
بچسباند و بر همانا که گفته اند که اگر خطری در جدا کردن گوش چسباید نباشد چسباید جدا کند بر
آنکه بعد از جدا کردن حکم حیت بچشم میرساند و با آن ناز نمیتوان کرد و جمیع احکام مدکور تحت اشک است
بحث هفتم اگر او برین کسی که یک چشم دارد یک چشم کسی که دو چشم داشته باشد که اگر از دو قصاص
میکند هر چند اگر بر او دیده که او پیش و چشمش کور شود میبایست چشم مردم را که نکند و اگر بر عکس
باشد که جمیع العینین چشم صحیح او را که بکند چون این یک چشم بجای دو چشم است اگر دیت
و هد میباید دیت و چشم را بد هد یعنی تمام دیت انسان و اگر قصاص کند یک چشم را قصاص یک چشم
کوهر میکند و دیت یک چشم را میگیرد و بعضی گفته اند که اگر اختیار قصاص کند یک چشم را قصاص میکند
و دیت لازم نمیدانند و حدیث معتبر بر قول اول وارد شده است **بحث هشتم** هرگاه کسی
نور دیده کسی را ضایع کند و حدقه بخالی خود باشد او را قصاص میکنند بهمان حدقه باشد و نور
زایل شود چنانچه در روایت معتبر از حضرت صادق علیه السلام است که شخصی بنور عمی و دعوی کرد
بر شخصی که طبایفه بر وی آورده کتاب در دیده او فرو کرد و دیده هایش را خالی خود است اما هیچ
نمیشد آن شخص گفت من دیت چشم را با میدهم او قبول نکرده و عجز کرد و هر دو را بر او حدقه میباید
المؤمنین و فرستاد که برسان ایشان حکم کند جنایت کشنده دیت داد و در آنی شد و گفت بخواب
قصاص کنم حضرت فرمود که آینه را که بر او زد و بر یک چشمش در هر طرف
چسباندند و آینه را بر او فروختن آفتاب داشتند و تکلیف کردند و او را که نظر کند و آینه تا نوز
در دهانش بر طرف شد و حدقه اش بر طرف شد بخالی خود ماند و اگر علما با این مضمون عمل کرده اند

ششم در احکام زیادتی و نقصان عضو جانی و بعضی علیه است اگر کسی بک انکشت و
 راستش کمر باشد دست کسی یا پیر که انکشتاش تمام باشد اگر دیت کبر و دیت دست تمام
 میگیرد و اگر نقصان کند خلوفی نیست و اگر دست ناقص را بر دیت کمالی میباید اما خلوفی
 در آنکه ابا غلب انکشت ناقص میباید که دینا بعضی گفته اند مطلقا میباید که دیت و بعضی گفته اند
 مطلقا میباید و بعضی گفته اند اگر بک انکشت بچسب انکشت کم بوده یا بافت آسمانی افتاده عوض
 ندارد و اگر نقصان بریده اند یا دیت اگر گرفته و دیت انکشت را میباید بدهد و قول اول مشهور
 تر است **مطلب دوم** در بیان احکام دیافت و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان
 احکام دیافت و در آن دو مقصد است **مقصد اول** در مقدار دیفات انواع فلان است
 و اختی که تن بر سه قسم است عمد و شبهه عمد و خطا اما دیت فلان عمد یا قصدش است که بک
 مسته باشد یعنی پنج سال یا زیاده داشته باشد یا دیت کما و با دیت حد یعنی که هر چه
 در چهار دست از بر یعنی و حد بقم اول بهمان خوبی که در تمام است از دیتی فلان یا دیت
 که بود باشد یا غلبه و نیاید حد مکرر و دیت یا از ثوب که بماند یعنی است و داشته باشد
 و بود بقم اول پس سکون ثانی ثوب مخطوطی است و گفته میشود بغیر خط ثوب چنانچه در جمیع
 الجرمین است یا هر داشته شود و بی با هر که سفید یا ده هزار و در هر و در هر حد تصاص لازم
 میشود باطلی که کشت و اگر دیت واقعی شود دیت یکی از اینها است و اگر واقعی نشود
 بزیاده از اینها یا بدانقدره اگر واقعی شود دیت عدد در یکسال میدهند و از ظاهر کلام
 بعضی از آنها آاصحاب ده نقل شده است که دیت هزار حد است و هر چه در چهار دست و
 دیت حد سه مجتبی ندارد و مشهور میان علما است که تا از اینها است هر یکی از آنها را که
 خواهد میدهند و بعضی گفته اند اگر تا از جماعتی است که غایب عالا نشان شش است مانند

اگر تا از جماعتی است که غایب عالا نشان شش است مانند
 اهل بادی شش میدهند و اگر غایب عالا نشان کما است کما میدهند و هر چند در سایر اجناس و
 مشهور در دیت شبهه عمد اگر شش دیت است که سی و سه شش داده و رساله یا در رساله گفته
 دیت و سه شش داده و سه رساله یا در چهار رساله و سی و چهار شش یا در شش رساله
 انکشت بدهد و ظاهر حدیث انکشت که بر هر شش از چهار رساله باشند و بعضی گفته سی شش داده
 و سه رساله و سی شش داده و سه رساله و چهل شش حاصل است و در سایر دیتها مثل سابق است
 و این دیت موافق مشهور و در عرض رساله داده میشود و این دیت و دیت سابق هر دو از مال
 قائل داده میشود و دیت خطا موافق مشهور بدیت شش داده یکسال است یا در دیت بدیت
 شش نه و رساله یا در سه رساله بدیت شش داده و رساله یا در سه رساله شش داده و سه رساله یا در
 چهار و بر قول دیگر بدیت پنج شش داده یکسال و بدیت پنج شش داده و رساله بدیت پنج
 شش داده و سه رساله و بدیت پنج شش داده چهار رساله است و این دیت در عرض سه رساله داده
 میشود و خواه دیت قبل باشد و خواه دیت اعضا و بر تا بدیت و بر عامله است چنانچه مذکور
 خواهد شد و در سایر دیات از طلا و نقره و کاک و کوفته و حد مثل انکشت که در حد مذکور
 شد و اگر مسلمانی را در ماههای حرام بکشد یعنی ماه ذی القعدة و ذی الحجه و محرم و رجب میباشد
 که بکشت دیت بود دیت بقتل بد و بدهد از هر چیزی که دهد و بعضی نقصان یافته اند که اگر
 در جرم مکرر بکشد باین حکم دارد و اکثر متأخران گفته هستند که ندارد و تا نماند اند از آنکه در
 تعذیب و کافی هر و حدیش مذکور است و اگر هر و جرم و هر و ماه حرام باشد بعضی گفته
 بکشت کافی است و بعضی بد و نکت یا نماند اند که اضافه باید کرد و در دیت اعضا اگر داشته
 هر یک را حرم واقع شود چیزی زیاد نمیشود و بدیت زن در جمیع اجناس مذکور نصف دیت
 مرد است و دیت ولد الزنا اگر آنها را اسلم کند موافق مشهور دیت مسلمان است و بعضی

گفته اند که مثل دیت کا فزونی است و بعضی گفته اند در هر دیت ندارد و در دیت ذوقی یعنی دیتی
و نفعانی و جویس یعنی که جزیره دهند و در امان باشند چنانچه گفتند که هشتصد
در هر دیت و در بعضی از روایات چهار هزار و در هر دیت وارده شده است و در بعضی موافق دیت
مسلمان نیز وارد شده است و محمول کرده اند بوسی که عادت کرده باشد بکشتن ایشان امام
میسوا فیکر دیت ایشان را غلط کردند تا نفع جرات او بشود بنا بر مشهور دیت زک زبیه
چهار صد در هر دیت و دیت غلام قیمت است ما دام که زیاد از دیت خرج نباشد و اگر زیاد
باشد بدیت آزاد بر گردد و زیاد را اعتبار نکنند و جراتهای اعضای او را بشنید بقیه مثل عبا
میکنند پس اگر جانی بود نفع شود که در آن نصف دیت باشد در نصف خواهد بود چنان
گذشت **مقصود دوم** در بیان مقدار و در هر دیت و در امان است موافق زرها ای ابن زهران که دیت
از سال ۳۳۳ هجری است چون موافق مشهور است خیار و امان اجناس مذکور بقا و جانی
است و غالباً غیر طلا و نقره معارض نیست که داده شود باید که مقدار در هر دیت و در امان معلوم شود
بدانکه خلایق نیست میان عمل که دنیا و در جاهلیت و اسلام تفاوت نگذرد است آن و مخالف است
و هر یک موافق اشراف تمام الوزین و دیتی که بعضی ذهب یعنی کوبند چهار دانگ و نیم مقدار میری است
یعنی مقدار اشراف است و تحقیق مقدار اشراف و میری و تبدیل احدی بیکدیگر با لا غیر بد عید
در کتاب زهر الحساب شده پس هزار دینار عیسایی زمان هزار اشراف و دیتی تمام عیار است و در
زمان سابق چون نقره کوان نور طلا از آن نموده یک دینار مساوی ده در هر دیت است این داده
هزار در هر دیت و در دینار در شمع حقر شده و درین زمان تفاوت بسیار بیناهست قیمت
طلا کوانتر شده است چه قیمت اشراف میرود درین زمان شش ربال و سه شاهی که است بر ربال
و مقدار در امان که عبارت از هشت عیسایی است و در امان باشد پس اشراف هر یک در هر دیت و هشت عیسایی

شماره دینار شاهی که در میان شد یعنی یک تومان با نوده شاهی که عیار آخری و اگر هزار
بیا زده ضرب کنیم ۱۱۰۰ شاهی میباشد انرا بر خرج هزار دینار عیسایی که بدیت است قسمت کنیم
هکذا خارج ۵۰ تومان شد هزار دینار عیسایی شد انرا بر خرج نوبان کرده است قیمت
کوبیم هکذا خارج ۵۰ تومان شد پس هزار اشراف و دیتی درین زمان
هزار تومان الا بیجا و بیچ آن شد یعنی نصف و چهار دینار عیسایی معارف و بیچ
میرفی نقره درین عصر چهارده شاهی است و بعد از تقسیم آن بخرج دین که چهار است هکذا
خارج سه شاهی و نیم شد پس آنرا از چهار ده ناقص کوبیم هکذا بانی ده شاهی و نیم شد پس
آن سه ربع مقدار اشراف است که یک مقدار اشراف باشد پس مقدار اشراف نقره درین زمان
ده شاهی و نیم شد و مقدار است که یک در هر دیت و نیم مقدار اشراف و بیچ یک است و نصف ده شاهی
و نیم شاهی و دو زده دینار و نیم عیسایی است و خمس ده و نیم صد دینار و نیم دینار است که در دینار
و نیم عیسایی باشد هر دو را جمع کوبیم هکذا مجموع ۱۲ شاهی و ۲ شاهی و ده دینار عیسایی شد
و مقدار در هر دیت اشراف است درین زمان و هفتاد آن هکذا
یعنی ۵۰ دینار عیسایی است و آن مقدار دینار عیساییه ۳۵۰
در هر دیت اشراف است و بعد از ضرب ده هزار دینار هکذا ۵۰۰۰۰ حاصل مقدار دینار

بعینه و بهر است از نقره و بعد از تقسیم آن بخرج شاهی هکذا
خارج مقدار شاهیات مقدار دینار نقره است و بعد از آن
تقسیم خارج به بدیت که بخرج هزار دینار است هکذا
خارج مقدار هزار دینارهای مقدار دینار نقره است
و بعد از تقسیم آن به که بخرج تومان است هکذا

خارج مقدار توانهای مقدار دیگر فراموش و آن سید و شعیب و پنج تومان بجای است و مقدار دیگر
نفره مرد آزاد مسلمان است و دیت زند آزاد مسلمان نصف این مقدار است که صد و هشتاد و دو تومان
و نیم است و دیت اهواز و موانعی شهر که هشتصد و پنجاه است عدد از او عدد و دوازده هزار و هشتاد و

[illegible]

کہ الحفظ

که انحضرت ص^ه حکم کرد بضمایم یون خنای که در وقت خننه حشفه طفل با او میبرد و **دوم** اندکی
که در خواب بر روی کسی بطنه با حبیب دیگر کسی را بکشد یا بجوشد که اگر گفته اند دیت بر عاتق اوست
و بعضی گفته اند از مال خود میدهد **سیم** هرگاه مردی در جاع قتل یا در روز خود ضایع جزا آن را با و نبرد
او در بر کردن او عقی و در شش کند که زن میبرد و مشهور است که دیت بر عاتق لازم است **چهارم**
مشهور است که اگر کسی شاهی بر سر خود بگذرد که جای بدو و برادی غیره و او را بکشد یا بجوشد کند
از مال خود ضامن است که دیت بدهد و باید دید که در آن امان باشد شرایط **پنجم** هرگاه کسی صلی بر کسی کند
و او بیاید و اگر صلیا لغی زند که خانه باشد و خطا و در روانه نباشد مثل غالب حاصل خواهد بود که از آن
صدانزد است و بر آن خود مرده است چیزی بر او لازم نیست و اگر آن مرد بیاورد یا کوبد یا در روانه با غافل
باشد و مقارن آن صلیا میبرد مشهور است که دیت بر او لازم است و بر مال او و بعضی گفته اند که دیت
بر عاتق اوست و باید دید او بعد از شرایط نیز و هر چنان است حکم اگر شمشیر بر کسی حمل کند و او بیاید
و هر چنان است نظایر آن **ششم** هرگاه کسی شمشیر بر کسی حمل کند و او بگوید و در کوچه یا بجای
یا از پای و بخواند بپسند یا شیری و خواند او را بداند یعنی گفته اند که میباید دیت بدهد از مال خود
و بعضی گفته اند اگر کور باشد دیت میدهد و لا دیت بر او نیست و بعضی گفته اند اگر در کوچه یا
اختیار باشد و دیت لازم است **هفتم** هرگاه دو کسی در دو دیار بیکدیگر بخورند و هر دو ^{میهند}
و از هر یک نصف دیت از دانه و بکوی بیکدیگر و اگر یکی بیرون نصف دیت بر دیگری لازم میشود
بعضی مواضع را دیت بکوی دیت ناپوشده اند و اگر دو غلام بیکدیگر بخورند و هر دو بیرون نصف دیت
و اگر یکی بیرون نصف دیت او تعلق بر قبه نند و بیکدیگر و اگر دو سوانه بیکدیگر بخورند اگر هر دو با ^{سنان}
بیرون نصف دیت هر یک و نصف قیمت است بر ورنه و بکوی لازم است که از مال خود نشان بدهد
و اگر یکی بیرون با استیش نصف دیت او و نصف قیمت است بر دیگری لازم است بنا بر مشهور و اگر دو طفل

تا بالغ سوار شوند واسب بنوازند و بیکدیگر بخورند و نیمه نصف دیت هر یک تنها با نصف دیت
 اسب بر عاتق دیگری است **هشتم** اگر شخصی از بویان نوازان بانصاف و قوی اندازان بگذرد
 نیوی بافتگی باغرات بود و بخورد و بخورد اگر بویان نواز و خوان گفته باشد که با جبر باش و او شنیده باشد
 با آسمان باشد خوشی دهد و است و اگر گفته باشد یا گفته و او شنیده باشد یا شنیده باشد در
 و تیکر او را حفر میکنی باشد دیت بر عاتق بویان نواز و بخورد و بخورد و بخورد و اگر کسی کوک
 بدوش گرفته از بویان نواز بگذراند و بوی و خوان بویان بگذرد و بخورد و بخورد و بخورد و بخورد
 که دیت بر آفته که کوک و بدوش گرفته و بعضی گفته اند بر عاتق بویان نواز و بخورد و بخورد و بخورد
 که بعد از شرط عدم بر طریقی **نهم** روایتی دارد شده است که در زمان حضرت امیرالمومنین
 و خوری بود و خوری سوار شد و خوری بیک جوی با دوستی بر و خوری و دیت و دیت و دیت
 اول از دوش او افتاد و مرد حضرت را فرمود که آن دو دیت و نصف دیت او را بدهد یعنی نصف
 و بگوید جهانداد بدهد و اکثر علماء باین روایت عمل کرده اند و بعضی مواضع روایت دیگر تأیید
 شده اند که دیت و نصف دیت میشود یکصد تری بدختر مرده داد که سوار شده و آن ساقط میشود
 و آن دو دیت هر یک نصف دیت را میدهد و این احتمال دارد و در وقتیکه سوار شوند با لاف عاتق
 باشد و بعضی گفته اند اگر دختری که بخواهد داشته بود و اختیار بر جسته است نام دیت را او میدهد
 که خوب زده است و اگر با اختیار بر جسته است نام دیت را او میدهد و اگر با اختیار بر جسته است
 باشد که قصاص در آن میباشد **دهم** مشهور میان علماء است که هر که در شب کسی را از
 خانه بیرون برد یا من است تا او را بگوید یا بخاند و اگر بگوید یا بخاند و اگر بگوید یا بخاند
 ملک آنکس ناست که دیکوی او را بکشد است و دیت از ساقط میشود و این در صورتی است که
 او ناپیدا باشد اگر او را هر چه بیابند و او قتل بر او نباشد اگر گفته اند یا ز دیت بر و اگر

بعضی

و بعضی گفته اند در صورت دیت از ساقط میشود اگر او را بکشد بیابند و بگوید کسی را
 ثابت ناست که بعضی گفته اند و را بعضی میتوان کشت و اگر گفته اند که دیت میدهد و بعضی گفته اند که
 لوفی محقق شود و نسبت به آن شخص که او را برده است یا بگوید عیسی علیه السلام و اگر کسی را
 ثابت شود که قسامه برای او شده و او را میکشد و اگر شب عد با خطا ثابت باشد دیت میکند و از
 و اگر فوت نباشد از آنکه او را از خانه برده دیت میکند و از عرق بن این اقدام منقول است که گفته
 که من در مسجد لهرام بودم و ابو جعفر و ابیانی و خلفای بن عباس مشغول طواف بر مردی او را ندید
 میکرد که اعیان امیران و مردم شب غایب بود و مرا آمدند و او را بر دوش بردند از خانه خود و بسوی
 من می رفتند و بعد از آنکه که بنده ام که چه کرده اند با او و ابیانی گفت که چه کردید با او گفتند که چه
 کردید با او گفتند ای امیر ما او را بختیم و او را از خانه خود بر کشت با ایشان گفت که فرات وقت نماز
 در همین مکان بنزد من بیایید چون در یک وقت عصر فرمود حاضر شدند و دستش و دست حضرت
 جعفر صادق را بود حضرت گفت که میان ایشان حکم کن حضرت فرمود که خود میان ایشان حکم کن حضرت
 سوگند داد که میان ایشان حکم کن پس برای حضرت جای ناز حصری گسودند و حضرت بر روی آن
 نشست و در حصر آمدند و در برابر ایشان نشستند چون ایشان دعوی و جواب دادند و بجز مردی که نشسته
 کردند حضرت بکاتب خطیب خطاب کرد که ای پسر بنو سبیم الله الرحمن الرحیم و رسول الله و فرمود
 که هر که مردی را از خانه بیرون برد یا من است حکم آنکه گواه گفته اند که او را بچاند بگوید اینده است
 ای غلام این را بگو و کوشت را بگو گفت باین رسول الله من او را نکشتم و نگاه داشتم و من
 کار و بر و زور و او را کشت حضرت فرمود که ای غلام دست از او بردار و بر نفسش را بکش و من گفت
 باین رسول الله من عذابی نکردم او را بیک ضربت کشتم حضرت فرمود که قبول را گفت که این را کوشت و من
 بقصاص او را بخورد و آنکه او را نگاه داشته بود حکم فرمود که بزند و او را بکشد و بزند و بزند

بود و هر سال پنجاه تا زیاده اش بنشیند موقوف گوید که کو با حضرت ع در این واقعه معلوم خود عمو کرد
چون معلوم امامت میداشتند که ایشان را در گذشته اند باین تدبیر ایشان را با فرار آورده اند مانند
اکثر قضا یا ای جعفر خود حضرت امیر المؤمنین ع **بار دوم** طفل را که بدایه بدهند که بخانه خود بر
شیر بدهد و بعد از آنکه بیاورد مادر و اقارب طفل گویند که این طفل ما نیست و در مسوکت میدهند
بجانب امامت و توفیق صمیم است مگر آنکه معلوم باشد که این خدای طفل است در حضوریت بسیار
آن طفل را بدهد اگر دیگری بناورد که محتمل باشد که آن طفل است **دوازدهم** اگر دایه و رضاع بر
طفل بگوید و او را بران کند و روایت بسیار دارد شده است که اگر غرض از زیاده شد که طفل غریبه
دیت بر حال او نیست و اگر از جهت فقر نمک نمی دایه شده است و نیز بوعاقل دوست و اکثر تدما باین روایت
عمو کرده اند و اکثر متاخرین قایل شده اند که دیت مطلقا بر عاقل دوست و اول توی قواست **سیزدهم**
در روایتی از حضرت صادق ع موقوف است و باب و زنی که بخانه زنی دست و اسباب خانه را جمع کرد و باز
زن را که فرزند آن زن خواست که او را در کف فرزند لکنت و اسباب را بدو داشت که بدو زن
در دلت لکنت حضرت ع فرمود که از او زن دیت چند میگیرند و چهار هزار و دویست و بیست و یک
با او زن را کرده از مال دزد میگیرند و خون دزدی هفت است و اکثر تدما عمل بر روایت کرده اند و متاخرین
مناقضه ها در بعضی احکام مذکور کرده اند و ممکن است محمول بر متن از روایان بصورتی که خویش
عالی داشته باشند و عمل چهاردهم بر هر یک از این احوال و آنچه اعلم **چهاردهم** در روایت دیگر
از حضرت ع موقوف است که در باب زن که در شب زفاف ضایع و خود را آورده و در حجر خود پنهان کرد
چون شوهر را در حجامت بخود باز کرده و در آن وقت که شوهر را بکشد شوهر علیه کرده و
او را لکنت زن شوهر را لکنت حضرت ع فرمود که زن باید که دیت بیاورد بدهد که او را از زب داده و با
خانه آورده و در آن وقت خاص شوهر میبکشد و محمول از علماء گفته اند که چون با دهن دست و دیت ندارد

پانزدهم در حدیث صحیح وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین ع چهار کس با هم شریک
خوردند و جنلی کردند و دو کس بگریج شدند و دو کس کشته شدند حضرت ع فرمودند که دیت
آن دو کس که کشته شدند اند بر آن دو کس است که بگریج اند و دیت جراحت خود را از دیت کشته ها کم
میکند و در روایت دیگر وارد شده است که دیت در مقول و بر قبیل های چهار کس حواله میکنند
و دیت و بگریج را از دیت کشته ها بر میدارند **شانزدهم** در روایت معتبره وارد شده است
که در زمان حضرت امیر المؤمنین ع شش طفل در میان نهر لای بازی میکردند یکی از ایشان غرق شد
از آن پنج نفر که مانده بودند و نفر شهادت دادند که آن سهر نفر یکی را از نهر برداشتند و آن سهر نفر
شهادت دادند که این دو نفر را از نهر برداشتند حضرت فرمود که آن دو نفر که سهر کس را ایشان شهادت
دادند سهر شخص دیت را بدهند و آن سهر نفر که دو کس را ایشان شهادت دادند و حضور دیت را
بدهند و اکثر متاخران این حکم را خصوص القاصد دانسته اند و با وجود لوث بقسامت قابل شده اند
نوع دوم افت که سبب شده باشد مدعیان باین اقرار بسیار دارد **اول** سبب نکبت
یا جاهل بکند برای کسی بر آن سبب بر آید و بقتل یا در جهام بیفتد و بعد از آنکه از جهام خود
گردد باشد و کسی سبب آن هلاک شود بی قصید صاحب ملک او ضمانت مگر آنکه شخصی بخانه
تکلیف کند و او را کور باشد یا هوشیار باشد یا سیر چاه پویشد یا باشد و باو بگوید که این مشک با
بر سر راه است در بصیرت گفت گفته اند که ضمانت است دیت او را و این در صورتی است که شریک با عد
موجود نباشد و هم چنین اگر در جهام یا سبب کورده باشد و ضمانتی نیست و اگر در ملک دیگری کورده
باشد بر شخص او بار ضمانت نیست و اگر بی رضعت او کرده باشد بر سبب نکبت کسی شود و موافق حد
ضامن است در مال خود و مگر آنکه شریک با عد موجود باشد و اگر در شمای کورده باشد و کسی در آن
بیفتد و بگوید اگر در شمای نکبت باشد با در شمای کشته شود و در شمای کشته شود و در شمای کشته شود

کشفه اند مطلقا ضامن است و اگر در شایع فراخ باشد و در شایع بکند و جای کمر و در کمر را بکند
اگر برای مصلحت آید خورج عامه مسلمانان است با آن بر می گنجی شدن آید با آن است اکثر گفته اند که
ضامن نیست و بعضی نیز در اینجا بضمان قرار شده اند و بعضی گفته اند اگر با آن احرام بر با نایب کشفه
ضامن نیست و الاضا من است و اگر از برای مصلحت خود کند است مانند بیت شهاد که در شایع مضمون
کنند ضامن است و بیت هر که را که در آن میرود با عروج شود بنابر مشهور **دوم** اگر کسی سجده و
کنا در شایع بسان و بسبب تلف کسی شود بعضی گفته اند ضامن نیست و بعضی گفته اند که اگر با آن امام
ساخته است ضامن نیست و بنابر مشهور که جایز با دق طریق مسلمانان جایز نیست سجده ساختن
حر ۱۲ است مطلقا ضامن است **سوم** اگر کسی نرزد خود را بکسی هدی که شایع اند و اگر نرزد
شود اگر تعصیب کرده است ضامن است و بیت آن طفل را و اگر تعصیب نکرده است خلوص اکثر گفته اند
که ضامن نیست و بعضی حکم بضمان کرده اند و اگر طفل را دیوانه را برب حصبه و قیامی بیرون که شایع
کند و غرض شود ضامن است و همچنین است اگر با نفع را اگر کند بکلی بکلی شایع عدل را داشته باشد
که در آنوقت و ضامن است **چهارم** اگر در نفری بخیع بیند زنده و سنگ زد شود و بر یکی از ایشان
واقع شود و بمیرد و خود بانه نفس دیگر بکشد در تمل او یکم شجره و مصلو ساقط میشود و چون
از نه نفر بکوه یک دیت اولاد می شود و اگر بخینش را قصد شخصی مخصوصی بدیند و بقصد
او بیند از نه و بر او واقع شود و غیر حکم قتل عدد دارد و باعث قصاص میشود و بعضی از علما
حقایق را باینکه نایب شده اند که اگر کسی شریع کند و در آن دیوانه و بر یکی از ایشان فرود آید
و او بمیرد و جمیع دیت او بر او نفره بکولاد است و اکثر گفته اند که چون خود را بکسی بکشد و بکشد
از آنجا تلف دیت لازم میشود **پنجم** اگر در کشتی در وقت حرکت بکشد بکس بکشد و هر دو شکسته شوند
و احوال هر دو تلف شود اگر با اختیار هر دو را اذیت آنها گرفته و بعد از آن اختیار ایشان واقع شده است

هیچیک ضامن نیستند و اگر با اختیار ایشان حرکت میکرد و صاحب کشتی را بمیراند و صاحب
مال بیکت نصف قیمت هر کشتی و نصف اموال هر کشتی هدر است و نصف قیمت هر کشتی و آنچه در آن
بوده از اموال بر صاحب کشتی و بر کوی است و اگر کشتی از ملاحان است و اموال آن بکسان نصف قیمت
هر کشتی بود بر کوی و هر دو ضامن جمیع اموال هر دو کشتی خواهند بود برای صاحبان فتنه که جمیع کشتیها
تلف شده باشند اگر عمد کرده اند قصاص بر ایشان لازم میشود و اگر بظان کرده اند دیت و مال
ایشان لازم میشود **ششم** اگر کسی در ملک خود یا در زمین مجامعی دیوانه بساند و منهدم
شود و کسی بسبب آن تلف شود از ضامن نیست و اگر دیوانه متصل بشایع یا بخانه همسایه بشاید
اگر راست ساخته یا مال بخانه خود ساخته و منهدم شود و کسی تلف شود ضامن نیست و اگر
دیوانه را مال بخانه همسایه یا مال بشایع ساخته و خراب شود یا بعد از ساختن بکشد بشایع یا
بخانه همسایه و تواند مخرج کرد و نکند و نرزد اندام در دیوانه ظاهر باشند و مخرج نکند تا خراب باشد
در هر دو این صورت اگر کسی تلف شود با عروج شود ضامن است علی المشهور **هفتم** مشهور میان
علماء آنست که جایز است نا و دان بر راه مسلمانان نصب کردن و هم چنین چوبها از دیوانه بر روی
آوردن و پیچها و زنجرها ساختن و ما دام که مرتفع باشند و فرار بر پیاده و سواره شایع و غیره
و کجای و احوال را بسانند اگر چه روایات وارد شده است که در تفسیر حضرت صاحب الامر ظاهر
شود اینها را از راههای مسلمانان بوی طریقه خواهد کرد و هم چنین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
که اینها را از راهها بردارند و بنابر مشهور که جایز است اگر بقتل کسی یا بکشد یا بمرج کند یا
مال کسی را تلف کند خلوص است در ضامن بودن صاحب نا و دان و غیر آن و جمیع کفری از علما در تأیید
شده اند که ضامن است دیت نفوس و دیت اموال را از ملاحان و بنابر ضامن اگر با نا و دان
بمیرد آن است بقتل و تلف کند خلوص در ضامن بیدار شد و اگر بعضی بمیرد و بعضی در ملک دیت

باشد اگر گفته اند که مطلقا نصف و بجا آنچه را که تلف شده است ضامن است و بعضی گفته اند نه باس
میکنند قدر بر برون و بر او و قدر را در دین او به نسبت اند و در ضامن نیست و به نسبت بر و ضامن
است **هفتم** اگر آتش در ملک و بکوی بهر جهت او برافروزد و بار آتش را با متعذر احوال او برساند
و تلف اموال و نفوس بشود هر ضامن است بلکه اگر غریب را فروزد که غالب محرم باشد و تلف نفوس
فخاص و آن صیبا شود و اگر در ملک خود یا در زمین صیبا آتش برافروزد و چنین مقصد مقرب شود
اگر تلف نفوس به صیبا نباشد یا اگر تلف اموال در محرم شود و زیاده ای شود یا با او باشد
در وقت آتش ختن نباشد ضامن نیست و اگر در وقت و زیاده ای باشد زیاد از قدر احتیاج آتش را فروزد
و آتش خانه همسایگان بقتض ضامن است علی المشهور بلکه در تمام احتیاج هم اگر تلف نفوس باشد ضامن
نهان فوت دارد و متعذر بهر جهت است **نهم** اگر کسی در میان شایع بود که با آتش شایع بود
و پای کسی از آن بلغم در پیفتد و بمیرد بعضی گفته اند ضامن است و بجا و اگر گفته اند ضامن نیست
و هر چه ضامن است اگر پای کسی بلغم و ضایع را ببرد و بشکند یا باعث تلف نفوس شود و اگر تلف
غالب باشد ضامن هر فوت دارد و اگر آب را بپاشد بر او و کسی بلغم را با سببی بقتض و اسب
یا صاحبش تلف شود یا پوست خربزه یا هندی یا نه یا ضایع و ضایع از چنین های نرفته بر سر
دارد بپاشد و در سبب تلف شخصی تلف شود یا مال کسی ضایع شود خلوصت صان علما در بعضی در
اینها حکم معنان کرده اند و بعضی گفته اند که مطلقا ضامن نیست و بعضی گفته اند اگر آنها دیده
و میتوانسته است که حذر کنند و نکرده است ضامن نیست و الا ضامن است و مسئله ضایع از اسکا
نیست **دهم** اگر کوزه را بر بام خانه خود بگذارد و بپاشد شایع یا بخانه همسایه و کسی تلف
کند یا مایه را ضایع کند اگر نقصی در گذاشن نکرده مشهور است که ضامن نیست و اگر نقصی
کرده باشد یا شریط ضامن ضامن است و الا ضامن در حال است **یازدهم** اگر شتری سبب

باجوانی موزنی و سرکش شود یا سبب درنده باشد باید صاحبش آن محافظت کند یا اگر او
نگذارد چنانچه آنها را شمشیر ضامن است و اگر نداند که آنها چنان اند یا اند و نقصی در
محافظت آنها نکرده باشد ضامن نیست و اگر آنها بکشتن حمله کنند و از برای دفع ضرر از خود و محرم
چیزی را بآنها بزنند و بمیرند ضامن نیست و اگر در زدن با قتل و کشتن و در زیاده ای ضامن است
و اگر از غیر جهت دفع بکشد ضامن است و اگر کوبه بکشد بر سر و رساند از خورق کشت و بخوان
و بوز کردن میتوانش کشت و هر چه ضامن است حکم جمیع حیوانات مؤنثه **دوازدهم** اگر حیوانی
بطور با حیوان دیگر برود و او را بکشد یا بجز و ج کند مشهور است که صاحبش نقصی در حفظ
آن کرده است ضامن است و اگر نه ضامن نیست و اگر حیوان صاحب خانه اند که داخل شده است
بکشد صاحب خانه ضامن نیست و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام نقل است که در زمان حضرت
رسالت پناه که کای خرب را بکشت و راوی خدمت حضرت آوردند و پرسیدند که حضرت امیر المؤمنین
و ابوبکر و عمر و جمیع کثیری از صحابه حاضر بودند اول حضرت فرمود ای ابوبکر میان ایشان حکم کن
ابوبکر گفت یا رسول الله حیوانی حیوان دیگر را کشته است چینی لازم میشود حضرت فرمود
فرم کن در میان ایشان او بی مثل او جواب داد حضرت فرمود که با علی تو حکم کن میان ایشان گفت
بلی یا رسول الله که او را و در لموله خرا خرا شده است و آنرا کشته است صاحب کار ضامن نیست
خر است و اگر خرد داخل لموله را کرده است و کار آنرا کشته است صاحب کار ضامن نیست پس
حضرت فرمود دست دینی امتحان بلند کرد و گفت محمد میگویم خداوندی را که برای من کسی قرار
داوه است که حکم بفرماید حکم میکند و ظاهر که مشهور جمله کرده اند این خبر و بخوان و بعدم نبوت
نقصی از طریقین **سیزدهم** اگر کسی داخل خانه دیگری شود و ملک صاحب خانه او را بکشد و اگر
بر قصد صاحب خانه داخل شده است ضامن است و اگر بر جهت داخل شده ضامن نیست

و بر اینست که احادیث بسیار است **چهارم** و ابه کسی که جنایتی بر کسی زند چند قسم دارد
اول آنکه صاحب دابه سوار باشد و راه رود و در اینصورت مشهور است که سوار ضامن
 است باینجن جنایت کند و ابه بدست خود اجراء و بجز خود نباید مشهور و جنایتی که با آنکس ضامن
 نیست **دوم** آنکه سوار باشد و استاده باشد در اینصورت مشهور است که ضامن است باین
 سر و دستها و پاها **سیم** آنکه پیاده باشد و سر دابه را کشد ضامن جنایت سر و دستها را
 هست و ضامن جنایت پاها را نیست **چهارم** آنکه پیاده باشد و پیش انداخته باشد و براند
 مشهور است که جمیع جنایتهای آن ضامن است **پنجم** آنکه در جمیع این صور و بیکوی آن دابه
 دم بدهد و بآن سبب جنایتی زند ضامن بر آنکس است که افزای او را داده است بلکه از بعضی روایات
 ظاهر میشود که اگر کسی چغری را راه بگذارد که دابه دم کشد جنایتی که بزند بر اوست **ششم**
 آنکه دابه از دیگری باشد و شخصی بکرایه یا عاریه سوار باشد اگر صاحب همراه باشد و هرگاه
 مثل سابق است و اگر صاحب همراه باشد مشهور است که صاحب ضامن است بجنایتهای سوار
 و اگر در اینصورت دابه سوار را بزند از صاحب دابه ضامن نیست مگر آنکه بسبب او شده باشد
 و تفصیل کند و باین شرط عدم قصاص و آن جای نیست چنانکه بعضی از کاربان را میگوید است بزرگ
 بعضی **هفتم** شخصی غلام خود را سوار دابه کند اگر غلام را بالغ باشد جنایت دابه بر او است
 و اگر بالغ باشد و جنایت ببردن کسی واقع شده و تقاضای قصاص معلوم میگردد و بعضی گفته اند
 اگر بوجوهت مولی سوار شده است بر مولی است و اگر جنایت بر مولی کسی واقع شده است
 اگر گفته اند که ضامن نیست و لیکن بعضی گفته اند که بعد از او را از دیگری ند و بعضی گفته اند
 که او را سوار میسازد که دیت را کسب میکند و میدهد **هشتم** آنکه با فتنه سوار شود و بکشد
 و تفصیل کند جنایت را در مال خود و امن است مگر با شرط عدم که در اینجا قصاص است و در

صورت عدم تفصیل دیت بر غلام است **نوع سیم** است که چند موجب با یکدیگر جمع شده
 باشد و آن نیز چند قسم است **اول** آنکه دابه باشد و سبب با هم جمع شوند و غالباً مباح است
 انقضیت مثل آنکه کسی چاه کند و دیگری کسی را و آبی بکشد و یا یکی شخصی را بکشد و دیگری
 او را بکشد و امثال اینها که در اینموضع مباح است یعنی تراست و گاهی باعتبار تلافی مباح است سبب
 نوی میشود مثل آنکه کسی چاهی در غیر ملک خود کند و سر و دیش را بپوشاند باشد و بزرگ
 نداند که چاه را بر پا هست و سبب بر کسی بزند و بآن سبب در اینجا اند و در اینجا سبب قوی است
 اند و باین چاه کن ضامن است و گاه است که در سبب با هم جمع میشوند مثل آنکه یکی سنگ بر سر
 گذاشته و دیگری چاهی کند اول بایش نیست در آمد و بعد از آن چاه افتاد و چون اول سبب
 شده اگر گفته اند که صاحب آن ضامن است و در اینجا مقام متعارف است که عمارت زبیه اسد را و که
 میکند یعنی کوه را که میکند و آنکه شایه و آن بپسند و شکا کنند و بعد از آن حضرت با قضا
 منع است که در زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چها نفر رفتند بدیدن شیوه که زبیه افتاده بود
 یکی بایشان فرمود و افتاد و بد دیگری چلت زد و گفت او نیز بستم چسبید و ستم چها و چسبید
 و یکی دالا افتاد و دیش ایشان را هلاک کرد و حضرت امیر علی و باب ایشان حکم کرد که اول هفت
 شایه بود که سبب افتاد و فرمود که در ثلث و ثلث دیت بوزنه دهم بدهد و در ثلث دیت
 بوزنه سیم بدهد و در ثلث ستم تمام دیت بوزنه چهارم بدهند و در دیت و دیگر وارد شده
 از حضرت صادق علیه السلام که چنانی دانی و درین واقع شد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین حکم کرد که
 باین اشیاء است که بوسه از جام کرده بودند که باید بوزنه اول ربع دیت بدهند و بوزنه
 دوم ثلث دیت بدهند و بوزنه سیم دو ثلث دیت و بوزنه چهارم یک دیت تمام و عمارت را و در ثلث
 این دو روایت سنی بسیار است و احتمالاً اختصاص بواقعی در آنها میباشد و این رساله کتب ایشان

بيان نازنه روح الابان ابي نور و هدا و كاله الذي هو منه بمنزلة الروح
 جلاله از روح ابان بفرزانه و نه نازك و كاله ان كان اناته منزه عن
 من الجسد فالمراد من مفارقت روح الابان نفى اكمل لا حقيقة هذا اذا
 از جه بلى مراد و نه از جه از جه ابان نفى كاله بتمحضت جه و نه
 كان الابان هو التصديق البسيط كاهو راي الاشاعره و اذا كان مركبا للعلم
 كونه بانه انما هو كونه نازك و نه نازك بانه انما هو نازك بانه مركب و نه
 و انما كاهو راي جمهور المحدثين و المفترق نفى المركب يكون بانفناء احد الك
 و نه بانه مركب كونه بانه مركب و نه بانه مركب بانه مركب و نه بانه مركب
 لا محاله و تفصيل الاجل ان الابان في اللغة عبارة عن التصديق ما هو من
 بانه و تفصيله ان بانه مركب كونه بانه مركب و نه بانه مركب بانه مركب
 الا من كان المصدق امن المصدق من التكذيب و المخالفة و قد يطلق بانه
 ان كان تصديق كونه و انما هو كونه نازك و نه نازك بانه مركب و نه بانه مركب
 الوفاق من حيث ان الواثق صادقا امن و اقام في المشرع فالصدق بانه علم
 بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك
 بالقرينة انه من دين محمد كالتوحيد و النبوة و البعث و الحشر و مجموع
 بعد بانه از جه از جه بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك
 ثلثة امور اعتقاد الحق و الاقرار به و العمل بمقتضاه عند جمهور المحدثين
 كونه بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك
 و المفترق و الخواص نفى اخل بالاعتقاد و حده فنانق و من اخل بالقرار
 بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك



فكاه و من اخل بالعمل فنانق و فاقا و كاه عند الخواص خارج عن الابان
 بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك
 غير اخل في الكفر عند المفترق و الجموع فغير الخواص اتفق على المعقد لوم اخل
 و نه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك
 لم يكن كاهرا لعدم كونه اجماعا عند المسابرين لان الخواص كفاه عند الاكابر
 بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك
 ضروري الدين و هو حجب على و هم مقتصرون مع ايجابهم فنانق و نه هذا
 بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك
 اذا لم يعمل مطلقا و لو عمل في الجملة فاولى بالوفاء عدم كونه و ايضا لو كان
 بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك
 عدم المعصية شرط في الابان لكان مرادنا المعصية و هو مخالف بالقرينة
 بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك
 من الدين فالحجج معرك على نفي الكمال و الذي يدل على انه التصديق و نه
 بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك
 انه تعالى اضاف الابان الى القلب فقال كتب في قلوبهم الابان و نه
 بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك
 مطمئن بالابان و لم يؤمن قلوبهم و لم ايدخل الابان في قلوبكم
 بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك
 و عطف عليه الفعل الصالح في مواضع كثيرة و قرنه بالمعاصي فقال و ان
 و عطف كونه بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك و نه نازك بانه نازك



طائفتان من المؤمنين اقتتلوا وعلو مراتب احدى المقتلين عاصدة مع قطع النظر
بجستند ودر ده روز و نه روز *و در هر يك از يك روز يك روز* *بفتح ز*
 عن عصيانها معاودة يا ايها الذين امنوا كتب عليكم الفصاح في القتلى فالقتلى
ان كان مقتول *در هر يك از يك روز يك روز* *بفتح ز*
 بغير مفسول الكافر والمؤمن والتخصيص خلاف الظاهر وضمن في الاصل ولم يلبسوا اعيانهم
كش كافر و مؤمن *و كيش خف فخرت* *و هر يك از يك روز يك روز* *بفتح ز*
 بظلم مع ما فيه من تلة التغيير لا تزد اقرب الى الاصل وعلى ان العمل داخل فيه فلو
سواء كان ظلم *و هر يك از يك روز يك روز* *بفتح ز*
 تعالى واذا تلبت عليهم اياهم زاد فيهم ايماناً و قوله فكم وما زادهم الا ايماناً و
و من كثر ايمانه *و هر يك از يك روز يك روز* *بفتح ز*
 تسليماً و في الصحيفة التجادية و بلغ بايمان اهل الايمان ابي بلقيش في ايمان اهل
و در هر يك از يك روز يك روز *بفتح ز*
 الايمان لا تزيدهم بالطاعة و ينقص بالمعصية و اما اذا كان نفس التصديق كما
و هر يك از يك روز يك روز *بفتح ز*
 هو مذهب الاشاعرة في غير ما يلح للزيادة و نقصان و يمكن ان يكون الخبر كليل
 عليه لو لم يكن مخالفاً للاجماع كما عرفت و قالوا الذين امنوا امنوا
اي امنوا باللسان *و هر يك از يك روز يك روز* *بفتح ز*
 فلم يؤمنوا و لكن تولوا اسما و لما بدخل الايمان في توليكم فلا ايمان باللسان و
و هر يك از يك روز يك روز *بفتح ز*

و القوادس طان او سطران معتبران في الايمان الا ان بنى الشريعة بالاجماع و اجمع بين
مطابقه با جزو *بفتح ز*
 الا انه يقتضى ان يكون التصديق الجزاء الكمال من الايمان فهو في القلب مكان كلمة
و در هر يك از يك روز يك روز *بفتح ز*
 القلب لذلك اضاف اليه و عطف اللز عليه كعطف جبرئيل على الملائكة و هو
و در هر يك از يك روز يك روز *بفتح ز*
 كان خلوف الله لكن يجب المصير اليه مع القربة نعم ان التصديق الجاهل المطابق
و در هر يك از يك روز يك روز *بفتح ز*
 للواقع الغير الزايل كصدق المقلد مستلزم للعمل والتصديق اللساني فالأضاف
و در هر يك از يك روز يك روز *بفتح ز*
 اليه اضافة لا محالة من بين معنى قربة الاضافة الى الاخر و قال تعالى
و در هر يك از يك روز يك روز *بفتح ز*
 ائما المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم و اذا تليت عليهم آياته زاد
و در هر يك از يك روز يك روز *بفتح ز*
 ايماناً و على ربهم ينشكون الذين يسمون و قاموا فيها هم ينفقون اولئك هم
و در هر يك از يك روز يك روز *بفتح ز*
 المؤمنون حقاً نعم ان التصديق مراتب الاولى تصديق المقلد المطابق
و در هر يك از يك روز يك روز *بفتح ز*
 للواقع الممكن الزوال وهو غير كاف في اصول الدين قال تعالى فاعلم انه لا اله الا
و در هر يك از يك روز يك روز *بفتح ز*

هو و قال انما المؤمنون الذين امنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا واثابته الله بقدر
 نعمه و كثرته فما جزاؤك يا رب ان لا يغير الله ما قد افاض الله به على من يشاء و الله عليم
 الخبير و الثابت المطابق للواقع الغير المتأثر و هو الحقيقة مؤلف من العلم بعلوم
 حتم ثابت مطلق و لا يتغير و لا يمتد و لا يحد و لا ينفك و لا يمتد و لا يمتد و لا يمتد و لا يمتد
 من العلم بان خلافة محمدا في الحقيقة مركب من علمين و هو العبد عنه باليقين و العقل
 و از علم بجهت خود که آن علم پس بر حقست از علم و آن در عبادت نفس و حقست
 المضاعف عند بعض و الثالثة بعد علم اليقين مرتبة عين اليقين و حق اليقين تا
 و حق است و بعض و بهم بعد از علم نفس مرتبة به نفس و حق به نفس و حق به نفس
 لو تعلمون علم اليقين لترون الحليم ثم لترون نعم الله على اليقين و قال ايضا و نصلة
 فما اركم به ينزلهم و انهم لا يرجعون و انهم لا يرجعون و انهم لا يرجعون و انهم لا يرجعون
 جهم ان هذا هو الحق اليقين و مثلوا بالمراتب الثالث بانا لو راينا من البعيد الدماء
 و حق است و بعض و بهم بعد از علم نفس مرتبة به نفس و حق به نفس و حق به نفس
 و حققناه علمنا اننا نعلم اليقين ثم بعد مشاهدة النار يحصل لنا علمها بعين اليقين
 و حق است و بعض و بهم بعد از علم نفس مرتبة به نفس و حق به نفس و حق به نفس
 ثم بعد احرازها و انما هو ينشأها حصل لنا العلم بها حق اليقين و حق اليقين
 بعد از آن در مرتبة به نفس و حق به نفس و حق به نفس و حق به نفس و حق به نفس
 السجادية و اجعل يقيني افضل اليقين و الله اعلم بحسب و قديم در تعريف زنا است
 و بهم بعد از علم نفس مرتبة به نفس و حق به نفس و حق به نفس و حق به نفس
 بدانکه زنا است که مردی زکر خود را در دفع زنی از پیش یا پس فرمود و بعد از آن که

گاه پنهان شود و آن زن را بر او حرام باشد و عقده و شبهه عقده و ملکیتی باشد
 بحث سیم در بیان شرایط و وجوب حد است و آن هفت است اول آنکه زنا کننده
 خواه مرد باشد و خواه زن بالغ باشد پس اگر نابالغ باشد او را چندان نازیان که حاکم
 شرع مصلحت انداخته و نه تأدیب میکند و قیم آنکه عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد نباید
 مشهور میان علمای او حد نیست بلکه او را تعزیر و نه تأدیب میکنند مانند طفل و بعضی
 گفته که مرد دیوانه را حد میزنند مانند عاقل و زن دیوانه را حد نمیزنند و اول اقوی است
 سیم آنکه مختار باشد پس اگر کسی زنی را بچر کند بر زن امر زن حد نیست و مرد بر زن شهوت
 اینست و بعضی گفته اند که در مرد اگر اهوا نباشد بسبب آنکه شهوت و انفاط با اختیار است
 و در آن نظر است چه شک نیست که سبب اختیار اگر اهوا میباشد و اگر مردی عذر را بگواه
 جماع کند مرد را حد میزنند و مثل آن زن را با او میدهند موافق شهوت و جهاد آنکه
 آن زن که با او دخول کرده است بر او حرام باشد که حلیل او و مالک او نباشد پس اگر در
 حیض و طی کند یا در روز ماه مبارک رمضان اگر چه حرام است اما زنا نیست و حد
 ندارد بلکه او را تعزیر میکنند و چهارم آنکه در آن دخول کردن شبهه نباشد بلکه دانند که
 بر او حرام است پس اگر کان زن خود کرد یا کان کرد که بر او حرام است بر او حد نیست
 ششم آنکه فرج خود را در فرج زن پنهان کرده باشد خواه در قبل و خواه در پس و اگر
 خفته گاه پنهان شده باشد که اگر چنین نباشد حد زنا نیست و هفتم آنکه شبهه قضا
 نباشد پس اگر وطی کند کیزی را که میان او و دیگری مشترک باشد اگر کان کند که بر او حرام
 است حد بر او نیست و اگر دانند که حرام است بقدر حق و حد ساقط است و بعد
 حصد شریک حد میزنند مثلاً در مشترک میان دو نفر نصف حد و در سه نفر ثلث

حد و در چهار نفر شد و بعد از حد و عهد القیاس **فصل چهارم** در اقسام حد زن است و آن
نهم است **اول** کشتن چشم است و آن بریده کسی لازم است بیک مردی که باز نان مردمی
خود ناکند مانند مادر بخور و عده و خاله و دختر برادر و دختر خواهر بعضی از علما
مهرهای سید را نیز باین احکاف کرده اند مانند زن پدر و مادر زن و اشکالی دارد و حد
ایشان ایست که کردن بر زن و ایشا را و بعضی از علما گفته اند که اگر آن مرد محصن بود بجهت
ایست زن و داشته باشد و با محرم خود زنا کرده است او را صد ناز یا نه میزنند و بعد از آن
آن سنگ را میکنند و اگر زن نداشته باشد او را اول ناز یا نه میزنند و بعد از آن کردن میزنند
و قول اول مشهور است و زن نیز اگر از این بوده و چه بر او شده حکم مرد دارد **دوم** کافری
که باز مسلمانی زنا کند او را نیز کردن میزنند **سیم** مردی که زنی را گناه ناکند او را کردن
میزنند و بعضی در دهم فصل سابق را قایل شده اند **قسم دوم** سنگسار کردن است
و این بر مرد جوان و زن جوان لازم است که محصن باشند و آن نفع حد مردی است که بالغ
و عاقل و آزاد باشد و زنی پاکیزی داشته باشد که طبعی آن کرده باشد بعد از بلوغ و آزاد
و هیچ و شام قادر بر طبعی او باشد بول کرده بر سر باشد و زوجه یا او نباشد یا در حصن
باشد و محبوس باشد که بر زن و کینه خود نتواند رسید محصن نخواهد بود و محصنه
نفع حد نیز بودن زن چنین است که بالغ عاقل و آزاد باشد و شوهری داشته باشد
که در سفر یا در رسید و منفعه از برای محصن بودن کافی نیست و بعضی کینه را نیز کافی ندانند
و بعضی در مرد عقل را شرط نکرده اند و هر دو تولد خلاف مشهور است و جمعی از علما را اعتقاد
است که اگر مرد بالغ محصن با دختر بالغ یا زن دیوانه زنا کند او را ناز یا نه میزنند
و سنگسار نمیکند و هم چنین زن محصنه را اگر طفلی یا دیوانه با او زنا کند او را سنگسار نمیکند

بلکه ناز یا نه میزنند و به شوهری که ده میان طفل و دیوانه و در طفل ناز یا نه قایل شده و در
سنگسار و مسئله خالی از اشکالی نیست و غلام و کینه خواه محصن باشند و زن و شوهر
داشته باشند و خواه نداشته باشند بر ایشان سنگسار نیست و کیفیت سنگسار آنست
که مرد را تا کسی و زن را تا سینه در میان خالک پنهان کنند یا رجوبا یا استیجابا علی الخدوف
و شک بر او میزنند تا ببرد و اگر بگواه زنای او نایب شده باشد اول گواهان سنگسار
بی امام می آید اگر حاضر باشد پس سایر مردم و اگر با فرزند نایب شده باشد اول امام میزند و با
جماعتی را حاضر کنند و در آن وقت و بعضی همه اینها را سنت دانسته و بعضی گفته اند که کسیکه
مستوجب حدی باشد نباید بدو سنگ بزنند چنانچه مرابیت شده است و اول او میکنند
او را که غسل کند و کفن پیوشد و جنوم یعنی کافور را سیم آید و بعد از مردن ناز بر او میکنند
و او را دفن میکنند **قسم سیم** آنست که اول ناز یا نه میزنند و بعد از آن سنگسار کنند و این
در مرد پیر و زن پیر است که محصن باشند و زنا کنند زیرا که عذر ایشان با اعتبار پیری و انکسار
شهوات کمتر است و گناهشان عظیمتر و جمعی کینه را نیز از علما فرقی میان نسیم اول و نسیم ثانی نکرده اند
و میگویند مردی که زن پاکیزی داشته باشد و زنی که شوهر داشته باشد و زنی که کفایت
خواه جوان باشد و خواه پیر اول او را ناز یا نه میزنند و آخر سنگسار میکنند **قسم چهارم** آنست
که صد ناز یا نه میزنند و سرش را بزنند و بکسال او را از شهر خود بیرون کنند و این حد
مرد بگواست و در نفسیه بگو خدو است بعضی گفته اند مردیست که زنی را عقد کرده باشد
و هنوز با او دخول نکرده باشد و بعضی گفته اند که بگو محصن است خواه عقد بزرگی
کرده باشد خواه نکرده باشد و در زن سرش را بزنند و از شهر بیرون کردن نمیدانند
هر چند عقد پیرا شده باشد **قسم پنجم** صد ناز یا نه است و آن حد مرد باز بالغ و آزاد است

که زنا کرده باشد نه عقد کرده باشد برنج و نه دخول کرده باشد و بنا بر قول دیگر که مذکور شد
فرقی میان این قسم و قسم سابق نیست **قسم ششم** بچاه نازبان است و این حد
غلام یا کنیز است که نبند باشد خواه محسن باشد یا غیر محسن و در بند سر تراشیده و از
شهر بیرون کردن نیست **قسم هفتم** هفتاد و پنج نازبان است و آن حد غلام یا کنیز
که زنا کرده باشد و نصف آزاد و نصف بنده زیرا که نصف حد آزاد میزند و نصف حد
بنده و اگر بیشتر از آزاد است بآن نسبت حد آزاد و زیاده میشود و اگر کمتر از آزاد باشد
بآن نسبت که میشود و ناهم از آن آزاد نباشد او را سنکسا و نمیکنند زیرا که حصه ای
برای حد نیست بنده یکی برابر هر چه کرده است حد تنه سبک کی باشد است **قسم هشتم**
جمع میان حد و غیر است و آن در باب کسی است که در زمان شرعی و یا فاسد ماه مبارک
و رمضان و روز جمعه و روز عرفه یا مکان شریفی مانند حرم مکه یا حرم مدینه زنا کرده
باشد مشهور است که زیاده بر حد بقدری که امام مصلحت بداند از غیر زیاده
میباشد **قسم نهم** حکم مرد بیمار و زن بیمار است که تاب نایافته اند باشد
تر که چند را بعد از آن نازبانها جمع میکنند و یکبار میزدند و این نیز اما احکام اول آنکه
زانی را برهنه حد میزنند اگر مرد باشد و مشهور مرد زن است که با جامه نازبان می
زنند و بعضی گفته اند اگر ایشان را در وقت زنا برهنه باشند برهنه حد میزنند
و الا جامه پوشیده بر همان حالت که ایشان را یافته اند و تا نازبان را نفیق میکنند
بر جمیع بدنش بغیر از سر و روزه و فرج که بر این اعضا میزنند و در ایستاده میزنند و زنا
نشته و بعضی گفته اند بسیار میزنند و بعضی گفته اند که میانه کتف بسیار میزنند
و نه بسیار هموار و در هر دو میزنند و در هر دو میزنند بلکه در زرعان میان

بر زور و ناچنان در دو طرف و زن که هوا معذول باشد میزنند **قسم دهم** هرگاه کسی
کاری کند که مستوجب حد گردد و پناه بر حرم مکه معطله ببرد برای حرمت حرم حد میزنند
او را تا از حرم بیرون آید و لیکن خوردن و آشامیدن بر او تنگ میکنند تا مضطر
شود و بیرون آید پس حد میزنند او را و اگر آن کار شیع را در حرم کرده باشد چون اگر
حرم را نگاه نداشته در باب او حرمت رعایت نمیکنند و در حرم او را حد میزنند و بعضی این
علماء را در این حکم ملحق ساختند اندر هر چه حرم رسول را و شاهد مقدس است و بعضی
نیز در این باب بسند میگویند **قسم یازدهم** هرگاه زنا مکرر واقع شود و یک مرتبه در یک
شرع ثابت شود مشهور میان علماء است که یک مرتبه حد میزنند و بعضی گفته اند اگر
زنا با یک مرتبه باشد یک مرتبه میزنند و اگر با چندین زن باشد برای هر زنی او را حد میزنند موافق
روایت ابی بصیر **قسم چهارم** زن حامل را حد میزنند تا بزراید و از نفاس بیرون آید و فرزند
خود را شیر دهد اگر کسی نباشد که فرزند او را حفظ کند و شیر بدهد و اگر کسی گفت
فرزند او نماید بعد از زنا پس سنکسا میکند و بعد از آن نفاس نازبان او را حد میزنند
قسم پنجم هرگاه مردی زنی را در یک لحاف بپا بندد و ثابت شود که کاری کرده اند با نایاب شود
که در میان پای او ملو عبه کرده است و دخول ثابت شود کمتر از صد نازبان او را برهنه میزنند
و پنج طوسی و بعضی از قضایض گفته است که هرگاه مردی را با زن یکبار در زنی یکبار میزنند
که دست در کرده اند و کرده باشد و او را بسود صد نازبان هر یکی را میزنند و شیخ مقدس
گفته که اگر کو اهان کو احمی هند که ایشان را در زنی یکبار میزنند و باید نشان بدهند
ملو صق یکبار بوده است حاکم شیخ ایشان را برهنه میزند با نایاب و ملو صق و ملو صق و ملو صق و ملو صق
نمود و نه نازبان و در حدیث صحیح وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در

فقال له مالك فقال كان ابي يوصي على طينه فقال له فقال نعم على طيني قال نعم
 بل كلفني ورجعت من ابي كلفني به ورجعت من ابي كلفني به ورجعت من ابي كلفني به
 بذلك الرجل حتى علم ان يفعل بنفسه نا ولا علمه ايليس الثانية علمه هو ثم الفسل
 منهم واصبحوا فجعل الرجل يخبر بما فعل بالبلاد ويخبرهم منه وهم لا يعرفونه ففعلوا
 ابد بهم فيه حتى اكفى الرجال بالرجال بعضهم بعضا ففعلوا ابرصدون ما في الطين
 يفعلون بهم حتى تنكب مد يدهم الناس ثم تركوا افسانهم وانبلوا على الفلما نلما
 راي انه قد حكم في الرجال جاء الى النساء فقصن نفسهن امره ففعلوا ان رجالا كن
 بعضهم بعضا فلن نعمت اربابا وكل ذلك يفتطم لوط ويوصيهم ولا يلبس بغيرهم حتى
 استغنى النساء بالنساء فلما حكمت عليهم الحجة بعث الله جبريل وميكائيل الى
 في في غلمان عليهم اتيهية ففعلوا بلوط وهو جرح قال اياي تديرون ما رايت اهل
 منكم ففعلوا انا ارسلنا سيدنا الى رب هذه البلدة قالوا لم يبلغ سيدكم
 الا انهم لم يسمعوا من الله ففعلوا انا ارسلنا سيدنا الى رب هذه البلدة قالوا لم يبلغ سيدكم

ما يفعل

ما يفعل اهل هذه البلدة قالوا لم يبلغ سيدكم ما يفعل اهل هذه البلدة قالوا لم يبلغ سيدكم
 الرجال يفعلون بهم حتى يخرج الدم فقالوا امرنا سيدنا ان نمر وسلطانا نل
 اليكم حاجة قال وما هي قال نصبرون ههنا الى اختلاط الظلام قال فجلسوا
 قال فبعث ابنه فقال جئني لهما خبر وجئني لهما في القرعة وجئني لهما
 عباا يتعطلون بهما من البرد فلما ان ذهب الابنة انبل المطر والوادي فقال
 لوط الساعه يذهب بالصبان الوادي قال فموا حتى قضى وجعل لوط يمشي في اصل
 اعابط وجعل جبريل وميكائيل واسر انبل يمشون وسط الطريق فقال يا بني امشوا ههنا
 فقالوا امرنا سيدنا ان نمر وسلطانا و كان لوط يشتمهم الظلام ومرا ايليس فاخذ من
 حوامهم حبيبا نظرحه في البرص فصاح اهل المدينة كلهم على باب لوط فلما ان نظروا
 الى الفلما في فم لوط قالوا بالوط قد دخلت في علمنا فقال هؤلاء ضيقنا قد تفحق
 الى الفلما في فم لوط قالوا بالوط قد دخلت في علمنا فقال هؤلاء ضيقنا قد تفحق

فوضيقي قالوا هم ثلثه خذ واحدا واعطنا اثنين قال نادخلهم الخجف وقال لوط لوط
راودهم من كسبتك يا ثلثه *بكر يا را* *فدعونا يا لوط فاني انا خير منك وماذا لك من ذكركم فخرجوا*
لي اهل بيت بمنعوني منكم قالوا نذنا على الباب وكسرنا باب لوط وطرحو لوطا *فخرجوا*
من اهل بيتهم من غير ان يذكروا انهم اذلا لوطا *فخرجوا من بيتهم من غير ان يذكروا انهم اذلا لوطا*
لجبرئيل انارسل ريك لن يصلوا اليك فخذكنا من بطحا فغرب بها وجوههم
راودهم من كسبتك يا ثلثه *فدعونا يا لوط فاني انا خير منك وماذا لك من ذكركم فخرجوا*
فقال شأهت الوجوه نعمي اهل المدينة كلهم وقال لهم لوط بارسل ريقا امركم
فخرجوا من بيتهم من غير ان يذكروا انهم اذلا لوطا *فخرجوا من بيتهم من غير ان يذكروا انهم اذلا لوطا*
دقي فيهم قالوا امرنا ان نأخذهم بالحق قال في اليكم حاجة قالوا وما حاجتك قال
فخرجوا من بيتهم من غير ان يذكروا انهم اذلا لوطا *فخرجوا من بيتهم من غير ان يذكروا انهم اذلا لوطا*
ناخذوهم الساعة فاني اخاف ان يبدو ريق فيهم فقالوا بالوط ان موعدهم
فخرجوا من بيتهم من غير ان يذكروا انهم اذلا لوطا *فخرجوا من بيتهم من غير ان يذكروا انهم اذلا لوطا*
الصبح اليس الصبح يربى لمن يريد ان ياخذ خذ انت بناتك وامض ودع امرناك
فخرجوا من بيتهم من غير ان يذكروا انهم اذلا لوطا *فخرجوا من بيتهم من غير ان يذكروا انهم اذلا لوطا*
فقال ابو جعفر رحمه الله لوطا لو يدري من معه في الخجف لعلم انه منصور حيث
فخرجوا من بيتهم من غير ان يذكروا انهم اذلا لوطا *فخرجوا من بيتهم من غير ان يذكروا انهم اذلا لوطا*
يقول لوان لي بكم قوة او ادى الى ركن شديد اذ ركن اشد من جبرئيل معه في الخجف
فخرجوا من بيتهم من غير ان يذكروا انهم اذلا لوطا *فخرجوا من بيتهم من غير ان يذكروا انهم اذلا لوطا*
فقال الله لوطا وما هي من الظالمين بعيد من ظالمى اهلك ان عملوا ما عمل قوم
فخرجوا من بيتهم من غير ان يذكروا انهم اذلا لوطا *فخرجوا من بيتهم من غير ان يذكروا انهم اذلا لوطا*

لوط قال وقال رسول الله من الخ في وطى الرجال لم يمت حتى يدعوا الرجل
فخرجوا من بيتهم من غير ان يذكروا انهم اذلا لوطا *فخرجوا من بيتهم من غير ان يذكروا انهم اذلا لوطا*
الى نفسه **بيان** لوط النبي هو اول من امن بابراهيم قيل هو ابن هارون بن نوح بن
اي ابراهيم الخليل وقيل ابن خالته وكانت سارة امرة ابراهيم اخت لوط وهو اسم
مع الجدة والتعريف كزوج فكان وسطا وخبرتهم في فواخرتهم منهم وعليهم والام
الخبرة بالكسرة كسبة **اقول** القآن الخيرة اسم المصدري الخنازية بقادهم اي خبيثهم
بانهم قالوا هو امر يبيع اللدم وتباخت مع الجمع المذكور السالم لجانسة الواو وكسرت
مع المؤنث قال بعض اللغويين تعال لعل امر من الا ورفاع واصلا ان اقول العالي كان
يساوى من المسائل بقول شال ثم كثر في كلامهم حتى استعمل بوفى عام سوا كان الله
اعلى او اسفل او مساويا فتصل به الصواب باقيا على فتحه نقول فقال بارجل يفتح اللام
للزلة تعالى وللمرأتين تالبا واللتسوة نالين **اقول** حاصله ان المعنى ادعوك الى
المكان العالي ثم استعمل بمعنى ادعوك الى عندى ثم صدى من رصدا من باب
تعل اذا صعدت على طريقه متقبلة اي منظره والرصد الطريق والجمع ارصاد كسب سببا
تدنيوه من بات يفعل كذا اي يفعل ليللا وليس من التوهم ومن ادركه الليل فقد بات يفتق
اي جعلوه مذكرة الليل عند رجل او جسد ليللا فلم يزل بذلك الرجل اي متعلها به في
بعض النسخ يد لك بالفتاة المختارة والزال المهاد اي يابس بعض جسده بجسده ثم انسل
من سلمات كذا من كذا اذا خرجت برقيق منه فانشل اي خرج برقيق ويحبهم من محبت
المرأة استسنتها اي استفسسهم منه لان غايته رؤية المتعجب منه فظلمه واستغنى
فخرجوا ايد بهم فيه اي اوتكبروه وتعلوه تنكب من تنكب عني اي غنى واعرض عني

الحجة اي الدليل الذي يطلب به على الحقم وقد نطق على القليلة جبريل اسم ملك من ملائكة الله اضيف الى ايل اسم من اسماء الله تعالى العريضة وفيه لثلاث جبريل يفرز ولا يفرز جبريل بالكسر جبريل قصور جبريل نقل الله نزل على ابراهيم خمس مائة قرع وعلى ابي
اربع مائة قرع وعلى عيسى عشر ارب وثمانين الف قرع وميكائيل اسم ملك من ملائكة الله بن جكا اسم نيف الى ايل وميكائيل بالقون لغة وبين ميكال واسرائيل اسم اعجمي كانه مضاف الى ايل وتلا الاصحش ويق اسرائيل في ذبي بالكسر الهينة الجمع ان
اتبية جمع القبا من القباب بالقصر من القبة وهو انقسام ما بين الشقيين فاستعمل في مطلق الانقسام طريق ما فعلت ذلك نظ اي في الزمان الماضي وفيها لثلاث ضم الطاء
شد وفتح الفاء وتحتها وكنت هي مع تخفيف الطاء وبهذه البنية رب كل شئ ملك ومستحقه او صاحب الجمع ارباب ورجوب وباللام لا يطلق لغير الله ثم التلوه بالهمزة
وبضمين واللام ذهاب النون في القرع واحدة القرع بالفتح فالسكون وبالفتح يفتح بعض كد وبالضمة عبا بالمد والعبادة والعباية بالياء ضرب من الاكسية والجمع العباة والعباءة جذف الهاء الوادي هو الموضع الذي يسيل منه الماء بكثرة والتعبد واستعمل
للماء الجاري والجمع اودية على القياس في اصل الحايطة اي الجدار اي الموضع المتصل بالكانة يخفيه به من حجر يقدم الملهة من الجيم اي من بيته والجمع الجحور ومنه وبراكم التي في جحوركم في البر وكافها في باب لوطه ضيف قد يكون واحدا جمع لا نه صدى
في الاصل من ضافة ضيفا اذ انزل عند الضيف وسمى الضيف ضيفا لبله الى الذي نزل اليه وجمع على الاضياء والضيوف والضيفان فلا تفتحون بكسر التون بدلا من الباء اي فلا تفتحون لوان لي اهل بيت لو هنا للتمن ومنه ولوان لما كثر اي

لكن

ليت لنا كثر وتداثوا في تداثوا في الحرب ونع بعضهم بعضا اي نع بعضهم بعضا في كسر الباء بطاء ميسل واسع فيه وفان الحصى شامت الرجوع جعت وسيت ان سيد ومن الباء اي ينشأ لهم امر اخر فلم يخذلهم او اوي من آيت فذل في الباء نزلت بنفسه وسكنه الى ركن هو الجايل لا نوي من الشئ وما هي اي الاخذة او الجحان على ما ينبغي الخ من الاحاح والا لحاف في السواد وهو ان بلادهم المسئول حتى يعطيه اي درام في وطن ارجال يدعوا اي يدعوا الرجال الى وطن نفسه ويطوه ويصير مقولا لهم وفي الكافي في كالتجيم عن ابن فضال
دورهم في كسر الباء وهو الصريح ابر قتل
عن داود بن فرعون ابي يزيد الحمادي عن ابي عبد الله ع قال ان الله بعث اربعة املاك
ارواهم في كسر الباء وهو الصريح ابر قتل
في هلاك قوم لوط جبريل وميكائيل واسرائيل وركوبيل فربا ابراهيم وهم معنون فملا
ابراهيم في كسر الباء وهو الصريح ابر قتل
عليه فلم يعرفهم وراى هيئة حسنة فقال لا يجدر هؤلاء احد الا انا بنفسى وكان
ابراهيم في كسر الباء وهو الصريح ابر قتل
صاحب ضيافة فتشوى لهم عملا سينا حتى اقعدهم ثم قرعهم اليهم فلما وصله بين ابيهم
ابراهيم في كسر الباء وهو الصريح ابر قتل
راى ابيهم لا فصل اليه فنكرهم واجلسهم خيفة فلما راى ذلك جبريل حصر
ابراهيم في كسر الباء وهو الصريح ابر قتل
عن وجهه وعن راسه ففرق ابراهيم ع فقال انت هو تالاهم ومرت سانه امرته
ابراهيم في كسر الباء وهو الصريح ابر قتل

بروز ۲۵ جمادی الثانی ۱۲۸۵
در روز دوشنبه ۲۵ جمادی الثانی ۱۲۸۵

چشمه آب و قند و صفا عجب پس هم میزند از آب در جامه و میوه با عطر و روغن

ليعود نفسه بعد عن الرزق بالحاجة مجازا ارحاما مشكورة الرزق
على ماء الرجل من المرأة ويكون فيه الحمل والجمع الارحام والتكسب في العكس كناية عن عدم
الحمل فيه ويحتمل الحقيقة حياة الحياة الفرج من المرأة تدرك فيهم ابن لا يلبس وفي
دفعه برودة كدهه على جوارحه من غير شعور

اخذت اذا دعى الرجل من المرأة وجلس مجلسه حفر الشيطان فان هو ذكر الله تعالى
الشيطان عنه وان فعل ولم يتم ادخل الشيطان ذكره فكان العمل فيها جميعا والطفة
واحدة قال الراوي قلت باي شيء يعرف هذا فقال عينا ونفسا والذوال فقال
لكن رادس الحكم بكم جزاء منكم في حسن كلف بكونه ما يعنى ان
لخفيف الحركات والموارد جمع مودة وهي التي يرد عليها الناس والتخوم الحدود
وعن الغري عن ابي عبد الله قال قال امير المؤمنين ان الله عباد الهم
في اصلهم ارحام ارحام النساء قال فسئل فما الهم لا يعملون فقال انهم
دبرهم في اربابهم غدة كغدة الحمل او البعير فاذا هاجت هاجوا واذا سكنت سكنت
مراة برودة دبره كغدة كغدة الحمل او البعير فاذا هاجت هاجوا واذا سكنت سكنت

بيان الغدة بالتم كل غدة في الجسد اطرافها شحم وكل قطعة صلبة بين العصب
وغدة البعير غدة طاعونه وبق لها الطاعون الطعنة في الاشعار وعن ابي عبد
قال لعن رسول الله المتشبهين من الرجال بالنساء والمتشبهات من النساء بالرجال
فلا وهم المتشبهون واللاتي يكن بعضهن بعضا بيان الخلف بين التون والتشديد من
بولط في دبر من حيث خفا من باب تعب اذا كان فيه لبن وتكسب وفي الصحيح عن ابي
عبد الله قال جاء رجل الى ابي قال يا ابن رسول الله اني ابتليت بيلة
نادع الله لي فقبل له انه يوفى في دبره فقال ما ابل الله بعد البلاء احدا الله
حاجة ثم قال ابي قال الله عز وجل وعزفي وجلالي لا يقعد على استبرها وجريها
من باقى في دبره بيان الاستبرها تخين الديساج وهو اخلاص من الحيض والابيض
والسندس دقة والقميران رجبان الى الجنة المدلول عليها بالفرقة وعن ابي عبد
والسندس دقة والقميران رجبان الى الجنة المدلول عليها بالفرقة وعن ابي عبد

قال اسم الله على نفسه ان لا يقعد على نار الجنة من يوفى في يوم قفلت كلاب
كذلك فمعه من الجنة من يوفى في يوم قفلت كلاب
عبد الله فلا ناعقل لبيب يدعو الناس الى نفسه فلا يسلوه الله قال فقال
فقد فخرنا في يوم قفلت كلاب
فيقول ذلك في مسجد الجاهل فقلت لا قال فيقول على باب دان فقلت لا قال فابن
بني بركة انما درمجد
قلت اذا خلد قال فان الله لا يسلوه هذا مثل ذلك لا يقعد على نار الجنة
كذلك فمعه من الجنة من يوفى في يوم قفلت كلاب
يعني انه قادر على ان يصبر عليه ومع هذا فلا يصبر لليس هو مبتلى والنار هي
بني بركة انما درمجد
الوسايد واحدتها غرة بكسر النون ونحوها وعن ابي عبد الله ما كان في شيئا
فقد فخرنا في يوم قفلت كلاب
نام يكن فيه ثلثة اشياء من يسال في كفه ولم يكن فيهم ازرق اخضر لم يكن
فقد فخرنا في يوم قفلت كلاب
فيهم من يوفى في يوم بيان ازرق اخضر ابا في عيونهم والظن في اجتماع
فقد فخرنا في يوم قفلت كلاب
الوصفين لا نفى انفرادها وايضا المراد من الشيعة الكل منهم بقرينة الحديث
فقد فخرنا في يوم قفلت كلاب
الا في وعن اسحق ابن عمار قال قلت لا عبد الله هو كذا الخون منقول
فقد فخرنا في يوم قفلت كلاب

بهذا الكلام فيكون المؤمن مبتلى والناس يفرعون الله لا يبتلى به احد الله
بني بركة انما درمجد
فيه حاجة فقال نعم قد يكون مبتلى به فلا يسلوه من الله يسلوه منكم واحدة قلت جعلت
فقد فخرنا في يوم قفلت كلاب
بذلك فمعه من الجنة من يوفى في يوم قفلت كلاب
بذلك فمعه من الجنة من يوفى في يوم قفلت كلاب
فقد فخرنا في يوم قفلت كلاب
كلوا منكم واحدة اي لا تظهر هم ان المؤمن قد يكون مبتلى به ليس هو من هذا الكلام
فقد فخرنا في يوم قفلت كلاب
مؤمنون ويستفاد بهذا الخبر ان المؤمن قد يكون مبتلى بهذا الذي فالمراد من عدم
استدلال الشيعة به الكمالين منهم كاسبق وعن عمر بن زيد قال كنت عند ابي عبد الله
فقد فخرنا في يوم قفلت كلاب
وعنه رجل فقال له جعلت نداء ان احب الصبيان فقال له ابو عبد الله انت صنع
فقد فخرنا في يوم قفلت كلاب
ما اذا قال احبهم على ظهري فوضع ابو عبد الله يده على جبهته وولى وجهه عنه
فقد فخرنا في يوم قفلت كلاب
بنك انزل نظر اليه ابو عبد الله كأنه رحمه فقال اذا انتيت بذلك فاشهر
فقد فخرنا في يوم قفلت كلاب
سيفنا واعلم عفا لا شديدا وهذا السيف فاخرب السنام خزبة نفس عنه الجملدة
فقد فخرنا في يوم قفلت كلاب

فقال ضربته بالسيف في عنقك بالغة ما بلغت او دهك من جبل مشدود اليد
يسلك بمنزلة من يمشي في النار *بسم الله الرحمن الرحيم* *هذا هو الذي كان عليه من اركانه*
في الرجلين او احراق بالنار فقال يا امير المؤمنين فابتهن اشد على قال الاحراق اشد
بسم الله الرحمن الرحيم *هذا هو الذي كان عليه من اركانه*
قال فاني قد اخترتها يا امير المؤمنين قال فخذ لذلك اهبتك فقال نعم فقام فقل
بسم الله الرحمن الرحيم *هذا هو الذي كان عليه من اركانه*
وكعبين ثم جلس في شهده فقال اللهم اني قد ابتهت من الذنب ما قد علمت واتي
بسم الله الرحمن الرحيم *هذا هو الذي كان عليه من اركانه*
تخوت من ذلك فخذت الى وصي رسولك وابن عمك فسالته ان يطهر في غيبي
بسم الله الرحمن الرحيم *هذا هو الذي كان عليه من اركانه*
بثمة اسنان من العذاب اللهم اني قد اخترت اشد ها اللهم فاني اسالك
بسم الله الرحمن الرحيم *هذا هو الذي كان عليه من اركانه*
تجعل ذلك لي كفارة لذنوبي وان لا تخزني ببارك في آخرتي ثم قام وهو ياب حتى
بسم الله الرحمن الرحيم *هذا هو الذي كان عليه من اركانه*
جلس في الحفرة التي حفها له امير المؤمنين وهو يرى النار تتج حول قال انك
بسم الله الرحمن الرحيم *هذا هو الذي كان عليه من اركانه*
امير المؤمنين وبكى اصحابه جميعا فقال له امير المؤمنين نعم فها هذا فقال
بسم الله الرحمن الرحيم *هذا هو الذي كان عليه من اركانه*
فلذلك السماء وملاكه الا ان الله قد تاب عليك فقم ولا تغادون شيئا
بسم الله الرحمن الرحيم *هذا هو الذي كان عليه من اركانه*

فما نلت *بسم الله الرحمن الرحيم* *هذا هو الذي كان عليه من اركانه*
اليم والمغنى واحد تقول بينا نحن نرتبه انا فاني انا نا بين اوقات رقبنا اياه ونضا
بسم الله الرحمن الرحيم *هذا هو الذي كان عليه من اركانه*
الى جمل من فعل وناعل او مبند وخبر فسد في القوم بين جوابا يتم به المعنى كما يشد
بسم الله الرحمن الرحيم *هذا هو الذي كان عليه من اركانه*
اذا ولما وقع بعدها اذا الخاتمة غالباً تقول بينا انا في عصر اذ جاء الفرج وعاملها
بسم الله الرحمن الرحيم *هذا هو الذي كان عليه من اركانه*
يفسد الفعل الواقع بعد اذ اي بين اوقات اعساري مجي الفرج في ملا قبل الملاء
بسم الله الرحمن الرحيم *هذا هو الذي كان عليه من اركانه*
تبل الملاء الجماعة من الناس الذين يلكون العين والقلب هدية وقيل هدايا
بسم الله الرحمن الرحيم *هذا هو الذي كان عليه من اركانه*
الناس وروى سائرهم الذين يرجع الى قولهم وقيل انما قيل لهم ذلك لا نعم ولا
بسم الله الرحمن الرحيم *هذا هو الذي كان عليه من اركانه*
بالرأي والفتاى لعل مراراً هاج بك المتفرخ خلط من خلوط البدن غير الدم والجمع
بسم الله الرحمن الرحيم *هذا هو الذي كان عليه من اركانه*
مرار بالكسر وقيل في الكسوة او ادهاء بين دهات الجرد ودهد هدا اي حصة
بسم الله الرحمن الرحيم *هذا هو الذي كان عليه من اركانه*
اهبتك الالهة العديني ناهب للشئ استعداد له وجمع الالهة اهب وزفر
بسم الله الرحمن الرحيم *هذا هو الذي كان عليه من اركانه*

کرده اند که این رساله گنجایش ذکر آنها را ندارد و اگر بزی تا زیاده در مرتبه سیم که در بار تا زیاده
زده باشند می کشند و بعضی در مرتبه چهارم می کشند چنانچه مذکور شد و در زنا و اگر دوزخ را
در یک لحاف برهنه ببایند بعضی از علما گفته اند که بلکه از حد تو نیز می کشند و در مرتبه و بعد از آن
و تو نیز در مرتبه سیم صد تا زیاده می زنند و در مرتبه چهارم می کشند و بعضی گفته اند هشتاد و نه
می کشند و حد تو نیز می کشند و بعضی گفته اند در مرتبه اول و در مرتبه سیم با چهارم می کشند
خوابیدن و وزن برهنه در زیر یک لحاف حرام است و احوط آنست که برهنه هم نباشند و زیر
یک لحاف خوابند و اگر فرقی باشد لحاف را در میان نه کنند و مساحفه بگوای چهار مرد
عادل ثابت میشود با چهار مرتبه اقرار زن و بی شهادت زن ثابت نمیشود مانند لواط و اگر زن
بالغی یا دختر نا بالغی مساحفه کند یا با واحد می زنند و نا بالغی نیز می کشند و اگر هر دو نا بالغ
باشند هر دو را تو نیز می کشند **فصل چهارم** در بیان حد قیلاشت یعنی فرسائی که حج کنند
میان مردی و زنی برای زنا یا میان دو مرد برای لواط و مشهور میان علما آنست که اول
سه دفع حد می زنند که هفتاد و پنج تا زیاده و بعضی گفته اند که بعد از حد سیم را می زنند
و بر مرد و شره یا قیل میگویند که رسوا شود و از شره بیرون کشند و بعضی گفته اند
در مرتبه اول بعد از حد سیم را می زنند و بر مرد و شره میگویند و در مرتبه دوم و پنجم باز
هفتاد و پنج تا زیاده می زنند و از شره بیرون کشند و در مرتبه سیم تا زیاده اش می زنند
و در مرتبه چهارم تو نیز می زنند و تا زیاده می زنند و اگر قبول تو نیز نکند می کشند
و اگر قبول کرد و با آن در مرتبه پنجم تو نیز را شکست می کشند و بعضی موافق روایت نایل
شدند که در مرتبه اول هفتاد و پنج تا زیاده می زنند و از شره بیرون می کشند و این اقوی است
بجسب دلیل و در زن بغیر هفتاد و پنج تا زیاده چیزی نیست و قیادت بدو و گواه عادل ثابت

میشود

میشود و بدو مرتبه اقرار کردن و اگر بکر نباشد اقرار کند و اگر تو نیز می کشند **فصل پنجم**
در بیان حد و طایعیه ایام و موافقت و در آن دو بحث است **بحث اول** کسیکه با حیوانی
جماع کند اگر ماکول اللحم باشد که گوشتش را نجس نوارف خورد مانند گوسفند و گاو
و شتر چند حکم ثابت میشود اگر طایع کند بالغ و عاقل باشد یا بوشهور **اول** تو نیز و طایع
با چتر امام و صلیت را ند و بعضی صد تا زیاده می کشند و در زیر و این کشتن نیز وارد شده است
و از آن اصول کرده اند بر مرتبه سیم با چهار مرتبه **دوم** آنکه گوشت آن حیوان و فرزندان کبیر
از آن فعل بهره رسند و شید آنهارا حرام است و اگر حیوانات دیگر شیده شود آن حیوانات را
نست می کشند و قرعه می زنند و هر چند ناخفیه بعد حرام شود و باقی حلالند علی الشهور **سیم**
آنکه واجبست که آن حیوان را ذبح کند و بسوزانند برای عقوبت آن حیوان بلکه برای مصلحتی که ما
نمیدانیم یا برای آنکه شاعت آن بیخ ظاهر کرده یا برای آنکه فعل حرام آن بسیار شود و گوشتش
بعلط نخورند **چهارم** آنکه ملک دیگری باشد تو نیز یا بصاحبش دهد و فسادهای متبر از
حضرت صادق و کائلم و رضا علیه السلام منقولست که مرد یک حیوانی را طایع کند اگر ملک او
باشد و پنج می کشند و بعد از مردن میسوزانند با آتش و از آن منفعه نمیشوند و بیست و پنج تا زیاده
و پنج حد دانی بر تو می زنند و اگر حیوان از دیگری باشد بیست می کشند و تو نیز نا و می کشند و بیست
میدهند و بیست و پنج تا زیاده بر او می زنند و او می پرسد که حیوان چه گناه دارد و فرمودند
که حیوان گناهی نکرده است و یک حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مردم حریت نمایند بر طایعیه ایام
و فعل انسان بر طرف خود تمام شد حدیث و اگر حیوانی باشد که متعارف سواری آن باشد
هر چند حلال گوشت باشد مانند اسب و استر و الاغ آنرا پنج می کشند بلکه از آن شره بیرون
می زنند و در شره یک میزنند که آن شخص را بپوشد سر زدن با آن عمل نکند و بعضی گفته اند

که گوشتش بن حرام میشود و اگر حیوان از دیگری باشد قیمت آنرا بجا جفت میدهند و الا بطی
کشته میدهند و بعضی گفته اند قیمتش نصف آن میکند و حدش همان است که در قسم اول مذکور
شد و بعضی بلوغ و عقل و غیره را از احکام دیگر اعتبار نکردند و طفل را در بطن اگر چنین عمل کنند
افسانه نادیده میکنند و این حد بد و گناه عادل و بیگانه از آن ثابت میشود و بعضی گفته اند بد
اقرار و بگویند از آن ثابت نمیشود و در مرتبه سیم با چهار گفته اند که او را میکشند اگر در وقت
باسمه مرتبه تا زمان زنده باشد و اگر حیوان از دیگری باشد باقرار او بغير از غیر چیزها
ثابت نمیشود **بحث دوم** در بطی مواخت و بطی مردگان در احکام مثل و بطی زنده کاشت اگر کسی
بازن بیکانه مرده زن را کشت اگر محسن باشد که زن داشته باشد و راستگاری میکند و اگر زن
نداشته باشد صد تا زنده میزنند و زیاد بود بطی زنده بعد از آنکه امام مصلحت دانند و اگر غیر
میکشد و اگر باز خود یا کبر خود بعد از مردن ایشان و بطی کند او را بغير میکشند و حد میزنند
و حکم زن با زن محرم بعد از مردن و لواط کردن با چهر مرده و ثابت شد که بچه را که با چهار
همه مانند حکم زنده است چنانچه کاشت **باب دوم** در حد غش است و اگر نهضت بغير از آن
بعد از میگذرد یعنی نسبت زن با کسی ادا و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در بیان موجب
حد غش است و آن نسبت دادن شخصی است بزنا با لواطه مثل آنکه بگوید تو زناکاری یا لواطه
کنده باشی زنا کردم یا فلان داده یا فلان خورده و اعتقاد این از عباراتی که دلالت بر زنا
یا لواطه کند خواهر بفاعل بودن و خواهر بمفعول بودن و اگر بگوید بفرزند یا که اقرار با و کرده باشد
تو فرزند من نیستی غش است مادر آن فرزند و هم چنین اگر بگوید بگویند تو فرزند پدر خود نیستی
غش است مادر آن فرزند و احتمال بطی شبیهه غش است در عرف و اگر شخصی بگوید تو از زنا
بهمسر سید یا بگوید ای فلان زنا مشهور است که این غش است خلافت که طلب کشف حد مادر است

با عا و سر و پیر هر دو و بعضی گفته اند که حد میزنند برای آنکه معلوم نیست که کدام یک از اینان
داده زنا کرده که آن است که نسبت با و زنا باشد و بگوید شبیهه شده باشد و ممکن است
که بر عکس باشد باید مادر را چهر کرده باشد و برای مشهور قوت دارد چه احتمال و بطی شبیهه
و چه منقح است در عرف و اگر بگوید با فلان شخص زنا کردی مشهور است که هر غش گفته است
بناحالب و هم شخص دیگر را که هر دو طلب حد کنند او را و حد میزنند و بعضی گفته اند که او را
یکبار میزنند او را برای محالب و نسبت به دیگری غش نیست باز برای مشهور قوت دارد و اگر بگوید
ای فرزند زانی من پدر را گفته بقیعنا و مادرش نیز ظاهر را و اگر بگوید ای فرزند زانی من
مادر را گفته بقیعنا و پدر را ظاهر را مگر اینکه ظهور در حد کافی نباشد و اگر کو بگوید ویت و آب
فرصان عجب مشهور غش نیست و حکم شیخ او را تو میزنند مگر اینکه در عرف ایشان دلالت
کند بر نسبت زن با زن او یا مادر او یا خواهر یا دختر او یا نسبی کند مانند زن و ویت چه با علم
تبریح طالب موافق ندارد و حد و موقوف بر اقامت و ممکن است که گفته شود که غش است
نسبت بناحالب چه نسبت قیادت با و داده و در غش بودن نسبت زن با دادن شراب نسبت و این اصول
مگر اینکه گفته شود که این شتم است یعنی شتم دادن نسبت بناحالب نه غش چه آن نسبت زن با لواط
است چنانچه گذشت در اصطلاح فقها و تغییر آن بقذف میکنند و شتم را در عرف عوام غش می
گویند پس نسبت بناحالب حکم شتم را با لواطه بغير میکشند و اگر بگوید ای مرا زنا کرده مشهور است که غش
نیست زیرا که ممکن است که از بطی در چنین همسر سید باشد و بعضی گفته اند که غش است زیرا که در
عرف از امر زنا زده بغير از لواط نامعنه و یکی میفهمند و هر چنین اگر کو بد نادر است در لغت و دلالت
بر غش میکند اما در عرف سلاطین میکشند و ظاهر را با آن غش نباشد و لواطه شامه های دیگر دهند که
موجب تحقیق و استحضار او باشد و سبب زنی او باشد بد و آنکه او متین آن باشد او را حد میزنند

الوفى لا اللغة وما الفصاح كومان شرب يشرب يخذ من ماء الشعير فقط وليس بمسك ولكن و
الكهج عند وانه شرب محمول وخر استنصرع الناس ويقال بالفارسية بوزن روى في الكافي و

من كونه في الكافي

عن العجلي في الصحيح قال سمعت ابا عبد الله ع يقول ان في كتاب علي ع يقرب شارب الخمر
ان يربط عنقه ورجليه حتى لا يمشي ثم ان يمشي في الخمر فيكون له اجر من شرب الخمر
ثمانين وشارب النبيذ ثمانين وفي الموثق عن الحسن بن عمار قال سالت ابا عبد الله ع
عن رجل شرب حسوة خمر قال يجلد ثمانين جلدة ثلثها اربعة احرار واثنتان

الجمعة من الشراب وفي الموثق عن ابي بصير عن احدهما ع قال كان علي ع يقرب في الخمر
التي شربها من الشراب

النبيذ ثمانين الخمر والعبد واليهودي والنصراني

قال ليس لهم ان يظهروا شربهم يكون ذلك في سوتهم وعن ابي بصير ع قال امير المؤمنين ع

يجلد الخمر والعبد واليهودي والنصراني في الخمر والنبيذ ثمانين قلت ما بال اليهودي

والنصراني فقال اذا اظهر ما ذلك في مصر من الامصار لا نعم ليس لهم ان يظهروا

شربهم

شرب روى في الكافي عن محمد بن نيس عن ابي جعفر ع قال قضى امير المؤمنين ع ان يجلد
شرب الخمر والعبد واليهودي والنصراني في الخمر والنبيذ ثمانين جلدة ثلثها اربعة احرار واثنتان

الجمعة من الشراب وفي الموثق عن الحسن بن عمار قال سالت ابا عبد الله ع

عن رجل شرب حسوة خمر قال يجلد ثمانين جلدة ثلثها اربعة احرار واثنتان

الجمعة من الشراب وفي الموثق عن ابي بصير عن احدهما ع قال كان علي ع يقرب في الخمر

التي شربها من الشراب

النبيذ ثمانين الخمر والعبد واليهودي والنصراني

قال ليس لهم ان يظهروا شربهم يكون ذلك في سوتهم وعن ابي بصير ع قال امير المؤمنين ع

يجلد الخمر والعبد واليهودي والنصراني في الخمر والنبيذ ثمانين قلت ما بال اليهودي

والنصراني فقال اذا اظهر ما ذلك في مصر من الامصار لا نعم ليس لهم ان يظهروا

شربهم

جناح بما جلدوا قال فقال علي بن الحسين اهلهما ان طعام اهلهما المجدول ليس يكون
كثير وجدهم لو خذوا كذا كذا...
بشرهون الاما احل الله لهم ثم قال علي بن الحسين ان الشارب قال لم يدبر ما ياكل ولا ما يشرب
فاجلده ثمانين جلدة **بيان** غرضه ان اول الآية قرينة على ان المراد ما طعموا الطعام
لان العمل بجعل الاعمال الصالحة مع الايمان بشأنه عادة عدم اكل الحرام وشربه وان المذاق
ما طعموا ان يفهموا الطعام فالمعنى انه لا جناح عليهم لو فهموا ولم ولم يشكروا والشرط
عدم غنى عدم شرطه وفي الصحيح عن ابن زيد قال سمعت ابا عبد الله يقول في كتاب علي بن
يغرب شارب الخمر وشارب السكر نكح كرهها قال واحد وعن ابي عبد الله قال كل مسكر
من الاكثار يشرب الخمر في الخمر من الخمر وعن زرارة قال سمعت ابا جعفر ان الوليد بن
عقبه حين شهد عليه شرب الخمر قال عثمان بن عفان اني افرق بينه وبين هؤلاء الذين يفرقون
انه شرب الخمر فامر علي بن الحسين بسوطا له سبعين اربعة جلدة **بيان** يظهر منه ان ذات النبيين
او شرب الخمر ليس منكره بل منكره انما هو ان يشرب الخمر في الخمر

تقوم مقام الخمر المتعدد وفي الموثق عن زرارة قال سمعت ابا جعفر يقول انتم سيد
بن عمر تدشرب الخمر فامر به ان يضرب فلم يقدم عليه احد يضرب حتى قام على امر بقعة
ففر به بها اربعين **بيان** الله باليونان المكسرة والمعلمين الحرام يكون في صدره
ان الجلد لا يلزم ان يكون بالجلد وفي الكافي والتهذيب والقبضه عن ابي مريم قال في
امير المؤمنين ما بالنجاشي الشاعر وتدشرب الخمر في شهر رمضان ففر به ثمانين
ثم حبسه ليلة ثم دعا به من الغد ففر به عشرين سوطا فقال له يا امير المؤمنين هذا
ضربتي ثمانين في شرب الخمر وهذه العشرة ما هي فقال لئن كنت على شرب الخمر في شهر
رمضان وفي الكافي والتهذيب في الصحيح عن ابي عبد الله قال قال رسول الله ص
من شرب الخمر اجلده فان عاد فاجلده فان عاد الثالثة فاقطعوا عنقه
من شرب الخمر اجلده فان عاد فاجلده فان عاد الثالثة فاقطعوا عنقه

در اخبار المستفصاة وفي الفقيه وقد روى انه يفتل في الرابعة وثلاث في الكافي فالكافي

در روى بعض صحابنا انه يفتل في الرابعة قال ابن ابي عمير كان المعنى ان يفتل في الثالثة ومن

كان انما يفتل به في الرابعة وفي حديث يوشن عن ابي الحسن الماضى ان انا

الكبا بركها اذا انعم عليهم الحدود مرتين فتكون في الثالثة ويؤيد اخبار آخر بدانك

كسيكه از مست كند هائ مایع دایا شامد مانند شراب و بوز خواه از جو بل آید و خواه

از كندم و خواه از بونج یا ذره یا از سابو جوبات و خواه از شكر و خواه از خرما و هر چه بپاش

آوی دامت كند و غفل را را بلكند اگر چه بلكظم آنرا بخورد یا بجوفی بخورد كه در آن داخل كند

باشد هر چند مضمحل شده باشد و مست نكند با شامیدن و خوردن آنها با بلوغ و عقل و

علم و ابر بودن و عدم اكراه و چه جسد واجب بشود و هم چنین با شامیدن شیوه انكور كه جوشیده

باشد و عینان كرده باشد و در و تالش نرود و مست كند بنا شد و شهر حلال بوده است

و اظهر حرمت است و اطلاق حرز در حدیث صوفی بان شده و تشریط مد كرم حد واجب بشود و آن

بنابر مشهور و اقوی و شیوه خرما و میوه كه جوشد و در و تالش نرود و مست كند بنا شد خلافت

و شهر حلال بودن است و اظهر نیز حرمت است و ابرو حد شهادت و عاقل ثابت میشود و بدو

مرتبه اقرار بنا بر مشهور و بعضی بیک مرتبه اقرار آنها كرده اند و بشهادت زنان ثابت نمیشود و

مشهور است كه حدش هشتاد تا زیاده است خواه مرد باشد و خواه زن و خواه بنده باشد و خواه

آزاد

آزاد و بعضی از علماء و اعتقاد است كه بنده را چه زن یا نه میزنند نصف حد آزاد و بعضی

از فوق نیست هر چند آزاد اقوی است و در مرتبه سیم بنا بر اقوی با چهارم او را میكنند

هرگاه در مراتب سابقه تا زیاده باشد و اگر يك كراه شهادت دهد كه او شراب خورده

و دیگری شهادت دهد كه او شراب فی كود مشهور را قست كه ثابت میشود و حد میزنند او را و ك

بنابرین معلوم میشود و دل از مستی و قی و بوی غیرها كه شراب خورده و اعتلا اكراه نباشد حدی

و اگر شراب خورده و آنرا حلال دانند توبه اش میفرمایند اگر توبه كند او را حد میزنند و اگر توبه نكند

نكند او را میكنند و بعضی گفته اند كه اگر مسلمان زاده است او را میكنند و اگر مسلمان زاده

توبه میفرمایند و كسیكه شراب نرشد و حلال دانند او را توبه میفرمایند و اگر او را نرشد

قبول توبه نكند او را میكنند بنا بر مشهور و اهل ذمه كه اظهار خرید و فرخت شراب و جمع كرا

مابعد را نمایند از شرط ذمه بیرون رفته و داخل جیب میشوند مگر اینکه خرید و فرخت باشد

بجز حکام جابرین باشند نه برضای رعیت خودشان اعاذنا الله وجميع المسلمين من شرهم

و اگر مست كند هائ دیگر غیر شراب را مانند بونه اشامد یا نرشد و حلال دانند او را

نیکند بلکه حد میزنند زیرا كه اگر چه حرمت آنها اجماعی شیده است اما خرمی دین

اسلام نیست زیرا كه جمعی از مسلمانان مانند خفیان آنها حلال میدانند و اگر کسی بلك و

مست كند هائ جامد را بخورد بعضی گفته اند او را حد میزنند بلکه توبه میكنند و اگر در

نوبت كند در مرتبه سیم علی الاقوی با چهارم را احتمال گشتن است **باب چهارم** در بیان حد

در دشت و در آتش چند فصل است **فصل اول** در بیان شرط حد است و در آن سه مورد

شرط است **اول** آنكه بالغ باشد اگر كودك تا بالغ نرزدی كند مشهور میان علماء است كه

و مستحق را نمیزنند و او را تا دین و نوبت میكنند و بعضی از علماء موافق روایات معتبره قائلند

اند

نگره باشد و ایشان از سر نیز داشته باشند پس اگر چند نفر را یکسانید یا در یک شکتد و بر
 دستشان از چندین **باز هم** آنکه زن مالی را که برده است بقدر نصاب قطع کرده باشد باجماع علماء و انجمن
 مدک و خراج دهد شد **باز هم** آنکه صاحب ماله را بفد کند و طلب ماله و قطع دیار بکند پس اگر صاحب
 ماله از سر ماله بگذرد یا مال را بگیرد و از دست بریدد بگذرد و بپشت پس ثابت کند نزد حاکم شرع حد
 ساقط میشود و اگر بعد از مرافعه و ثابت کردن دزدی نزد حاکم شرع بپشتد و اسقاط حد نماید
 ندارد بنا بر مشهور **سیزدهم** خلاف است که آیا شرط است که نصاب قطع را یکدفعه بیرون آورد
 یا نه بعضی گفته اند شرط است که مجموع نصاب را یکدفعه بیرون آورد پس اگر در یک شکتد و صد
 تومان را بپناه اباد بپناه ابادی بیرون آورد و دستش را میبرد و بعضی گفته اند که اگر در مرتبه اول
 بقدر نصاب نباشد که در مرتبه دیگر بقدر نصاب باشد نمیزند و این قول غریبی است و اکثر گفته
 اند که اگر بقدر نصاب در آورد و آنچه در چندین دفعه باشد دستش را میبرد و این قول ثابت
فصل دهم در نصاب قطع است و در آن خلاف است و مشهور میان علماء است که آن
 ربع و بنا بر است یعنی چهار دینار شریف تمام عیار و نیک و نیم مغرب بسکه معامله قیمت
 آن و این مایه و این جنید و این پنجیک و بنا بر گفته اند و قول اول قوی تر است و در حد
 صحیح از حضرت صادق علیه السلام نقل است که از آن حضرت پرسیدند که در چه مقدار دست دزد را میزنند
 فرمود که در ربع و بنا بر میزدند که در دو و در هر چه میزنند فرمود که در ربع و بنا بر میزنند که با
 بر سیدند که اگر کمتر از ربع و بنا بر بداند و آیا نام سارق بر او اطلاق میکند و او در بخالد
 نزد خدا سارق و زن است حضرت فرمود که هر که بداند و از صدائی چیزی که خطا کرده باشد
 و در چیز گذاشته باشد نام سارق بر او اطلاق میکند و او نزد خدا بیگانی و زنا است اما
 در سارق را در کمتر از ربع و بنا بر باز باده نمیزند و اگر در کمتر از ربع باید دست بریده را نبندد

اگر مردم را باید و سفتان بود شود **فصل سیم** در بیان حد دزد و دزدان و عاقل
 مقدار نصاب را بدزد و از سر زنا ثابت شود واجب است بر دزد که مال را پس دهد و اگر تلف
 شده باشد مثل باقیمت آن را بدهد و حاکم شرع میفرماید که چه از انگشت او را از بندید که
 فصل یکم است از دست راست میبرند و کف دست و انگشت ابهام را برای او میگذارند
 جهت وضو نماز او نه بعضی که سبب آن میکنند که از بند دست میبرند و اگر بعد از بریدن
 دست در مرتبه دوم دزدی کند پای چپش را میبرند از مفصل میان شصت و پانزده برای او
 میگذارند که در نماز تواند ایستاد و نه روش سبب آن که از قوزک میبرند و اگر در مرتبه سیم
 دزدی کند بعد از بریدن دست و پا در زندان او را همیشه حبس میکنند و اگر در زندان نباشد
 بقدر نصاب بدزد و او را میکشند و اگر چند دزدی بکند و ثابت شود بیک مرتبه دست را میزنند
 میبرند **و در اینجا** چند مسئله محل خلاف و اشکالات **اول** آنکه کسی که در مرتبه اول دزدی
 کند و دست راست نداشته باشد مثل آنکه بقصاص یا بجهت دیگر غیر دزدی بریده شده
 باشد در اینصورت خلاف است بعضی گفته اند پای چپش را میبرند و بعضی از متأخرین
 احتمال داده اند که بریدن با کلیه ساقط شود و مسئله خالی از اشکالی نیست **دوم** آنکه
 کسی دزدی کند و دست راستش مثل باشد مشهور است که دست راستش را میبرند و بعضی
 گفته اند نمیزند برای آنکه دست مثل را که میبرند خون او را قطع نمیتوان کرد و باعث قتل او
 میشود بلکه دست چپ را میبرند پای چپش را یا حبس میکنند **سیم** آنکه کسی دزدی کند و
 مرتبه دوم و دست چپ نداشته باشد یا دست چپش مثل باشد اشتهار است که دست را
 از کف میبرند و بعضی گفته اند نمیزند و او را در زندان حبس میکنند و در صورتی که هر دو دستش
 مثل باشد نیز این خلاف است **چهارم** آنکه حد دزدی که دست راستش میبرد اگر بخلط دست

و حجب عادت بر نیکو د و پیش از نماز شدن بیرون نیاید مانند طعامی که بخورد و دستش
ببازد و اگر حجب عادت بیرون نیاید ب نقصان با اگر ناقص شود و پیش از نماز حجاب نکند
نیشود و دستش را میزدند مثل آنکه اشرف با دانه یا قوی یا حر را بر بدن بطلع کند و درست بطلع
نشود و بیرون آید حجب عادت علی المشهور بین اصحاب ده **مفصل هشتم** اگر کسی شراب بخورد
بعد از نماز و خواه از مسلمان و خواه از ذمی که در امان باشد دست بر بدن بر او نیست و هیچ چیز
اگر طاهر بر او نیاید یا نای و اما لا اینها از اکتاف حرام و از بد زدن و اگر طواف نغمه و طواف
بدن نکند اگر برای شکستن بر داشته باشد بر او حد نیست و اگر برای زدن بر داشته
و قیمت شکستنش بعد از نصاب هست حد بر او لازم میشود **باب پنجم** در حد محارب است
و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در معنی محارب است و آن کسی است که چهره و سلاح
برهنه کند از برای قتل یا زدن مردم خواه در راه و خواه در محراب و خواه در خانه و خواه
و خواه در آبادی و خواه در بیابان اگر هر چهره عریان باشد یا سنگی در هر چه چند در
لغت و عرف فعل شرط است تا ما و محارب بودن شرط نیست و فعل آهن نیز و نیزه و کار و
شمشیر و غیره را میگویند که مقصود نداشته باشد و مشهور است که زدن مردم هر دو در
باب یکم دارند و بعضی گفته که زدن محارب میشود و بعضی شرط کرده اند که از اهل و بیه و
نعمت باشد و بعضی شرط کرده اند که کسی باشد که مردم از او بترسند و اگر مرد ضعیف باشد
که کسی از محارب او ترسد هر چند قصد قتل نداشته باشد محارب نیست و اکثر این شرط را
اعضا رنکوده اند و بعضی از متاخران احتمال داده اند که شرط باشد که در عرف او را و اهل و بیه و
طریق گویند و بر هر تقدیر اگر کسی بر سبیل مزاح و بازی ایستد محارب نیست و در وقت
فرمان از حضرت با قهر وارد شد که هر کس که حمل سلاح کند در سبب جن و محارب است مگر آنکه

از اهل ریه نباشد و از سورت بر کلیب و ایت شد که عین کرم حضرت صادق که مردی بدین
میآید از منزل خود اراعه مسجد با حاجتی با کرده پس برسد و او را مردی با از پشت سر او برسد و او را از پیش
و اخفی میکند و رفت او را چو فرمود که چه میگویند و این اشخاص که نزد شما میباشند بعضی از ملکا
اهل سنه و عین کرم میگویند که این و غارت معتد است بعضی و بودن ظاهر است و محارب در
دهها و شهرهای مشرکان است پس فرمود که کدام یک بزرگوار است و از اسلام یا از اهل ریه
عین کرم که در اسلام پس فرمود که ایشان از اهل این آید اند اما جمل الذین جاربون و دین
را هر زمان با کسی که مدد ایشان کند در غیر راه زنی که با ایشان در راه زنی از خود و در حد حکم
را هر زمان نذر و در راه که بخاک خنجر انداختند و بطلب و استیلا و غلبه و مال و چیز دیگر محارب دارند
و اگر صاحب خانه با ایشان محارب کند و گفته شود خون ایشان هم ریخت و عوض ندارد و هر چند
در درجه بر او خود نداشته باشد یا محارب داشته باشد و از آنکه چند در اطلاق محارب اطلاق
کافیست و مطلق نزد محارب نگویند مگر با وصف محاربیت و اگر مطلب لیس مال باشد و صاحب
مال اید علیه داشته باشد جایز است که جنگ کند و جایز است که شورش او نشود که کتار که
مال را بدزد مگر آنکه برودن آن مال یا غنای هلاک او کرده که با عدل مطلق هلاک باید محارب
کند بنا بر مشهور و اگر غرض او غرض و ناموس و یا باشد که خواهد با او یا باز او یا محارب
او یا با منقطع او هر چند کینش باشد یا اجنبیه باشد و در خانه او باشد که علی بن
کذا ناظر هلاک نداشته باشد واجب است که مدافعه کند و اگر قصد هلاک او داشته
باشد اگر مطلق هلاک نداشته باشد و تواند که بجنگ میآید کینش و جنگ کردن و اگر
مطلق هلاک داشته باشد در محارب و تواند که بجنگ موافق مشهور که بجنگ واجب است و اگر
ن تواند که بجنگ مدافعه و مقاتله واجب است خواه مطلق هلاک داشته باشد و خواه نداشته باشد

زیرا که اگر در جنگ کشته شود بهمان است از آنکه بذلت کشته شود و درین صورتها اگر کشته شود
نواب شجید دارد و در اخبار معتبره وارد شده که مطلق یعنی در نه داخل محاب است و لکها
است که در نزدی است که داخل خانه مردم شود نه مطلق و در حدیث هشتم بن ابی اورد شده که
عنه کرم بخیرت با قرع که در نه داخل میشود و بین در خانه من اراده میکند جان و مال مرا ببرد
بگو او را پس شاهد میکند خدا را و کسی را که بشنود که بر رستی خون او در گردن من است و در
حدیث صحیح از معمر بن ابی حفصه ماری که فرمود فرمود امیر المؤمنین علیه السلام و معنی که داخل شود
بوی و در محارب پس بکش او را پس چیزی که برسد در رستی خون او در گردن من است و در حدیث
حسن کا لفتح از بعض اصحاب ما از حضرت ماری که روایت شده که وقتی که قادر شدی بود و در
پس پیش دستی کن او را پس من شریک توام در خون او و در حدیث صحیح وارد شده از حضرت صادق
که گفت گفت حضرت امیر ماری که بر رستی خدا تعالی هرگز بر دشمن وارد بند و اگر داخل شود
و در خانه او پس محاربه نکند و در حدیث دیگر پس مقاتله نکند و باین معنویت در چند حدیث
وارد شده **مطلب و تخریج** در بیان حد محارب است حق تعالی صیغریانند انما جزاء الذین
یحاربون الله ورسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا و یقطع ایدیهم
وارجلهم من خلافه و ینقضوا من الافرص یعنی پا و ایش آنها که محاربه میکنند با خدا و رسول او
و سعی بنمایند در زمین از برای فساد مکنانیکه بکشند ایشان را یا بدار کنند یا بپایند و دستهای
پاهای ایشان را قطع کند یا بپایند بکشند ایشان را از زمین و میان عدل ارض و زمین مسند و در
قول است **اول** آنکه امام علیه السلام میفرماید میان چهار امر **اول** آنکه کردن او را بزنند **دوم**
آنکه او را زنده بود از کشتن و بدار کشیدن ظاهر اند و روش مملو است که بگو میارند بلکه
جوبی در زمین نصب میکنند و او را بر آفتاب بطناب میچند و میگذارند تا عید و عافا تا آید

دست تمام از وی بگیرند و بعضی گفته اند که مدت معلوم کردن که نابین بماند یکسال است و در
برای نهضت و در شده است و بعضی گفته اند که نوبل اهل جنت و قوت کائنات و اگر خدش
ظاهر شود علی آن خواهند کرد و اگر بعضی از این بارش مویش را از لاله کشد آن بعضی را با کل
سپار و بشویند و آن نسبت دیت بگیرند چنانچه در قول اول در حدیث **مستدوم**
در موی اینها اگر گفته اند که در هر دو پا نصفه اشقی است و در هر یک دو بیت و پنجاه اشقی
خواهد بود و خواهد بود و خواهد نه و جمع گفته اند که بر بدارش میگیرند و بعضی گفته اند و
هر دو مجموع دیت الفصیل است و در هر یک نصف دیت و بعضی حدیثی نیز گفته اند و در هر دو
و اول اشهر است **مبحث سیم** در موی سر کافیا اگر از لاله کشند و نوبت بدخلت بعضی
گفته اند اگر کان هر دو چشم باشد تمام دیت آن شخص است و در یک چشم نصف آن و اگر بر بدارش است
و بعضی گفته اند خواهد بود و خواهد نوبت او مثل است و در موی دیگر بدین تقدیری وارد شده است
اگر موجب نفی باشد ارش خواهد بود **مبحث چهارم** در گرد کردن هر دو چشم تمام دیت است
شخص است و در هر یک نصف آن و تفاوت نیست میان دیده و بجه و حواله و شکر و غیره و در یک
چشمها خلقت اگر گفته اند اگر یککهای هر دو چشم و قطع کنند تمام دیت آن شخص لازم میشود و در هر
چشم نصف آن و در هر یک یک دیت و در هر یک بالا و مثلث و بعضی گفته اند که در هر یک بالا
دیت چشم است و در هر یک یک دیت و در هر یک چشم و در بعضی حدیث صحیح وارد شده است و قوی
قراست و بنا بر این از مجموع یککها صد دیت انسان که میشود و حمل کرده اند بر صورتی که زیاده
از یک کس ببرد یا بعد از دادن دیت بعضی دیگر باقی بماند و چون مستند در مجموع تمام
دیت است و در نیست که در مجموع نیز همین مقدار ثابت شود و اما کسی از فقهاء اند که باین قول مخالف
شده باشند و مؤلف گوید که نوبت حدیث ضعیفی میفرماید از معمر است خصوصاً اگر

مشهور الا بقوله احد باشد پس فلو شد و را نوی است و اگر کسی چشم میخیزد که در یک چشم داشته باشد که در یک دست تمام آن شخص بر دل لازم میشود اگر چشم دیگرش که معادن را داشته باشد بافتن آسمان کور شده باشد اما اگر کسی کور کرده باشد و او بیت کورنه باشد یا تمام کورده یا غیبی باشد شود و بکار بعضی بیت لازم میشود و معانی مشهور اما این بقدر احوال ظاهر میشود و اگر ساهی چشم کور یک چشم در دست باشد و چیزی ندیدند و کسی از او بپرسد مشهور است که در دست آن ثلث است چشم میخیزد و بعضی بیت گفته اند **مخبط پنج** در بیت بدنی است و در آن تمام دیت است اگر جمیع رافع کند یا تمام یا از پایی استخوان جمیع آنچه نور است بود و اگر بیک ذوقی را با صلح نماید و ناسد شود باز تمام لازم میشود و اگر در دست شود چیزی را ندانند اگر گفته اند که حدیثی میدهد و اگر شود ناقص ماند و ثلث دیت میدهد و در رفته بدنی اکثر گفته اند نصف دیت است و بعضی گفته اند ثلث دیت است اما در تفسیر رفته خطوط کرده اند اکثر گفته اند و بر اینست که در میان پوهای بدنی است و بعضی گفته اند که بدنی است و در پوهای بدنی اگر بودید شود خلوص است اجنبی گفته اند و هر یک نصف دیت است و بعضی گفته اند و هر یک ثلث دیت است و بعضی گفته اند که این نوی تراست بدانکه کتاب طریف بیضا معیروسته را در این نامه که خود نوشته و در حدیث و صدوق است چنانچه در کتاب رجال نجاشی مستند اکثر احکام و ریاست و آن کتابیست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برای عمال خود نوشت که در باب دین و آله علی کنند اگر چه اکثر علماء سندش را صحیح میدانند و بعضی از علماء سندش را در نهایت صحیح میدانند و هر چه که کتاب طریف میگوید اشاره بآن کتابست و نود و نهمه که بخوانند بسیار حجت است و در آن کتاب مذکور است که کسی که رفته بدنی را قطع کند یعنی کنارش را با نصدانتر می دهد و کسی بر تن یا بر بینی سوراخی در بینی بکند که مسدود نشود و پیش صدانتر می دهد و دنیا را شرفی است و اگر مسدود و مسدود و با صلح آید پیش حسن دیت و رفته است که صد دنیا است و اگر سوراخی

مسلمہ اسلامیہ

پرده میان برسد و رخساره کشد و انرا سوراخ کنند و پیش پناه و بنار است زیرا که بعضی بینی را سوراخ کرده
لبانی بکشد برده را با نصف دیوار میان او را که بکشد برده را با جمیع دیوار میان سوراخ کند و برده و دیگر را شل
کنند و شست و رو و بنار و صید کنند و اینها هر دو صورتها است که سوراخ و قلم باشد و با صلاح آید و
حدیث دیگر وارد شده است که کسی که بینی کسی را بدر زدن و بت بینی میدهد و این را زدن بغیر جراحی
بر سبب دیگر و غیرش گفته است **سخت ششم** و در بیت است و در هر دو تمام ویت الفصحی
و در هر یک نصف ویت و این در صورتی است که تمام گوش بریده شود حتی پنج گوش از طرف چندین
و خواهر گوش شلوار باشد و خواهر و اگر بعضی از گوش را بریدند آن بعضی را مساحت میکنند و
مساحت جمیع گوش آن شخص را ملاحظه کنند و آن نسبت از ویت بگیرند و بعضی گفته اند و بریده
نوزده گوش ویت گوش است و در و بریده از گوش ویت گوش گفته اند و بعضی از علما و شل
شدن گوش که آویخته شود و ویت گوش است و اگر شل شده و اگر کسی برود ویت گوش که
سخت هفتم و در بیت آمده است و خلوفی نیست در آنکه اگر هر دو لب را برود تمام ویت آن شخص
لازم میشود و در ویت هر یک از آنها خلوفی بعضی گفته اند و لب بالا ویت است و ویت
پایین و ویت و بعضی گفته اند و لب بالا و ویت است که چهار صد و بیست است و ویت
پایین سه شصت و بیست است و آنکه با این اثبات بعد از ویت و ویت بریده شود و او شده
و بعضی گفته اند و ویت کتاب طریقه که ویت بالا نصف ویت است و ویت پایین و ویت ویت
بنابرین لازم آید که در هر دو لب زیادتی از ویت آوی باشد و این خلوفی اجماع و سابق اخبار است
مگر آنکه فرق باشد میان آنکه با ویت پایین را جدا بکنند و بعضی گفته اند و هر یک نصف ویت است و
تفاوتی میان بالا و پایین نیست و جمیع تحقیقین متاخرین اختیار این قول کرده اند و مسئله مشکوک است
و اولی صحیح است و اگر بعضی از آنها بریده شود مساحت میکنند آن بعضی را نسبت کل و آن نسبت ویت

میرزا

میگیرند و حذیب پایین از طرف عرض افتد راست که ازین دندانها جداست و گوشش بعد از آن
 دهانست تا گوشهای و آنچه از گوشهای لب گذرشته است را خولجها نیست و اگر لبها در هر کجی
 شوند که یکدیگر متصل نشوند و دندانها را بنشینانند یعنی کفند اند تمام دیت لبها لازم است و اگر
 گفته اند ازین باید گرفت و اگر لبها است و آنچه برایش و ثلث دیت لبها است و اگر کسی
 آن لبهای او بخندد یا بعد از ثلث دیت جدا شد و در کتاب طریف حد کور است که اگر لبها شکافته باشد
 که دندانها نمایان شود و واکند که ملتئم شود دیت آن حد و سی و شش دینا است و ثلث دینا
 و اگر چنان ماند و پیش بپسند و سی و سه دینا و ثلث دینا است و اگر شکافته اند که سوراخ در
 هر یک از لبها که بشود اگر با صلاح نیاید ثلث دیت آن لب است و اگر با صلاح آید یعنی دیت آن لب
بحث هشتم در دیت یا نیست اگر زبان چنانچه بگوید تمام دیت آن لازم میشود و اگر زبان
 بلند ثلث دیت آن است و اگر بعضی زبان لا را برین لبها جداست و اگر بعضی زبان
 چنانچه برین لبها جداست به نسبت حرف که در دندان است و حرفی که میشود تکلم با آنها نمود با جمیع
 حرف که بدیت و هشت حرف است میگیرند و نسبت ساحت زبان و جمیع دیت را بر جمیع حرف
 میکنند بالتسویه و باقی نسبت میگیرند مثل آنکه زبانش را بریدند و چهارده حرف که در دندان است نسبت
 میگیرند و بعضی گفته اند هر دو را اعتبار میکنند اگر با اعتبار ساحت بیشتر میشود اول اعتبار میکنند
 و اگر با اعتبار حرف بیشتر باشد اول اعتبار میکنند و در بعضی از زیارات عدد حرف بدیت و نه
 وارد شده است بنابر آنکه هر حرف الف و عید یکدیگر گرفته اند و اول اقوی و اشهر است و بعضی کان کرده اند
 که حرفی میان هر دو الف است که اولش حرکت و ثانی ساکن و این غلط است زیرا که خروج حرف در حلق است
 و خروج الف در غای دهان است و این معلوم است که حرفی است میان آنها و آنکه هر دو را کنند
 و بعضی از اصول دیت گفته اند بنای بدیت و هشت حرف بر اسم است و بر آنکه الف اسم الف و حروف

در است و هر چه صفت بدیت تازه بجهت رسیده است پس حرف بدیت و دندانها و نامهاشان
 بدیت و هشت اند پس معلوم شد که حد بدیت و نه وجه صحیح دارد بلکه وجه است و اگر کسی
 خواهد گفت که بگوید که هر حرف را حساب کرده اند و الف حساب نکرده اند برای آنکه زبان در خروج الف
 دخل ندارد و بصورتیست برای آنکه در هر حرف بیرون چندان مدخلیتی ندارد با آنکه بسیار حرف
 که زبان در آنها دخل ندارد و حساب کرده اند مانند با و میم و کو با حرفی که برای الحاق اینها
 لا را برای الف الحاق میکنند الف که در اول است برای هر چه میگویند چون ملحق الف هم است
 و چون الف ساکن را بعد از حرفی که قبل از آن باشد تکلم نمیتوان کرد لهذا لام را پیش از آن و در آخر
 و خصوص لام شاید برای این باشد که با الف افشاح کلر لیب لا الله الله است که افشاح است
 و با آن می شود آیدیم بر سر مطلب اگر در حرفی نقصی بجهت رسد اما دندانها را اوله باندن
 میگویند یا بدانش بگیرد و هیچ ضایع اگر ادای حرف را بخورد که او را میگوید و اگر حرف
 از جمیع صحیح را نماند که قبل از لام میگویند و در بدیت که حکم نقصان حرف داشته باشد
 و اگر بیک کس چنانچه کرد و نصف حرفها بر طرف شد و دیگری ضایع و بگوید و نصف حرفها باقی ماند
 بود بر طرف شد و جمیع دیت را از دو میگیرند و اگر زبان طفلی را ببرد که هنوز بچنین نیامده باشد
 اکثر گفته اند تمام دیت لازم میشود و اگر کسی رسیده باشد که اطفال دیگر سخن میگویند در آن
 سن و سخن نگویند و کسی را بانش را بعد از ثلث دیت میدهد و اگر بعد از بدیت بعضی آید و بعضی
 از حرف را گویند معلوم میشود که زبانش آفت ندارد و قد حرفی که در دندان است دیت میگویند
 و اگر ضایعی بگوید زبانش را و او عوی کند که زبانش را شده است اکثر گفته اند نفسا الله
 میکنند و در روی او دارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هر دو حرفی بر سر
 روی زبانش عوی میگوید که چنانچه در دهانش بود و او را میگویند و لا الله الله است

حرف نمونان که گفت خنجره بود که اگر راست میگویی سه دیت آوی باید بود و اگر کینه با این کوی
 چه و اینم که اول است میگویی فرمود که برای ایشان شامه که سوخته و از دیت بدی او بداند که در
 بدایت او را و اگر سرش را در برید و آید از دماغش جاری شود و مرغ میگویی و آلا راست میگویی
 برای ایشان با حراش بر او فرمایند آفتاب در برابر او آید و اگر دیت را بر او بپوشانند و مرغ میگویی
 و اگر دیت را بشویند و راست میگویی و برای ایشان زبانش سوزن برین بافتن بپزند اگر
 خون سنج بپزد و بیاید و مرغ میگویی و اگر خون سیاه بدو بیاید راست میگویی و بعضی باین دیت
 عمل کرده اند و اگر خیانتی بفرمان کسی وارد شود و لا کرم و دیت بگوید و بعد از دیت کوتاهی و بافتن
 کشود و باشد بعضی گفته اند دیت را پس بگویند و بعضی گفته اند این سخن گفتن عظیم است
 از جانب خدا پس بگویند دیت را **مبحث فقر** در دیت و دیتها است و در مجموع و دیتها است
 دیت تمام است و مشهور است که دیت را بنویسند و هشت دندان نمیت بکنند و این دیت را
 بنویسند و هشت باشد حکم دندان را بداند که در دیت دیت اصلی است و بنویسند و هشت
 دندان چهار دیت را بگویند و احدش دیت را و از بالا و از پایین و چهار دیت بگویند
 آنها را و با عیانت گویند و احدش و با عیانت بگویند و از بالا و از پایین و بعد از آن
 چهار دیت بگویند و اینها را بنویسند یعنی دیت و آن دندانهای بلند است و چهار
 دندان بعد از آنها را ضواصک گویند و احدش ضواصک که در دیت دندان ظاهر میشود و
 دندان از طرف بالا و سه دندان از طرف پایین و دوازده دندان پیش را مقادیم گویند و
 دندان که بعد از آنها است و آخر گویند و مشهور است که در دیت دوازده دندان پیش و
 پنجاه اثر است که نصف دیت باشد مجموع ششصد و بیست و شش دیت که در دیت است
 و در هر یک از دندانهای مآخیز بهیت و پنج و نواست که مجموع چهار صد و بیست و شش دیت است

دیت مرغ و از دیت نصف دیت این مقدار بود است اگر نشت دیت برسد و آن سید و شکی
 و نشت است و نشت و دیت میان دندان سفید و سیاه و زرد و اگر نشت
 چنین دیدید و اگر نشت سیاه شده باشد و آن نشت دیت اصلی است
 و اگر خیانتی بفرمان کسی وارد شود و لا کرم و دیت بگوید و بعد از دیت کوتاهی و بافتن
 کشود و باشد بعضی گفته اند دیت را پس بگویند و بعضی گفته اند این سخن گفتن عظیم است
 از جانب خدا پس بگویند دیت را **مبحث فقر** در دیت و دیتها است و در مجموع و دیتها است
 دیت تمام است و مشهور است که دیت را بنویسند و هشت دندان نمیت بکنند و این دیت را
 بنویسند و هشت باشد حکم دندان را بداند که در دیت دیت اصلی است و بنویسند و هشت
 دندان چهار دیت را بگویند و احدش دیت را و از بالا و از پایین و چهار دیت بگویند
 آنها را و با عیانت گویند و احدش و با عیانت بگویند و از بالا و از پایین و بعد از آن
 چهار دیت بگویند و اینها را بنویسند یعنی دیت و آن دندانهای بلند است و چهار
 دندان بعد از آنها را ضواصک گویند و احدش ضواصک که در دیت دندان ظاهر میشود و
 دندان از طرف بالا و سه دندان از طرف پایین و دوازده دندان پیش را مقادیم گویند و
 دندان که بعد از آنها است و آخر گویند و مشهور است که در دیت دوازده دندان پیش و
 پنجاه اثر است که نصف دیت باشد مجموع ششصد و بیست و شش دیت که در دیت است
 و در هر یک از دندانهای مآخیز بهیت و پنج و نواست که مجموع چهار صد و بیست و شش دیت است

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

اشبه است و در آن شکل است که اگر دندان را با پیش بکشد زیاده بر دیت دندان می دهد و اگر بکشد ببرد و ظاهر است
از دندان شکند و باهاش بماند اگر گفته اند با دیت تمام دندان را می دهد و بعضی گفته اند نصف مجموع
حساب میکنند و می دهد **مبحث دهم** در دیت کردن است اگر بشکند و بماند تمام دیت می دهد و هر
چنین اگر مانع فریب بود و نفع شود نام دیت گفته اند لازم میشود و اگر دیت شود و نتواند که بجانب راست
و چپ در دست نظر کند بالقره و با دیشواری فریب و مشهور بر او اثر است **مبحث یازدهم** در دیت گرفتن است
که بکطرف آنجا بکوشد مصل می شود و بکطرف بزدن و اگر چنانکه گویند اگر از هر دو جانب گفته شود
بی دندانها بکدیت تمام است اگر با دندانها باشد و دیت تمام و اگر جدا شود اما خاییده یا سخن گفتن
و شوار باشد از دیش لازم میشود **مبحث دوازدهم** در دیت دستها است و خلوه و نیست و را که
در قطع هر دست نصف دیت اشخص است و در قطع هر دو دست تمام دیت است و در بین این خلوه و نیست
که اگر دست را از نزدیک بر نهد یعنی مفصل کف و ساعد یعنی با و فمادقت که دستش را بریده است
و این احکام در آن جاریست و اگر از مرفق بر نهد خلوه است یعنی گفته اند باز همان دیت دست است
و چیزی را و نه بیشتر و بعضی گفته اند دیت دست می دهد و دیشواری را و نه ساعد
که ما بین مرفق و زنه است و بعضی گفته اند و دیت دست می دهد یکی برای دست تا زنه و یکی برای
زنه تا مرفق و بعضی گفته اند که قول اخیر ضعیف است و قول ثالث اول احوط است و قول ثانی خالی
از فوقی نیست و هر چنان که دستش را از دوش بر نهد سه قول در آن هست و بنا بر قول اخیر
میدیت خواهد بود و اگر بعد از آنکه دستش را از زنه بر نهد یا بشکند و یکی از مرفق بر نهد بعضی بگویند
تا بر شده اند و بعضی بدیت دست و اگر دیکوی از دوش بر نهد یا از این دو قول هست و اگر بعد از
زنه و یکی از دوش بر نهد یا از این دو قول هر هست و اگر بعد از زنه و یکی از دوش بر نهد احتمال
و دیت دست و احتمال او ش هست و احتمال او ش و هر ظاهر تر است و اگر کسی در زنه بدیت

در کف داشته باشد یا در زنه مرفق باشد پس بکدیت دست می دهد و اگر اصل و برای زیاد بعضی
گفته اند ثلث دیت اصلی می دهد و بعضی با دیش تا بر شده اند **مبحث سیزدهم** در دیت انگشتان
و خلوه و نیست و را که در مجموع انگشتان دست بکدیت آن شخص است و در جمیع انگشتان یا باین بکدیت تمام است
اما در قسمت دیت بر انگشتان خلوه است بعضی گفته اند دیت جمیع انگشتان مساویند و در هر یک
دیت او است و بعضی گفته اند در اینجا که انگشت میوه است ثلث دیت است و دیت دیگر
بر چهار انگشت مساوی قسم میشود و مواش کتاب طریف و قول اول اشهر است و دیت انگشت را
ثلث دیت انگشت اصلی است و کسی که انگشتی را بشکند و دیت آن انگشت را می دهد و اگر
انگشت شل را قطع کند ثلث دیت انگشت می دهد و دیت هر انگشتی بوسه مفصل آن قسم میشود
و دیت بود و مفصل آن قسمت میشود با قسمی که مفصل دوم انگشتان را غیر بعام و دیت دیت
انگشت را می دهد و اگر مفصل اول را باین دیت انگشت را می دهد و در اینجا ضعیف است
که در هر یک از اینها دیت و با که قطع کند اگر نزدیک با سیاه بود و دینار می دهد و اگر سفید
بود یعنی نزدیک دینار می دهد و در دیت هیچی دارد شده است که در فاضل نیوینا است و ماکول
بر آنکه سفید بود و دیت **مبحث چهاردهم** در دیت پست است پست اگر بشکند و با صلوح نباید
با سیاه و غیر بماند تا نشکند فشت تمام دیت می دهد و اگر با صلوح بماند و بعضی ثلث
دیت می دهد و در دیت طریف و او شده است که اگر با صلوح بماند سددینار می دهد
و اول اشهر است و اگر فشت بشکند و باهای بآن سبب شل شود بکدیت دیت می دهد و
دیت دیت برای باها می دهد و شیخ طوسی گفته است که اگر فشت را بشکند و بآن سبب
و ده دقت بر عارض شود و دیت می دهد و اگر مفرح است که در میان نظر است
قطع شود تمام دیت باید داد **مبحث پانزدهم** در پستانهای رفت هر دو اگر بریده شود تمام

دبت زن لازم میشود و در هر يك نصف دبت و اگر تا مرد پستان را قطع کند بعضی گفته اند آن
هم حکم پستان دارد و بعضی باریش قایل شده اند و اگر سر پستانهای مرد را قطع کند بعضی گفته اند
در هر دو مجموع دبت مرد است و در هر يك نصف دبت و بعضی موافق روایت طایف در هر دو
يك دبت قایل شده اند که صد بیست و پنج دنیا راست و روایت احتمالا دارد که در هر يك آن
مقدار بوده باشد و بعضی باریش قایل شده اند **مبحث نهم** در قطع خشفه یا پنج ذکر نام
دبت مرد لازم میشود خواه جوان باشد خواه پیر خواه طفل و خواه خشفه دارد خواه
گشیده و اگر بعضی از خشفه را ببرد نسبت کل خشفه دبت میکند و اگر يك كس خشفه را ببرد
و بکوی بانی ذکر را ببرد دبت لازم میشود و بویا فاشش و در ذکر عین ثلث دبت است
و در بعضی باین نسبت **مبحث دهم** در بریدن و در خشفه تمام دبت است و در هر يك
شش و در روایات متفرع وارد شده است که در خشفه چپ و در خشفه
ثلاث دبت است و در خشفه راست يك دبت زیرا که فرزند از خشفه چپ بهر سبب جمعی
از آنها باین قایل شده اند و نهایت قوت دارد و این چندیه قایل شده است که در خشفه
راست نصف دبت است و در خشفه چپ تمام دبت و نصفه کافی موافقتی با یکدیگر و مطلب آن
اینکه و اگر جنابیتی زنند که حق مهر ساند و پوست خشفهها بوزن شود چهار صد دنیا
میدهد که در حسن دبت باشد و اگر چنین شود که باها را گشاید و گذارد و قادر بر راه رفتن
نباشد مگر بدشواری هشت صد دنیا میدهد که چهار خشفه دبت باشد و در کتاب طایف
چنین وارد شده و اکثر علماء و علما کرده اند **مبحث یازدهم** اگر شفرین زن را که بجهای خشفه
باشد ببرد تمام دبت میدهد و اگر یکطرف را ببرد نصف دبت میدهد و اگر پشت زهاش را
ببرد ارش میدهد و اگر کسی خنجر یا که زن او باشد پیش از زهر سالو طلی کند و انضا شود

یعنی

یعنی سالو بولد و عاقل حیضا و یکی شود میداند که مهر را ببرد و دبت هر یک صد و بیست
حرام است و میداند که تا آن زن نه است نفقه او را بدهد و اگر تا آنکه خود ببرد و اگر بعد از آن
سالو زن خود را طلی کند و انضا شود دبت ببرد نیست اما مهر نفقه ببرد لازم است و اگر
زنی نباشد و زنا کند و انضا کند اگر آگاه کرده است او را مهر المثل و دبت لازم است او را و اگر
برضای زن بوده است مهر ماضی میشود و بعضی گفته اند که او را دبت بکارت باین ساقط است و اگر
با نکست بکارت و خنجر یا ببرد که بولاش پاره شود و بولد و انوا کند که هلاکت اکثر گفته اند که آن
دبت میدهد و بعضی ثلث دبت گفته اند و در روایتی مهر المثل باین وارد شده است و بعضی گفته اند
هر دبت میدهد و مهر مهر المثل **مبحث نوزدهم** در دبت الیهین است یعنی در طرف نشکانه
در هر دو یک دبت است و در هر يك نصف دبت است و از زن دبت زشت و در هر يك نصف دبت
ثلث موافق مشهور با و کلام بعضی ظاهر میشود که مراد ببردن گوشتهای برآمده است که چون
ایستد بلندتر از آنها است و بعضی گفته اند که مراد شکستن استخوانی از آنها است **مبحث**
بیستم در دبت باها و قدما است و در هر يك نصف دبت و در شکستن از بیضیت که در صفتها
گفت و خلاف نیز در اینجا جاریست و دبت هر یک بوسه بید شکستان بالقوه نیست میشود
و دبت ابهام بود و بند انگشت و در هر يك از ساقها و از آنها نصف دبت است و در مویان آن
دبت و همچنین در هر دو را تمام دبت است و بعضی در ساق و زان باریش قایل شده اند و اگر
پارا از زان ببرد بعضی گفته اند همان دبت با است و دیگر بعضی ببرد لازم نیست و بعضی گفته اند که
دبت با باریش ساق میدهد و بعضی ببرد دبت قایل شده اند و همچنین خلاف است اگر ببرد
ببرد و اگر باریش را شکند و ثلث دبت پامید دهد و در روایتی وارد شده است که اگر باها را شکند
کند تمام دبت میدهد و اگر کسی از زهر سالو طلی کند و انضا شود

شده است که اگر کسی استخوان عقب در بر که منقسم می‌گردد بشکند که غایب از ضبط نخواهد کرد تمام
مبدل شد و در روایت دیگر دارد شده است که اگر چیزی در مابین خضبین و در برش بزند که بولد
ضبط نخواهد کرد و این تمام دیت بد هدر و بر و روایت جمعی از علماء و عمل کرده اند **مبحث بیست و نهم**
در روایتی وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین شخصی با بر شکم شخصی افتاد و باید
که غایب از آن حضرت فرمود که او را بجزاین کند یا ثلث دیت بر عیال او بدهد و جمیع علماء با این
عمل کرده اند و بعضی باورش تا بل شده اند **مبحث بیست و نهم** و رکنا و نظایر آن وارد شده است که
کسی که در آنهای کسی را بشکند اگر در آنجا نیست که می‌تواند بکشد است برای هر دو ده و می‌توانست و اکثر
علمای حین فقهیه اند که برای مدتی آنهای که معادل دست دیت اول بدهد و آنچه در بجهل است
و هم را یعنی بسیار و بعد است بلکه کاهش موافق شش و نه یعنی آنست که در آنهای پایی که
مخاری در واقع شده خواه از پیش برش خواه از بجهل خواه از جانب راست و خواه از جانب چپ بیست
و پنج دینار است و آنچه بالا نواست بجا نیاورد هاده وینا راست **مبحث بیست و نهم** اگر آنها
رضوان الله علیه هر کس که شکست از استخوان هر عضوی خمس دیت انقضی است یعنی پنج دیت و اگر
با صلاح آید بدون کی و عیبی دیتش چهار خمس دیت شکست از انقضی است و در موضع هر عضوی
یعنی جریعتی که استخوان نمایان شود چهار دیت شکست از انقضی است و در کوبیده شدن هر عضوی
که استخوان نمایان نشود ثلث انقضی است و اگر با صلاح آید یکی و عیبی دیتش چهار خمس دیت جلشد
است و این احکام را از کتاب طریف اخذ کرده اند و در آن کتاب تفصیلا احکام هر عضو مذکور است
و بعضی این قواعد موافق است و بعضی مخالف بعضی از تفصیلا در بعضی شرح کتب حدیث تحقیق
تفصیلا این احکام کرده و این دساتر کجایان ذکر آنها ندارند و در آن کتاب مذکور است که اگر کسی
یک طرف چپش را بکشد و با صلاح آید بجهل و بنا بر می‌دهد و در هر طرف هشتاد و بنا

و جمیع از علماء عمل کرده اند و بعضی باورش تا بل شده اند **فصل چهارم** در بیان دیت جناب بر مخرج است
که پسند فعل و قوت از تو تو اگر حق تعالی در اینها از هر فرغ مرده صلح با تا فانی شود و در آن چند مطلب است
مطلب اول بر طرف شدن دیت است که اگر با کلیه تا بل شود تمام دیت انقضی لازم میشود و اگر با یک
ایم کم شود از دیت لازم میشود و اکثر گفته اند که در دیت مخرج حکم شمع است که از آن نار و ملو حظه را
که در دیت از آن نار و ملو در عین او بر سر رسیده و باین نسبت انجم دیت حکم کند و بعضی گفته اند که مخرج
میکنند مثل آنکه بگویند در عین او شعله شود و بگویند در عین او شعله شود و بگویند در عین او شعله شود
ثلث دیت باید داد و معلوم است که این غیبه است و قاعده کلیه از اینها ظاهر میشود جدا باشد که هر
احد از اینها باید باشد اما نسبت بسایق شعور و غیرش که شده است و اگر بگوید بر سرش زد که در عین
در برش بر سرش رسد و عقلش نیز تا بل شود اکثر گفته اند که دیت جراحت دارد دیت بر طرف شده
جدا میکنند و بعضی گفته اند که اگر هر دو یکفرت واقع شده است که بر دیتش داخل میشود مثل آنکه بگویند
بر سرش زد که هر دو جراحت شد و هر دو نه شد بکد دیت میکنند و دیت جراحت جدا میکنند و اگر بگویند
بر سرش زد و دستش را شکست و بعد از آن بر سرش زد و دیوانه نشد دیت هر دو را یکبارند و این
مضمون روایت صحیح و وارد شده است و در آن روایت مذکور است که یکسال است و میکنند اگر در عین
ساله او را بر عین میکنند و اگر زنده ماند و جوشش بر طرف شد دیت میکنند و بر عین او اگر زنده
تا بل شده اند و اگر بعد از دیت که زنده ماند شود اکثر گفته اند دیت را پس میکنند و بعضی میکنند
از دیت میکنند و باقی را پس میکنند و بعضی گفته اند که اگر اهل حشر نکیند که بجهل دیت نباید بکشد
آید و بر خلاف عادت با صلاح آید بخشش است از حق تعالی دیت را میکنند **مطلب دوم** درابطا
شدن دیت کوشش است اگر از هر دو کوشش شدن با کلیه بر طرف شود تمام دیت لازم میشود و اگر کوشش
دهند از اهل حشر که دیگر عود نمیکند دیت فرار میکنند و در حدیث صحیح وارد شده است که یکسال

انقطاع میکنند اگر ثابت کرده نگذرد یا کند یا گوید که عیناً هم گویاست میگوید انقطاع میکنند
او را در هنگام سداها می شود بداند و هرگاه غلط او صدای غلطی کند و در کتاب طریف
مذکور است که در جواب صدای غلطی بر او میزنند او میدارد شد و دروغ میگوید و او با بیافا معلوم شد
بنسب امتیاز است میکنند بر بیجا قسم بنابر کقول و بر شش قسم بنابر قول و بگوید که اینها ^{میشود} ^{میشود}
که با امتحان باز نسامه هست اگر دعوی کند که شنوای یک گوش بر طرف شده است بعد از امتحان
و نسامه نصف است خواهد بود و اگر دعوی کند که شنیدن یک گوش کم شده است بنابر گوش
دیگر امتحان میکنند چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که گوش مجبوش را حکم میدهند و
گوش صحیح را باز میگردانند و رنگی را در برابر بر می آورند حرکت میدهند و میگویند که شنوای ناچای
که میگوید می شنوم ان موضع را نشان میکنند پس او پشت سرش میزند و تکیه میگوید می شنوم نشان
میکند و هم چنین از جانب راست و چپ او میگویند است فهم معلوم میشود که راست میگوید
و بعد از آن گوش صحیح را حکم میدهند و گوش مجبوس را می کشانند و از چهار طرف باز امتحان میکنند
اگر مواضع است و گوش از گوش صحیح است تفاوت را نسبت به مجموع ملاحظه میکنند که چند یک است و با آن
از دیت یک گوش میگویند و در روایت طریف با امتحان نسامه میزنند و او شده است و این افوی میزنند
زیرا که گاه باشد که گوشها پیشتر از جای متان تفاوت داشته باشد و باید که این امتحان را
در وقتی بکنند که با دنا شده و هوا معتدل باشد زیرا که در روز باد شدید از جای خود جابجا میشوند
و اگر گوش کسی را بپزند و شنوای بر طرف نشود و دیت لازم میشود و گوش و یکدیت در دیت
گوش **مطلب سیم** در بر طرف شدن بینای دیدها است که بینای هر دو چشم بر طرف شده
تمام دیت آن شخص لازم میباشد و اگر از یک چشم بر طرف شده باشد نصف دیت و نسامه بر طرف
عادل از اجزاء دو حادث ثابت میشود و دیت یکفهر یکم و دوزن نیز ثابت میشود و اگر در وقت گفته

که اصل

که اصل خبر است اگر گویند که او دیگر نمی دهد و با او بند که ممکن است که بدیدند اما مدتی معلوم
نیست دیت میگویند و اگر مدتی تعیین کنند برای بر کشتن انقطاع و انقطاع میکنند اگر بر کشتن دیت
میگویند و الا او را میگویند و در حدیث معتبره وارد شده است که یکسال انقطاع میکنند و بعد از آن یک
سال اگر بر کشتن دیت میگویند و اگر بعد از آن برگردد دیت را پس میگویند و اگر در دیده اش علقه
ظاهر نباشد و دعوی کند که نمی بینم بقسا بر طرف می شود و گفته شد و در روایت دیگر حضرت امیر ^{میشود}
فرمود که در دیت این کتاب او را باز میگردانند اگر چشمش باز ماند و بر هر غیره راست میگوید که
دعوی کند که بینای یک دیدن چنانکه شده است امتحان میکنند چنانچه در احادیث معتبره
شده است که دیده معلوم نشد می بیند ندیده میگویند و با آن میگردانند و غیره میزنند با شش مرتبه
بدست میگویند و در هر مرتبه ناچای که میگوید بی فهم آن موضع را نشان میکنند از چهار طرف
چنین میکنند اگر مواضع یکدیگر است راست گفته است و اگر مخالف است میگویند و دروغ گفته است
و بار دیگر امتحان میکنند تا مواضع آید پس چشم صحیح را می بیند و چشم عیور را می کشانند و با آن
چهار طرف امتحان میکنند اگر مواضع آید دیت را بعد از تفاوت مسافت میگویند مثلاً اگر که نصف
مسافت تفاوت کرده است نصف دیت یک چشم را که بر دیت او است میگویند و در دیت
ظریف با این امتحان نسامه میزنند و او شده است که نسبت میکنند بر شش قسم اگر نصف گفته شد
سه قسم میدهند و اگر یک گفت که شده و چشم میدهند و هر چند باین نسبت و این افوی را وسط
است چنانچه پیشتر گفته شد و صاحب جامع نیز ناچار شده اند و اگر دعوی نفی هر دو در یکدیت
نظریه همه متان را بخوبی که گذشت امتحان میکنند و در اینجا اکثر شفا نسامه را هم کرده اند و
امتحان دیت و در نیمه هم را و هر ای همان میکنند و در و زایل و نیزین ناها را که اوقات و
جها مختلف میشوند و اگر دیده کسی را بکنند و دعوی کند که چشمش کور بود و چو می بیند دیت آن

که بد چشم بر دشمن بود بعضی گفته اند قسم بر جنایت کنند است و بعضی گفته اند که بر چشم کشند شده است **مطلب چهارم** در بوی طرف شدن قوت شامه است و در آن نیز نام دیت است و اگر کشند که شامه بر طرف شده است و معلوم نباشد با حصول لوف بقدر این اشافش بقضا و مقسط و در روایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که گفتند که هر چه را آتش میزند و نزدیک و دماغش میآید اگر سر را پس بر بوی آب از بدنه اش میآید و ریخ میگویند و آنرا صد پیش بکنند و این اگر شامه ختم شود بر جناحه اگر گفته اند شامه را حوله باشد و اگر دعوای کشند که شامه اش که شده است و شامه بر جسد تن باشد ظاهر است که بقضا مرثیت شود و نقد بواسطه انسب بکلی شامه حوله را حکم شرع کرده اند و حوله اصل است و اگر بدنی را بر بوی و شامه اش نیز بوی طرف شود بعد از نبوت و دیت لازم میشود **مطلب پنجم** در بوی طرف شدن و آنکه است و اگر گفته اند که تمام دیت ثابت میشود و نبوتش بقضا مرثیت و هم چنین نقصش بقضا مرثیت میشود و نقد بر زباد و کشتن نسبت بکلی منوط بر ای حکم شرع است **مطلب ششم** اگر صد بوی طرف شود که مطلق بختش مسموم نشود گفته اند دیت لازم میشود و اگر حرکت زبان نیز بوی طرف شود و دیت ایشان میشود و اگر کاری بکنند که طعام را مطلقا نتوانند خایید گفته اند که دیت لازم میشود **مطلب هفتم** اگر جنایت باعث آن شود که جماع نتواند کرد با در وقت جماع اگر از آن نشود دیت لازم است و همچنین گفته اند که اگر فرزند بجهت رسا بدنی بوی طرف نشود دیت لازم میشود **مطلب هشتم** اگر جنایتی زنده که راه نتواند رفت دیت لازم میشود اگر جماع نیز بوی طرف شود و دیت لازم است **مطلب نهم** اگر لوفت جماع بوی طرف شود که جماع کشند اگر نباید با طعام خورد و لذت نباید در هر یک بعضی دیت گفته اند بعضی او را **مطلب دهم** اگر نقیض گفته اند که اگر کسی بیاقت بر کسی بریزد که جنین را بسبب ایوب شود بوی طرف بول از دستش

آید بر دیت کامل لازم است و در روایتی وارد شده است که اگر ناشیب با نا آخر روایت مصلحت آید نام دیت لازم میشود و اگر ناظر آید و دیت و اگر نایم چاشت آید دیت و بعضی روایت روایت علوی کرده اند **مطلب یازدهم** در حدیث صحیح وارد شده است که اگر کسی بر شکم زغ بزند که حیضش بر طرف نشود اگر تا یک ساله نکند تمام دیت بر او میسر دهد **مطلب دوازدهم** اگر کسی از جنین زن که شیرش بر طرف شود اگر گفته اند که اگر شیر میدهد و بعضی احتمال زاده اند بدانکه نصایب و جنایت بومنافع ممکن نیست چه احتمال زیادتی و نقصان و در نفیوت آنها در وقت مقام میسر شد و گفته است خدا تعالی و آن عاقبت فغانیو استیلا ما عوینتم به یعنی اگر او را ده نقد بید مجازاتی نماید پس نقد بکشد بماند چیزی که نقد بیکسره شدید بان مکر و دروغ بیانی که حقه بانی باشد و بیانی را بلا شود و عمل روایت مذکور چنانچه گذشت نایم پس و در این صورت اخذ دیت است از مال حافی و در دیت و شبه عمد و از عاقله در خطا **مطلب سیزدهم** در جراحتهای سر و روایت و توابع آنهاست و اولها را اشجاج بکشد بپوشی گویند که جمع نجه نفع شین است که جراحت مخصوص و در روایت گویند و سایر جراحت را جرح مطلق گویند و اشجاج هفت قسم است **اول** حارصه است بجاء و را و صادمه و دیت چنانچه در کتاب نمایا است و آن جراحت شکافتن پوست شکافتن کتی و دیت یکشتن است و محقق شیخ علی در حاشیه شرح نفعی گویند که مراد از شق و شش جراحت است پس از هلاک شدن شلاق و شش است که ده اشرفی باشد **دوم** و امیه است و آن جراحتی است که اندکی در گوشت فرو رود و خون در آن دوشتن است و دیت اششاق **سیم** شلاق سحر است که در گوشت بسیار فرو رود و برسد به پوده که بوی روی استخوان است و در سر شش است یا سخی شقی شلاق و انوا با ضربه نیز گویند و این بنا بر اشهر است و بعضی گفته اند که با ضربه مغز یا استخوان است پس با ضربه و امیه بعضی باقی است و هر دو قلی متفقند بر اینکه

چهار لفظ موسوع و کسوف می باشد و یکی را دشت با دیگری واجه می کنند باین جهت در روایت
منصور که هر چند نام است از حضرت صادق علیه السلام که در چهار وجه و آن چهار است یعنی شکانی بود
و در آن چهار است گفته است در کتاب صحیح و آن از شکانی نیز در انصاف است از مردم یعنی شامل
مذکور و مؤلف است و در باطنه و در بیرون است و در روایت از او که در این باب می باشد است و
باطنه و بیرون در جمله وجه که بیرون و روایت از او که دلالت تولد اول و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی
است و احتمال دارد که در این سخن آن غم ظاهر شود و آن نادر است و احتمال دارد که در اصل انواع
بسیار این باشد که بسیار نادر است که شکانی بیرون بیرون خون باشد و در بیرون
و یکی دشت **چهارم** صحیفاتی است که بر این پایه و اسکان هم و آن جزئی است که رسید
بسیار و آن بوده نادر است که در روایت است و آنرا شکانی و در آن چهار است با
اشرفی مثلاً **پنجم** موصوفه است بضم هم و که در این پایه و آن جزئی است که
بوده و در این و باستان و سیاه و کاشف از غیب است یعنی سینه و آن در آن است
با پنجاه اشرفی مثلاً **ششم** همان است و آن شکانی است و آن جزئی است که گوشت
شکانی نشود و خون نیاید و در آن ده شکانی است با صد اشرفی مثلاً و در این قسم اولی و ثانی
است اگر عیب باشد و در این چهار وجه و بیرون است و در بیرون و در بیرون و در بیرون و در بیرون
عمد خطا نیست که در دیت تصور می شود که شکانی است که استخوان و از اجزای
حرکت داده باشد و در این نیز قصاص نیست هر چند عیب باشد و در این موانع مشهور بآن
شکانی است یا صد پنجاه اشرفی مثلاً و بعضی بیست شکانی گفته اند یا دویست مثلاً
هفتم ماهوم است و آن در این است که با آن دماغ بکشد و اگر رسیده باشد یعنی بوده که در
در میان است اما پاره شکافه شده باشد و در آن ناکه دیت است و در بعضی از آن

و کلام اکثر فقهاء که سی و سه شتر را و شده است با وجود آنکه ناکه دیت سی و سه شتر و بعضی می باشد
هکذا پس با ناکه بر سبیل چنین است با لفظ ناکه بعد از سی و سه شتر و در آن آمده است
و آنرا پس آن ناکه است که در خطی بیست یک که در طایفه و در میان است و این نیز در باب
بسیار بعد است و این سبب اکثر علما ذکر کرده اند و در آن ناکه و در آن ناکه و در آن ناکه
کذا و ناکه ای ماهوم و می دهد و در آن ناکه و در آن ناکه و در آن ناکه و در آن ناکه
قصص می باشد چون محل خط ناکه **نهم** در اقا حکام شجاع است و در آن چند مسئله است **اول**
نیز نیت در شجاع و در بزرگ و کوچک و بقیه صادق علیه السلام و اگر در دعای سر نهادن حرکت می شود
نیز از برای هر یک پنج شتر باید بدهد و اگر همان شخص میان آن دونا را بدو که بیکدیگر متصل شوند
گفته اند یک موصوفه میشود و بعضی گفته اند بآن ناکه شتر می دهد حکم سه موصوفه دارد و آن ناکه و او را که
دیگری این دو موصوفه را یکدیگر متصل کند غلظت نیت بآنکه و در دیت موصوفه بآنکه لازم است و در دیت موصوفه
و ثانی **دوم** آنکه اگر یک حرکت موصوفه بوند که بعضی آن بوسه ران شود و بعضی بر پشانی مشهور است که
حکم یک موصوفه دارد و پنج شتر کافی است **سیم** آن جزئی است که در سر می گذارند و در آن ناکه و در آن ناکه
شود همان مقدار را نیت دیت آن موصوفه حساب میکنند مثلاً آنکه موصوفه که در سر ران شود پنج شتر میشود
و در دیت مساوی گوشت است زیرا که یک شتر است آن حیوان باقی نماند و دیت کل آن هر که آمد
شتر پنج شتر نیت بآن نصف شتر است یعنی بیست و یک پس اگر موصوفه در یک دست ران شود و دیت
یک شتر نصف دیت اضافت پس نصف شتر آن که نصف شتر باشد که در دیت و نیم است و آن خواهد بود
چنین گفته اند اکثر فقهاء از کتب بقراین بعضی مفاصل دیگر ظاهر میشود **چهارم** ظاهر حکم نیت است که
این دیتها که شتر ران شده است اگر دیت را از اجناس دیگر دهند همان نیت می دهند مثلاً اگر در
جای کرده شتر وارد شده است ده شتر نیت بعد شتر ده دیت است پس اگر از طوطی دهند هفتاد

بهر سه حرفت و هر دو که عشر نطقه زیاده میشود که بیت و دو و بنا میشود و اگر دو قطع بهر سه بیت
چهار و بنا میشود اگر سه قطع بهر سه بیت و شش و بنا میشود و اگر چهار قطع بهر سه بیت و شش
و بنا میشود و اگر پنج قطع بهر سه بیت و بنا میشود بهر پنج بیت و بنا میشود و بنا میشود و بنا میشود
و بنا است و بعد از علقه اگر یک بیت و اگر شش و اگر نه و بنا میشود و بنا میشود و بنا میشود و بنا
زیاده میشود و بنا میشود و بیت آن شصت و بنا است تا اگر کوفی مانند استخوان و اگر نه و بنا
و بنا میشود و بنا میشود و اگر شش و اگر نه و بنا است و بنا است و بنا است و بنا است و بنا است
میرود و چون پنج ماه شد و در آن میبرد و شش و اگر نه و بنا است و بنا است و بنا است و بنا است
کتاب سما و عالم جارا و بیانی شد **چهارم** اگر بی را بکشند و در شکم او فریاد باشد و او هم کشند
و ندانند که چه بود است یا زانو و شهور میان علمای افاضی احوال و معتبر است که بیت زن را میزند
و از برای طوطی نصف و بیت مرغ و نصف و بیت زلف میزد و بعضی گفته اند که بیت زن را با هم ببرد
ایست و بیت پس و اگر با هم و خنجر و آید و بیت خنجر میزد **پنجم** اگر کسی زنا آواز داشته باشد و بدو
و نصف و در وقت جماع غنی را بزند که در پیرون فرج بوزد و بعضی گفته اند واجب است که ده اشرفی
و بیت نطقه را بدو دهد و اگر حمل بر استیجاب کرده اند **ششم** اگر کسی جنابتی ببرد و طوطی زنده ببقند
بعد از آن کسی را بکشد گفته اند که اگر حیوانات مستغرق داشته که مدتی تعیش نمایند و تا از دم است
و بر او بیت نیست اما حاکم شرع او را نفی میکند و اگر حیوانات مستغرق نداشته و در کار مدتی بوده و بیت
بر او است و درم و آن نیز میبکشد و اگر حالش معلوم نباشد بعد از آن آواز که زنده بوده یا مرده و او ستر را
بریده باشد و خاص ساقط میشود و بیت بر سر بدن سر حیت را بدو دهد چنانچه مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی **هفتم** و بیت جراحها که بر جنین واقع شود و قبل از آنکه او صاحب میبکشد پس اگر چه
پوشک زن زنده و مدتی از طوطی ساقط شود اگر زنده بود و بیت زن و بیت جنین هر دو را بدو دهد و اگر زنده

جنین که جنین و بنا است میبدهد و اگر او را دست ببقند و بیت جنین را بدو دهد و بیت دست معلقه
و اگر زنده ببقند و بیت انسان کامل میبدهد و بیت دست مساقط میشود و اگر زنده باشد و بیت
دست راست را بدو دهد **هفتم** اگر کسی سر حیت مسلمان ازادی را قطع کند حکم جنین دارد و بیت او
و بنا است و این و بیت حار و بیت حیت بلکه هر یک میکنند در پنج و چون بر جنین و صفتان برای حیت و
خلو است که اگر فرض داشته باشد واجب است که فرض اشرا بدو دهد از این و بیت با او اگر گفته اند میخواند و او
بعضی گفته اند که در حیات اما مسلمانان میبکشد این باب برده را با او شده اند که اگر حیات او را
او داشته و بعد از آن وقت مراد برده با او کرده که اگر زنده میبود و با او جنایت میبرد و بیت انسان میبدهد که
این را او ندانسته باشد و بنا بدو دهد گفته اند که اگر جنین که بود و قطع شود و بیت و بنا حساب
میکنند پس آنکه اگر یک کشتن یا بهر و بنا بدو دهد و اگر موی در سرش بکشد یا او را بدو دهد چه
پنج شش و نصف شش است و هم جنین جنین و بنا و نصف عشر هزار درم است و هم جنین است باقی
و اگر گفته اند مرد و زن و صغیر و کبیر در حکم تفاوت ندارد و اگر سر غلوی یا بدو عشر تیر و درم بدو
و اگر مردی را بدو و بعضی گفته اند عشر تیر و درم بدو و بعضی گفته اند که بیت نواز و وحالی و توفی
بیت و اگر جنایت خطا واقع شود خلوت است که بیت در حال اوست یا بعد از آن است و بعضی از متاخرین جنین
را داده اند که در اصول بیت نباشد و خطا چنانچه ظاهر بیت حسین بن خالد است که از حضرت امام رضا
پرسید که اگر شخصی برای مدتی کودکی بکشد که او را در آن غسل دهند پس سرش بکشد و آید و میوان دستش
ببقند و بر شکم حیت آید و شکاف شود چه جنین بر او لازم است فرمود که هرگاه جنین باشد خطا میبدهد
بود و گفته اند که اگر در وقت با او و ماهی در پی و زرع داشتی یا شصت مسکین را اطعام دادی
و هر مسکینی صد مد که بفرستی یا بنا بر بعضی از فقدها برات یک چهار دانگ من گفته اند نیز باشد که شش
صد مثقال سیرفی باشد که صد و پنجاه مثقال سیرفی باشد و در حدیثی وارد شده است که بویون سر

مرده بدین است از بیدن سر زنده و در بدین و بیکر بوسیدن و حضرت صادق علیه السلام که استخوان در دهان
 بشکند و نه بد که هر چه نفس بعد از مردن زیاد از حرجت است در زندک **فصل هشتم** در بیان عاقل
 که دیت خطا بود از آن است و احکام آن و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در بیان عاقل است
 و آن مستحق است از عقل که شستن از عقل البیاد عقل است یعنی بای عقل و عقلا کوه و بود اصولیت
 شستن و تا تو و نیک دیت بعد از شستن عاقل میگوید و نه از عقل و نیت کوه شد بعد از آن عقل
 نفع و کا و کو سفند و غیر آنها و گفته شده است که ناصیه شده است باین چه بیند آن زبان و لی
 مقول و با شستن از عقل است که یعنی شستن است چه عشرت منع میگوید تا نوازش عشرت و جاهلیت بعد
 آن منع کوه شد از او و اسلام بلا و عاقل جماعتی میباشد که عقل عقلی معنی دیت در عقل عقل خطا
 ایشان کسافان که نوبت با نوازش عقل از طرف بد عقل بود و عاقل و اولاد ایشان هر چند در آن سا
 در حال چون در باب عقل و جاهلیت نصب بسیار میگوید اند و در وضو ایشان و نیت و عشرت تا نوازش عاقل
 شایع و باب عقل خطا که تا نوازش آن تقصیری نیست معزم و نه بوده است که بر آنجا است که کند که
 باعث نیت عاقل ایشان بشود و هم کار و بر نوازش آن شود و حرجی تقصیری نداشته و احتمال دارد که ایشان
 مانع عقل خطا باشند و کتبهای جناب و معتمد علی و در هر یک حساب است که عقل اکثر خلق از او را که آنها
 تا مر است و مشهور و غیره علماء است که عاقل عصبه اند که فرایب ایشان نسبت بقا تو از جانب پدر یا از جانب
 پدر و مادر باشند از جانب مادر تنها چنانچه گذشته و با عقل عاقل و عاقل چهار طایفه اند **اول**
 فرزندان صاحب جناب **دوم** کسی که او را از او کوه باشد **سیم** کسی که ضامن حرجی او یعنی جناب او
 شده باشد از او که متعارف بوده است که و کسی که وافی نداشته اند یا یکدیگر قرار میگوید اند که هر ایت
 جناب طایف یکدیگر دیت از او بدهد و هر یک که پیش میبرد و یکی و او را مانند چنین کسی گویند
 خطای یکدیگر ضامن حرجی دیت او را میدهد **چهارم** امام و خان که که اگر هیچ یک از آنها نباشند امام

دیت او را میدهد و اگر نبود با عدم آثار و بیوات او نیز از امام است و در آثار و بیوات که
 چه جامعند و مشهور است که کشت و رشت که پدر و جد پدری و اولاد و کوه و عصبه و اخلاص باشد و اکثر
 مشایخین تا باینکه باشند و بعضی گفته اند که هر که از دیت تا طرا کشته شود بیوات میرد عاقل است
 و این قول ضعیف است و بعضی گفته اند که عصبه و عاقل آنها باینکه مستحق میراث تا طرا از او تا نوازش
 که در قرآن برای ایشان حصه از میراث مقرر نشده مانند پدر و مادر و غیره و اگر آنها با باشند سایر
 تا نوازش دهند و در قرآن باین خواه از جانب پدر و خویش باشند و خواه از جانب مادر و اگر آنها با باشند
 بعضی از هر دو منفی باشند و نیت دیت را بر وضو ایشان بدی منت میگذارد و نیت را بر وضو ایشان مادر میگذارد
 شده اند و این قول بر این که سلمه بن که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده و اگر آن دیت را صاحب میباشند
 و مشایخ است بلکه اکثر فرزندان نداشته باشد دیت را از هشتبرهای او بگیرند و این مخالف مذهب شیعه است
 و موافق مذهب امام است لهذا اکثر باین روایت عمل کرده اند و مسئله در نهایت اشکال است و این احکام را از
 معبر این باب استنباط کردن معتبر است و مشهور است که مذکور شد و از بعضی روایات معتبر ظاهر میشود که
 عاقل و زنده و کوه را با عقل و عاقلند **دوم** در صفات عاقل است گفته اند شرط است که دگر باشند و زنده
 نباشد و شرط است که بالغ و عاقل باشند و بالغ و عاقل نباشند و شرط است که نفی و تا در برور
 باشند پس بر تقدیر است لازم نمیشود و نفی و تغییر بودن در تنبیه سال تمام میشود و وقت دادن میشود
 دارد **سیم** در تعداد و نیت که عاقل محلی میشود و جمیع علماء اعتقاد است که عاقل هر دیت خطای را
 عقل میشود خواه زیاد و خواه کم و جمیع گفته اند که تا بدیت منتهی نرسیده است که نصف عشرت است باشد جامع
 حرج میدهد و تقدیر دیت منتهی و زیاد و عاقل میدهد **چهارم** عاقل عاقل میشود و جمیع یکدیگر از عاقل
 بگیرند و قولی هست که جمیع میکنند و آن ضعیف است **پنجم** در بیان تقطیع دیت است بر عاقل و در آن
 چند مسئله است **اول** آنکه نیت که آیا تقدر معنی دارد که هر کس چند جواز کند یا نه یعنی گفته اند

از غنی به فقیر میگیرند که نصفه بنابر باشد و از فقیر یعنی کسی که در غنی و مالدار نکویند به فقر
که برعکس باشد و بر آنکه هر دو بنابر نیست و برعکس گفته اند که تدریجی بنابر بلکه حکم شرع
بجسب حواله آنجا است و بعد از ایشان هر قدر که مناسبند اندوخته میکنند **دوم** خلوص است و آنکه آنجا
در میان آنجا است و در حواله کردن به آن معنی گفته اند بر فقر نیست و در فقر نیست و در فقر نیست و اکثر
علمای نابول شده اند با آنکه نزد بخت تدریج مقدم دارند و اگر وفا کنند به و در فقر نیست و در فقر نیست و در فقر نیست
و احدی را بدین معنی و ذکر کرده اند و اوله بایشان اند و میکنند و بعد از ایشان به برادران و بنا بر فقر و دیگران
برادران میکنند و اگر وفا کنند از اولاد و کور ایشان میکنند پس از عموهای جد پس از اولاد و کور ایشان
و هر چه بنابر آنکه اقارب نسبت پدری تمام شوند و اگر با زبانی مانده است از او گرفته او میکنند و اگر
از او شده باشد آن تا نوبت یا جامع پس از خویشان پدری از او گرفته و تدریجی که سابق مذکور شد پس از او
گرفته از او گرفته پس خویشان پدری او پس از او گرفته از او گرفته پدر او پس از او گرفته او و در هر
اوپر مقدم است بر او و اگر نیکو و ناکند پدر تدریجی نمیکند و بعضی گفته اند خویشان بگد
عادی مقدمند بر خویشان پدری آنها و اکثر و بقیه تمام آنرا اعتبار نکند و در میان پدر و عمو
که عاقل و قریب عری باشد یا بجهل نکند از قبیل او باشند کافی نیست بلکه باید که مراتب حقیقی
داشته باشند و اگر آنها هم که مذکور شد و نابدیت نمکنند بعضی گفته اند که نابدیت با از امام
میگیرند و خلوص است که از حضرت از اولاد خود میدهد یا از بیت المال مسلمانان اکثر گفته اند که از مال
میدههد و تحقیق این مسئله بر صورت ندارد و بعضی گفته اند اگر عاقل و نیکو باشد با عاقل باشند از او
دیت مطلقا یا از بعضی از مال جنایت کنند میگیرند و الا از امام میگیرند و اکثر گفته اند مطلقا
جمع عیال میشود با عیال ایشان از امام میگیرند یا از بیت المال مسلمانان میگیرند **سیم** اگر عاقل و زیاد
از دیت باشند یعنی آنقدر که مذکور شد بنا بر فقری یا بجهل حکم شرع مصلی دانند بنا بر فقر و دیگر که تقصیر

کند و در عاقل زیاد از آن باشد یعنی گفته اند همان مقدار را بر هر چه توزیع میکنند و بعضی گفته اند
امام میباید که شرع بعضی را که مصلی میداند تعیین میکند که بدهند و اگر بعضی از عاقله غایب باشد
مشهور است که حصه آنها را بر او جبران قسمت نمیکند بلکه انتظار میکنند که آنها حاضر شوند یا بپایند
عجا که شرع کرده و آن بدست است از ایشان بگیرند **چهارم** چون سابقا مذکور شد که در فقر
خود و قریب و خواهر و برادر و عموها سه سال میگیرند گفته اند که ابتدا بی مدتی سه سال و در وقت
هر روز انقضی است و در بعضی که سرایت نکند به باشند از وقت جرحیت که در وقت که اگر جرحیت شد
که سرایت کند مثل آنکه آنکس فقیر را بویل و سرایت کند و جمیع کفشی را انداخت و بر فقریت و بر مجموع
که باید باید بدهد و خود و کس که ابتدای سال را از بجهت حساب میکنند بعضی گفته اند
از وقتی حساب میکنند که آنجا هستند و در هر روز و بعضی گفته اند از وقتی که گفت
افتاد حساب میکنند هر چند فقیر و غنی و در هر روز و اوله اشهر است **پنجم** از عاقل
سابقه در میان ثبوت جنایت بر عاقل معلوم شد که آن بعد کوه یا با فقر و عاقل ثابت میشود
و مشهور است که بقسام بر عاقل چیزی ثابت نمیشود بلکه دیت بر مال جانی لازم میشود و هر
خطای محض باشد و هم چنین اگر نابدیت کند پس خطای جانی آنرا که جنایت خطا دیت بر عاقل
لازم میشود نه بر عاقل و اگر تدریج را بر دیت صلح کنند بر عاقل چیزی لازم نمیشود و در تدریج اگر
قانون بگیرند و دیت را در شده که دیت از مال او میگیرند و اگر نداشته باشند از اقارب او میگیرند
الا قریب فلا قریب و بعضی از علماء با بجهت این روایت عمل کرده اند اکثر بخیر و اوله نابول شده اند بخیر
نای چنانچه سابقا مذکور شد و در تدریج عداوت بعضی نابول شده اند که اگر بگویند یا عمو و مال
نداشته باشند از اقارب او میگیرند و اگر آنها نباشند از بیت المال میدهند **ششم** اگر کسی
خود را بخطا نکند دیت بر عاقل نیست و بعضی از سیدان نابول شده اند که دیتش بر عاقل است

هفتم در حدیث صحیح وارد شده است که اهل ذمه یعنی کافرانی که جزیه بدهند عاقبت یک
دیگر نیستند و چنانچه که کنند خواه قتل باشد و خواه جراحت بلکه دیت و از مال اجابت کنند
میگیرند و اگر مال نداشته باشند امام ع می دهد دیت ایشان را زیرا که ایشان جزیه با ما
میدهند ما نیز عاقبتی که مقرر می باشد با قاتل خود دهیم و ایشان علاوه بر آن اما عید و هر یک از ایشان
که مسلمان نشود آزاد میشوند و علان باین روایت عمل کرده اند **هشتم** اگر پدر فرزندی خود را
بکشد دیت را بر او ران و دیگر میدهد و خود بهر از آن و از غیر آن نمیرد و اگر او را در دین بکشد
از امام ع خواهد بود و اگر فرزندی خود را بخیل یا بشب عید کشته باشد یعنی کشته اند و عطف امیر
نمیرد و بعضی گفته اند از دیت نمیرد و از غیر دیت میرد و اگر او را در دین بکشد و بنا بر آنکه
پدر بر او را در دین بکشد و دیت ساقط خواهد شد و اگر او را بکشد و بنا بر آنکه عطف امیر
و اگر کشته اند میگیرند **نهم** عاقبت دیت نصی جراحت ایشان را ضامن نیستند و چنانچه
علام کسی یا که بکشد یا بکشد از هر خطا یا جنایت حیوان خویش او را که بکشد یا بکشد یا جنایتی
که خویش او بر حیوان کسی یا مال کسی از روی خطا نمیزند **فصل نهم** در بیان کفارات
تو است و در قتل عمد کفاره جمع واجب است که یک بنده آزاد کند و در ماه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
مسکین را طعام بدهد هر یکی یکبار و در هر چه علی اختلاف بدهد و مدی را اگر صدقه بدهد که صدقه
بدهد تا هر چه است و اگر صدقه بدهد یا صدقه یا صدقه یا صدقه یا صدقه یا صدقه یا صدقه یا صدقه یا صدقه
است که این کفاره میشود اگر چه و چنانچه قتل شده باشد نه آمر یا سبب باشد و کفاره **فصل**
مسلمان ثابت میشود خواه مقنن و طفل باشد خواه بالغ و خواه دیوانه باشد و خواه عاقل
و خواه زن باشد خواه مرد و خواه مملوک و اقل باشد یا مملوک و بکوی باز و در شبهه است
که در کشتن کافر چند در اهرام باشد کفاره واجب میشود و اگر در قتل عمد او را بکشد یا عضو

کند

کند یا دیت بگیرند یا ثابت نشود و در نفسی اگر بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد
و اگر او را قتل کند اگر کشته اند که با بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد
از مال او استیفا نمایند و بعضی گفته اند هرگاه قتل عمد کفاره ساقط است و کفاره قتل شبهه
عمد و خطا کفاره مرتبه است اگر تا دیت نبده آنرا میکند و اگر در ماه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
و اگر از آن بقیه باقی است شصت مسکین را طعام میدهد و اگر مسلمان و مسلمان را در هر چه و در هر چه و در هر چه
کفاره بکشد بکان آنکه کافر است کفاره قتل خطا واجب است و قضا منقشه نیست اما در وجوب
دیت خلافت بعضی گفته اند که مطلقا دیت نیست و بعضی گفته اند اگر اسیر بوده است و در
کفاره دیت واجب است و اگر با اختیار خود میان ایشان رفته واجب نیست و حواشی است
که مطلقا دیت بدهند و بعضی گفته اند اگر در وقت جنگ کشته شود دیت از بیت المال بدهند
و اگر چند نفر شریک و قتل کسی باشند بهر یک کفاره تمام واجب است و اگر قتل یا دیوانه کسی را
بکشد خلافت است که کفاره بر او واجب است یا نه اگر کشته اند واجب است و عقی و اطعام را از مال
او بیرون بکشد و روزی با بلوغ و عقل خود بگیرد و اگر پیشتر بیرون گفته اند از مالش حرق نکند
میدهند و بعضی گفته اند که کفاره از ایشان ساقط است و اگر جنبی را که در هر چه است سقا
کند اگر در روز و در هر چه شده کفاره واجب است و الا فلا و احکام خصا کفاره در کتاب
کفارات ذکر شده است **فصل دهم** در احکام جنایات حیوانات و در آن چند بحث است
بحث اول در کشتن حیوانات حلاله اگر کشته شود حیوان حلاله کشته شود اگر چه بکشد یا بکشد
مالک اگر کشته اند که نفا و قیمت را نداده و کشته بوا لازم است و بعضی گفته اند که مالک
میتواند بکشد که این گفته را بر دار و قیمت حیوان زنده داده و اگر او را بکشد یا بکشد یا بکشد
که آن مبنی شود باید قیمت آنرا در وقت کشتن بدهد و اگر بعضی از اجزا باشد که از آنجا

منفع تران شد مانند چشم و صورت و کرم و بر آنجا از مالک است و بر آنجا از قیمت حیوان بیرون کند **بحث**
دوم در کشتن حیوان است که جلوه گوشت نباشد اما با نذکیه باشد مانند شیرو و بید و بیلک و بید
 اگر یکی از آنها را زنج که باز مشهور است که زنا و ت بیست کشته و زنده را میدهد و اگر یکی دیگر نکند
 قیمت را میدهد و اگر بعضی از آنها را آن قیمت داشته باشد آنرا از قیمت اسقاط میکند مانند بید که در دنیا
 و استخوان و قیمت دارد و اگر در قسم اول و درین قسم جنایت و موضوعی از اعضا و حیوان واقع شود مثل آنکه
 چشمش را بکشد یا با شمشیر بکشد اگر گفته اند که اگر در شمشیر بعضی تفاوت قیمت صحیح و معیوب باشد
 گفته اند مانند آبی بخند در حیوان و دنیا است بقطعه هر دو قیمت را میدهد و بعد نصف قیمت نصف باشد
 چشمها و دستها و پاها و گوشها و در اجادیت معتبره وارد شده است که کسی که بدن چشم حیوانی را
 بکشد و قیمت آنرا میدهد و بعضی زنده را قایل شده اند و خالی از توفیق نیست نزد بعضی **بحث**
سیم در کشتن حیوانی است که قایل نذکیه نیستند مانند سگ و خوک سگ را قیمتی میدهند و
 ملاک کسی نیست و بکشتن آن چیزی لازم نیست اما سگ و خوک و خوک سگ را قیمتی میدهند و
 که تعلیم سگ را کرده باشند و بعضی گفته اند که قایل تعلیم بوده باشد و خلوصت که مخصوص سگ سلوکی
 است باشد ملاک هر سگی است که تعلیم سگ را کرده باشند و سلوکی گفته اند که مخصوص سگ سلوکی است که
 قریب است از قریبهای بن و در و نیست که سگ را زده باشد و اگر گفته اند خصوصیتی سلوکی اندا
 و در بیت آن خلوصت مشهور است که چهل در هر است و بیست و میزد که در هر درین

زمان که ۲۳ باشد شاه با نوزده و بیار غمی باشد و محبت آن نیست

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳

و بعد از آن بر مخرج دنا بعد هکذا

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳

تقسیم آن بر مخرج هزار دینا و کبشت

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳

است هکذا

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳

دوازده

دوازده هزار و دوازده شاه است و آن مقدار چهل در هر است و برین عمر و بعضی گفته اند که بیش
 کمتر از این باشد به بعضی را میدهد و بعضی طلق قیمت قایل شده اند و بعضی احتیاج داده اند
 که برای سلوک چهل در هر باشد برای سگهای دیگر قیمت **دوم** سگ است و در بیت آن نیز معلوم است
 اگر یک کوسه بکشد و اند و بعضی قیمت در هر گفته اند که شش هزار و شش شاه باشد که مسیبه و دنیا است
 و بعضی قیمت قایل شده اند **سیم** سگی است که حرام است باغ کند و اگر قیمت در هر گفته اند و بعضی قیمت
 گفته اند و ثانی اظهار است نزد بعضی **چهارم** سگ زراعت است و در بیت آن نیز قیمت کدوم است و در بیت
 دیگر یک جریب کدوم وارد شده است و جریب چهار فقر است و هر فقر هشت مکنون است و مکنون بزرگ
 رسول یکم است که هشت مکنون در صاع باشد و بعضی مکنون را یک صاع گفته اند که هشت مکنون هشت صاع
 باشد و صاع چاه در در ساله زهر الحساب تحقیق شده چهار ده مثقال صیرفی از من نیز بگویم که شش صد مثقال
 صیرفی باشد از ابد است و در جمیع الحارین است که نفسان بعد از شنبه است چه در حدیث مضرب شده است
 و بعضی قیمت گفته اند و بعضی گفته اند که سگی که حرام است خیمه یا خانه میکند و بیت آن یکو نیم خاک است و بعضی
 گفته اند که این کباب است که بیت ندارد **بحث چهارم** اگر کسی جو کز آذنی بکشد که پنجاه در زمان خود نگاهدا
 باشد قیمت آنرا میدهد آن قیمت که ایشان در میان خود موافق میکنند و هر چه پس است اگر شرب یا لا یا است
 که جلوه میدهند پنجاه داشته باشند و مسلمانان تلف کنند قیمت آنرا از آنجا که جلوه میدهند میدهند و اگر
 علانیه اظهار کند چون خلوص شرط عدل است که بکشد یا تلف کند مسلمان چیزی را بلام نیست و **بحث پنجم**
 مشهور میان موی علم است که حیوانی که بخرامی بکشند و در شنب جنایتی بزرگ است یا باغ کسی بزنند
 صاحب حیوان ممان است و اگر در روز جنایتی بزنند همان قیمت در مایه درین باب وارد شده است که
 صاحب زراعت و در چیداید زراعت خود را بجا بکشد برای آنکه در راست که حیوانات بخریدن بزنند
 و در شنب صاحب حیوان میباشد که حیوان خود را بجا تلف نماید اگر شرب یا لا یا است و در روز را از آنجا و بگوید

و گفته اند که صاحب جوان اگر تقصیر کرده است ضامن است خواه در شب و خواه در روز و اگر تقصیر نکرده است
ضامن نیست و الله اعلم ختام فیه انعام چون معرفت صدوره و توفیرات صورت است شخصی پس مواجب از طاعت
و عبادات با چار طاعات و عبادات و حسنات و سیئات و بطریق اجمال در باب و باب ذکر کنیم **باب اول** در ذکر
طاعت گفتند که استعدای غریبه و ما انکم الواسل فی ذلک و بعضی گفته اند که استعدای غریبه و ما انکم الواسل فی ذلک
و طاعت با عبادت است با صلوات و مانند نماز و زکوة و با عبادت نیست عزم مثل اکثر مباحات چه آنها
میکردند و عبادات صاحب اجر و ثواب بنیان مثل اکل حلال و شکر بخت کرده بآن تقوی بر زبان و سایر قربات پس
آن عبادت ماجر بها است و هم چنین است جمیع با صلوات و شکر بخت کرده بآن تسکین شهوت و تحصیل رضا
حق تعالی در زمان محرم او محصور و دل و کثرت نفس پس آن عبادت شایب بها است الی غیر ذلک از نظر اینها
پس انا الاعمال بالایات معنی نیست اعمال مکن بقیه و کلامی مافوق نبی برای هر دوازده چیز که نیست کرده است
چنانچه در حدیث متواتر است و اینها طاعت با طاعت حرام است با طاعت طوب و هر یک از آنها با طاعت
یا نفل و طاعت حرام با از واجبات نیست است با کفایت اما از این جوان و عیب پس از اینها است اصولی
که اعظم آنها و اشرف آنها و اساس آنها است نماز بعد از آن زکوة بعد از آن حج بعد از آن روز و میان این
با نوافل آنها مفصله در رساله عقاید موجود ذکر شده و از این عیب است در اسلام و کسیکه مخصوص با و شد
و هرگاه معنی این معنی باشد پس کفایت و وجوب آن ثابت است کتاب و سنت و اجماع و ایه غایت و او در
در آن شده است گفته است خداوند عز و جل و از احببت محبت تحبوا با حسن منها او را و عبادت و شکر
سلام داده شود و بدین سلام پس سلام دهید به بھتان و آن سلام دهید به بھتان و آن بارز کنید و آنرا و
غایت را صلوات و صد رحمت است یعنی شنبه الی حیوة یعنی شنبه و اوم و از این بعد از آن چه مسلم و شکر
گفت سلام علیکم پس هر که در برای نماز صلوات از هر مکرری در آن از آنکه کاهشت پس صلوات است
زیور نما و گفته است شنبه یا چه هر از آن نوع است و نمونین برای نوع است و در صورتی که وارد شده است

مردانیت شده از آنکه که مراد از عتبت سلام و در آنست از توفیق جمیع الفاضل که دلالت بر توفیق جمیع الفاضل
باشد خواه بلفظ سلام باشند و خواه بلفظ آن از تعارفات ملاقات پس از این طریق طلب باید کرد که
در سلام واجب و در غیر آن مستحب باشد بقرینه اجماع و جمهور و فقهاء و مفسرین اتفاق کرده اند و اینست و شکی
گفت مسلم سلام علیکم و رحمه الله و جواب داده شد بمثل آن پس در محمول است و هرگاه زیاده کرده باشد و بر کاف
پس آن احسن است و در شکی او گفت سلام علیکم و رحمه الله و بر کاف نه پس بخت فوق آن زیاده بآن و گفته میشود
که امر کرده است خدا اسلام را بر اسلام مسلم با حسن از اسلام او و اگر مؤمن باشد و الا پس باید بگوید
علیکم و زیاده از آن نکند پس قول او برای با حسن برای مسلم است و قول او نعم او را و در هر دو ای اهل کاف است
مؤلفان بگویند و ممکن است که امر بخیر و در جواب مؤمنین باشد و امر بد و نهجا در جواب اهل کاف باشد پس
در جواب مؤمنین واجب است احسن یا مثل پس احسن گفتند که زیاده کند بآن و رحمه الله را پس اگر بگوید آنرا
مسلم زیاده کند و بر کاف نه پس او گفت آنرا مسلم پس برای او است اکثاف بقول او و علیک و هرگاه مسلم و کاف
باشد اکثاف بآن کند مطلقا چنین جاری شده است سفت و گفته شده است که احتیاط دارد که اطلاق آن
شریفه شامل وجوب و در نسبت عاطف غافل باشد و گفته است جوهری در کتاب جمیع تسمیات
مصلح و بخیر و نفع و عبادت است بطل بر محمل اعم پس قول بر محمل الله تحیده است چه زندگی و خط
غنت رحمت است پس بر آن بر محمل الله او بر محمل الله و رحمت شد بدین لازم است احتیاطا مؤلفان بگویند
مبتدا از عتبت سلام است و بر محمل الله و بخوان را در عرف عتبت و در ظاهر بگویند و در نسبت
گویند که مبتدا و مراد رحمت رحمت و از رحمت نه در دنیا و اخلاص آن در میان مسلمانان و وجوب است
شهر ریبا شده و از جمله آن صلوات ارحام است و صلوات مصدر و صلوات است که معنی و صلوات
یعنی چنانکه در ارحام جمع و رحمت است نفع و او که رحمت و صلوات آن چه رحمت که شامل است بر آب مرد
از زن و در آن محمول است و بر محمل شنبه و بقرینه می چندان گویند و بحسب لغت صلوات ارحام چنانکه از

که بر والد من گذشت از بر والد اوله سر مرتبه فرمودند اطاعت کن والد را بعد از آن گفت اطاعت کن
والد را و از جمله انقیاست اوله حقوق اخوان با جماع و مقوم مستغنیه و در هیچ است که بنده کرده شده
است جعلی یعنی زیاده و از اوله حق خون و در حدیث بنویس است برای خون بود در حق حق
است برمانت نیست از آنها مگر با آباء با عفو می بخشند نفرش را در وجه می کند غریب او را و می پوشاند
عورت او را و فرج می کند لغزش او را و قبول می کند عذر او را و در می کند عین او را و هر چه می کند نیکی
او را و حفظ می کند دوستی او را و مراعات می کند امان دادن او را و عیادت می کند بیمار او را و حاضر می شود
مرگ او را و جواب می دهد خواندن او را و قبول می کند راه نمودن او را و جزا می دهد صلوات احسان او را و شک
می کند نیت او را و رخصت می کند کومت او را و حفظ می کند حلیل او را و تقاضا می کند حاجت او را و قبول می کند
شفاعت او را و تقسیم می کند عطسه او را و راه نای می کند حیوان کم شده او را و تر می کند سلام او را و
قبول می کند هدایه او را و پاکیزه می کند سخن گفتن او را و خوب می کند انجام او را و دست می دهد دست می دهد
او را و دست می دهد او را و دشمن می دارد او را و کومت می کند او را و در وقت ظلم و در وقت مظلوم بودن
آما اول پس تر می کند او را از ظلم و آما دوم پس کومت می کند او را و در حقش و می سپارد او را و است
خشم و تفرق نمی کند کومت او را و دست می دهد او را و از خبر چیزی را که برای خود دوست می دارد و نا
دارد برای او از خبر چیزی را که برای خود نا خوش دارد و در دایره می دارد شده است که بعد بقی بکار نشاء
ترک می کند از حقوق برادرش چیزی را پس طالب می کند و آنرا در دوزخ را پس حکم کرده میشود آن بود
و از آنجمله است نفقه زوجه و ملوک و سباج حقوق اشیان است و نفقه انا و رب باقر اشیان است
و غای خود و واجب نفقه بیخ است و زوجه و غم و ملوک از مرد و زنه و غم و آن که پدر و مادر باشند
هر چند بالا روند و اولاد هر چند پایین روند و نقد بر حاش بدون اسراف و بخل گفته است خدا تعالی
کلام او را بشنود و لا تشعروا معنی بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید اسراف خوردن حرام است و گفته شده است

که کفر است

که کفر شدن از میان روی و خوردن از حلال است منافی کبریا که در هیچ بیجا است که واضع
من اکثر شایع معنی کن مرا از اسراف کردن و ظاهر اینست که کفر شدن از نزد خود و خوردن و نوشیدن
اسراف است و چون غالب اوقات بشر با کلام می شود از این جهت تفسیر با کلام کرده اند و گفته
شده است که آن خرج و زهر طاعت خدات و در حدیث اصعب بن نباته است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
مصرف سه علم است یعنی در چیزی بود نیست برای او و می خورد چیزی را که نیست برای او و می پوشد چیزی را
که نیست برای او یعنی چیزی را که لا یجوز له ان یلبس و می خورد چیزی را که لا یجوز له ان یخول و می پوشد چیزی را
که لا یجوز له ان یلبس و ظاهر اینست که علم بر آن خرج کردن و زهر زود خوردن
اسراف است که مشتق از صرف که شد خداست یعنی میانه روی و صرف یعنی جمل هر آنکه است چه
اسراف ناشی از بخل است و در حدیث علامات انراسته چیز گفته اند و تندر در عین موقع خود بر این
اقت که اگر موقع بود اسراف بناتنه پنهان در حدیث وارد شده که اسراف فی الخیر و لا یغنی فی الا اسراف
یعنی اسراف نیست در چیزی و چیزی نیست در اسراف و اما اسراف است که نه بر ضایع خدا عرب کنی **تلفه**
بلک جو انرا که خبر دایم داشت **بند** می داد و هیچ دردی **کای** پس چیزی نیست و اسراف **کفته** است
بنیست اندر چیزی **و گفته** است خدا تعالی و من یخولنا ما یخول عن نفسه یعنی کسی که جو نکند و بخورند
جو نکند چه معلوم است که هر چه می خورد و می نوشد با احتیاط مضاعف می کند و پس بخور و را بخور
از غرض نموده و بخل سلوانه است و در لغت و در شرح معنی واجب است و نیز در عرب معنی سبوات
از فضل خود و از جمله انقیاست طلب سلوانه و دفع غریز از نفس و مال گفته است پیغمبر **لا تخرج الا عرا**
فی الدین و الا الاسلام یعنی هرگز از طریف و عرا از دو طرف نیست و در اسلام یعنی هرگز از طرف مرد و زن
که نافرمانی از نفس چیزی را و فرار از عراست هرگز است و اول ابتدای لغت است از واحد و فرار عراست
هرگز است از دو نفر و تقاضای عرا از نگویند و الا است که زیاده از ضرر را ولی ضرر نه نه ضرر او که تقاضا

و تمام گویند گفته است خدای تعالی من عذرت بلیکم تا عذر را علیه شوم اما عذرت بلیکم بجز هر کسی که ستم کند
بر شما پس ستم کنید بخواهید و ستم او بر شما و جزای ستم را ستم نایند بر سید و شاکله و آن نوعیت از مجازات است
و از جمله آنهاست خسان بومرد و منف است برای زک و از جنی اعلام است که با فتم در کتب علم بر دانسته چهار
نفر از پیغمبران محض و شواله شده اند و ایشان آدم و نوح و هود و صلیح و لوط و شعیب و یوسف و یحیی
و سلیمان و زکریا و عیسی و خلل بن صفوان پیغمبر محراب و س و پیغمبر محمد ص که میباشند و در حدیث
است که واقع میشود امام مخمور نبی از شکم مادر و در شرح مقرر است که اگر مولود مخمور نیامده شود
منف است که اسقف را باطلان حشفه بگویند و از جمله است نوح با خوف و قبح بدون آن در حرام و
صدق در انوال و انوال و الحاقه فی الصدق یعنی خلوص شدن از بله یا در است کعب است و این وارد مورد
غالب است با مراد نجاف در آخرت و آوا و مات به تو و فاجر چنانچه در اخبار است و در اخبار و در حدیث
اگر چنانچه بصیرت عرف واقع شود و بصیرت نذر کند علی گذا است باشد طریخی اگر ندون بهار خوب شود نذر علی
گذا و بدون شرط عفو الله علی گذا و بصیرت عهد عاهدت الله گذا است و بصیرت چیزی و بصیرت میشود و شکر می
آن در کتاب باین مذکور است و از جمله حرف نعم الله بیا خلقه ما نذر حرف دست با حسان نه
بازیت و با بعدا و نه شکر و نه بصیرت و امثال اینها و از جمله آنها است بخود نذر و سورهای عزیم آن
که آلم نذر و فعلت و القدر و اقرا یا سم و در تفسیر سید آیه آنرا نذر با شکر یا ستم یا جحام
و نصوص و اما سماع پس بر آن دو قول است که نقل شده است و هر یکی اجماع و برای عدم است خبر
میرح در سندان ضعیف است و برای وجوب است صحیح که بر او است بخود هر تفسیر که بشود و او را ممکن
است حمل اخبار سماع بر افراد غایبه که سماع با سماع است و در موقوف است که زمان حایض میشوند
سمیه و گفته اگر باشد از عزیم میگوید و تفسیر شریف آنرا و آن در شیخ است در کتاب نهایی
که منکر کرده است از بخور حایض و برای او است حدیث ضعیف و بر این چند است که اعتبار کرده

در آن طهارت از حدیث با و در حدیث مطلق است و تفسیر خوانده شد چیزی از غیر بر پس شریف
آنرا پس پیغمبر کن هر چند با عهد و شو با شکی و هر چند جنب باشی و هر چند زن نان نکند و ضعیف شد من
با صلا است و اما طهارت از جنس بشری نیست قطعا و هر چند است سحر و جادو و استقبال قبله بنا
قول از هر چه اصل و در اشراط وضع اعضا سبعة با اکتفا بوضع جبهه و وجه است و همچنین است وضع
آن بر چیزی که سید بر آن صحیح است و عدم آن و اصل در هر عدم است و احاطه را شراط است
و ذکر در آن مستحب است و نیست برای آن لفظ صحیحی و روایت شده است که آن مثل ذکر سجده نماز است
و در حدیث است تفسیر خوانده که از شما سجده از عزیم را پس باید بگویند در سجده ش میخیزد و در سجده
و در کتاب مستحب را عن الصادق و لا یستکبر الا بعد از اتمام سجده و لا یستکبر الا بعد از اتمام سجده و واجب نیست
تکبیر نه و هوی آن و در وجوب آن نیز دو روایتی سر از آن و قول است و آن روایت است و در آن
ضعیف است و اصل عدم وجوب و احتیاط در آنست و وقت سجده نزد لفظ بوجوب است و آن فوریت
بدون خلاف و احتیاط نمیکند بآن تا این تا فراغ از آن چنانچه در کتاب خلاف است و در کتاب معتبر خلاف
آنرا گفته و احتیاط در آنست و مضاف میشود بنا بر این و در سجده است که سوال کردم از مردی که بخود سجده را
پس فراموش میکند آنرا که در سجده میکند گفت سجده میکند و تفسیر عجله آورده و تفسیر کرده باشد آن
عزیم و اوست عدم تعرض با و آن و نقصان در تفسیر خلاف و آن و احتیاط و در عزیم است و آن عقار
هو خاست و گفته شده است که عقار و وضع جبهه است و این بنا بر قول با احتیاط است و بنا بر عجله
اگر سهل است و احتیاط واضح است و متعدد میشود بخود و بخود سید خوره تخیل شود چیزی مانده
پرسیده شد از مردی که توبه میکند سور از عزیم را پس باید بگویند در سجده ش میخیزد و در سجده
و گفته راوست که سجده کند هر وقت که میخیزد آنرا و بر علم است که سجده کند و از آنرا بعضی گفته است
چهار و بی سید الله بن مفسر حلاله تفصیلش در دو سال چهارده بهمد گویند و در هر یک و در هر یک

و تحصیل نصیحت شجاعت که آن استقامت قوت غضبیه است بدون میل بدو طرف احوال تصور و تقریب
جهد و انقیاد آن برای قوت عقلیه با ساقی و سیر و چیزی که رایج است از اخلاق و تحصیل نصیحت
عقوت که آن استقامت قوت شهویه است بدون میل بدو طرف از طرف شهوه و تقریب احوال و انقیاد آن برای
قوت عقلیه با ساقی و سیر و چیزی که رایج است از اخلاق و تحصیل نصیحت
طلب کرده میشود و از کتب اخلاق و اخبار اعدا و اظهار **باب دوم** در اخلاق و معاصی و مکروهات و مستحب
اتفاق گفته اند اخلاقی و مانی که غرض فاش هوا یعنی چیزی که نهی کرده است بفرستد شما را از آن پس
قبول نمیکنید بعد از آنکه معصیت مانده طاعت فسخ است تا آن چیزی که معصیت یا صواب شرع است مثل شرب
خمر و زنا و چیزی که معصیت به نیت غرض است مثل اکل برای قوی و معصیت مثل و ناله اخیری معصیت
جوارح و معصیت تلوی و هر یکی از آنها بکار و صفای و اخلاق و تقوا در کباب و اخلاقی است که امید
نیست و الا آن را کویا مصلی در انجام آنها اجتناب از هر چه عاصی است بجهت نرسیدن در ارتقا و در حدیث
میچسب است که آنها چه بدست که ابعاد کرده است بر آن افشاید و در هیچ است یا کسی که اجتناب بکند از چیزی که
ابعاد کرده است خدا بر آن افشاید که ابعاد کرده شود از او سیئات او و هفت گناه موجبات در خور افشاید
و اجبت میکنند که کشتن نفس حرام است و حقوق پدر و مادر است و خوردن ربای است و توب بعد از هر
و رفتن محضه و خوردن مال یتیم و کوفتن از چهار دور حدیث حسن است که اتفاق در کتاب علی هفت
کار نشود و خداست و کشتن نفس است و حقوق پدر و مادر است و خوردن ربای بعد از نیت است و خوردن
مال یتیم بستم و کوفتن از چهار دور توب بعد از هر چه بدست که این بزرگتر گناهها است گفتند که کشتن
از مال یتیم خوردن بطلیم بزرگتر است یا ترک نماز گفتند که نماز گفتند پس گفتند پس گفتند پس گفتند پس گفتند
چهار چیز است اول چیزی که گفتند گفتند گفتند پس ترک گفتند نماز گفتند پس گفتند پس گفتند پس گفتند
احتمال دارد که از برای باشد یعنی کوبیدن عورت بزرگتر از کشتن نماز است و از حضرت رضا عا و روایت شده

است در رساله اش تا مردن آنها که نفس است که حرام کرده است از احوالی و زنا و زوری و خوردن
شرب و معصیت و کوفتن از چهار دور خوردن مال یتیم بستم و خوردن ربای است و کشتن خون و چیزی که
بلند کرده شود و در آن نام غیر خدا بدون زور و تربت و خوردن ربای بعد از نیت و حرام و معصیت که قرار است و کوفتن
کینه و قرار و زور و تربت و معصیت یعنی نسبت بر ناله و ناله عیاف و اولاده کردن و شهادت و دروغ دادن
و ناله میدهند از ارباب رحمت الهی و خاطره جمع شدن از مکر خداست و توبه و پنداری ناله میدهند بسیار از رحمت
الهی و معصیت طالبین و کوفتن بوسی افشاید و معصیت غیوس یعنی قسم دروغ ناله میدهند است بجهت نرسیدن بکتاب
و بسبب شدت گناه که ابعاد ندارد و ناله برای مبالغه است و معصیت غیوس بدون عذر و ناله و سرف
یعنی اعدا کردن خرج کردن در غیر موضع خود که حیوانات باشد چنانچه گذشت و ناله در نطقه و ناله کرده شده
میان اسراف و تبذیر با یکدیگر تبذیر خرج کردن در چیزی است که سزاوار نیست اسراف خرج کردن زیاد از چیزی
که سزاوار است و حیوانات یعنی در امانت و کتمان شهادت یعنی پوشاندن و انکار آن و اسراف اولیا است
یعنی خوار داشتن دوستان خدا و اسخفان حج یعنی سبک داشتن حج و آن ترک افست و تقصیر در اجابت
افست و اسخفان عیال یعنی مشغول شدن بالات لهو و لعب و بازی و لهو یعنی اجابت و ملاهی جمع ملها
که معنی آلت است و ملاهی معنی آلت است و اسراف یعنی از گناهها و امر بر چیزی نرسیدن و ملاهی است و
استعمال میشود در شرب و کاهها و در حدیث است استعمال اسراف یعنی امر بکوره است کسی که اسراف کرده
یعنی کسی که ناله کرده است گناه با اسراف و معصیت و ملاهی معنی آلت است و اسراف با اسراف مع اسراف
یعنی معصیت نیست با امر بچنانچه بگوید نیست با اسراف و امر بر معصیت است و آن مداومت بر یکی از اسراف
است بدون توبه و انکار و امر بر حکمی است و آن غرض فعلی است بعد از فراغ از آن خواه معصیت علیه ان
معصیت باشد یا نه و از گناههای که وعده کرده است خدا با آن افشاید با عذاب را تحلیل حرام و تحریر جلالت
و منع ساجد خداست ان وضع ذکر نام خدا در آنجا و سوز و غلاب آنها که آن حق و رشاد و کتمان آن و توبه

وخوان آنچه های که مشتمل بر نسی و آن اهن نیز در بین و مستبر و کار و است ما و امیکه قضی نداشته باشد
و محمد ثون اختلاف در سکون و فتح با آن نموده اند پس بنا بر اولی که مصدر است بمعنی مسابقه بمعنی نیت
مسابقه و در زبان سه قسم و بنا بر ثانی که افعال است از جهت روایت بنا بر نقلی بمعنی نیت است و لیکن اخذ
عوض حرام است و حرمت اخذ عوض در غیر این سه قسم حرام است اتفاقا و اصولی از جهت اختلاف فیه است
و اصولی مقتضی جواز است احتیاطا و نیز کست پس جناح کشیدن و خوان که مشتمل بر اخذ عوض نباشد احتیاطا
در تری آنکه است ما از جمله معاصی است هجاء مؤنث و آن بکسر هاء و مد ذکر عیدهای ایشانست بشعوب و بدو
آمد بمؤمن نیز مؤمن پس هجاء او جایز است مانند لغزش و فرقی نیست در مؤمن و در اینجا میان ناسق و غیر ناسق
مکمل آنکه در اخلا باشد هجاء ناسق که تخطا هر نفسی نباشد بر تری ناسق اگر خوف باشد روع او را و
نفسی بآن اکتوفس کرده شود و هر چنین است خواندن شعری که متضمن هجو مؤمن یا بغض او باشد که
متنبی هر نفسی نباشد و مراد در شعری که بخل است خواه منظور خواه مشغول باشد و این و نیست که شخصی
معینی مخصوص باشد و الا و اخلا است گفته است خدای تعالی و الذین هم عن اللغو معرضون یعنی در زبان
و اخلا عریان بکنند و لغو باطل و غش و کذب و لغو را شامل است و لغو چیزی بی نیاید است که مشغول
از ذکر خدا نماید و احتیاطا در آنکه خواندن شعری که در آن و لسان از آن قصد معینی نموده هر چند نادر قصد
او را بکنند حرام باشد چه ابتدای است و ابتدای مؤمن حرام است و اما شعر مشتمل بر تشبیه و آن تحسین شعر است
بدون زنا و بیهوده و در عشق و افتیان و ترغیب و تهنیت است اگر مقصود از آن معینی غیر طلاق و بار باشد
یا تشبیه پس حین باشد حرام است بسبب تحریم متعلقش و بسبب ابتداء در محله و نیز معینه بکنی نیست مکمل
آنکه مشتمل بابتداء باشد چنانچه گذشت و اما شعر که متضمن کذب باشد بمعنی گفته که با کسی ندارد چه آن
از مضامین شعری است و کذب آن نیست در هر مرتبه صدق و نه در غیر آن ترغیب اکت است پس جدا شد از کذب
محمد و هر چنین است شعری که متضمن تشبیه طلق باشد و احتیاطا در ترک است و از جمله معاصی است نوح

نایب باطل بوصف بیت با و صافی که در او نباشد چه و اخلا کذب محرم است و جایز است ذکر او و صاف
و تشبیه صدای او را از زبان تشنوند و هر چنین است استماع لیکن او را از جمله معاصی است و ناسق و ن
و آن بر وزن کسبا با عد است و آن مصدر است که مشتمل بر ترجیع مطرب باشد و مراد از ترجیع تحریک
و تدریج صورت است و رکبو و از مطرب خفت و تغییر حالت خواه در سر بر سر خواه و در وزن پس در وزن
بدون و در وصف یعنی ترجیع با اطراب هر چند مشتمل بر یکی باشد چنین تزیین کرده است جاعلی از آنجا
در کرده است آنرا بمعنی تزیین پس چیزی که نامیده شود در آن غامل است هر چند مطرب بنا
و هر چند ترجیع نداشته باشد و آن حسن است و مشتمل بر صنفین حرام است با اتفاق علما که فرق نیست در آن
میان شود فرق و آن و مراد غیر از آنجا و غیره و قرآن و حدیث صنفی است و دلیل تجویز در قرآن متفا
است و وجهی بقیه است اگر مریع باشد و اسفند است از آن حدیث آمده و آن را ندیده است
تسبیب غنا برای آن و احتیاطا دارد که آن تسبیب حرج باشد چه آن و آب عربها و لواب است و بدو
آن را ندان شعری معسر است یا معتقد خصوصاً در شبها و شعرها احتیاطا در ترک است اگر ممکن باشد
و هر چنین است استثنا شده است فموزن در سر و سیاه و تشبیه حرف نونند باطل و مؤلف کند بدو و تشبیه
صدای او را از جانب از غره ها بسبب جودیت صبیح که امرت مغنیه که زنا نمیکند یعنی هدیه میدهد و سهار
نیست بآن باک و نباشد زنی که داخل شود بر او مرد ها و جودیت بیوی است ما اخلتوا بالکلیح و اخلوا
علیه بالقرآن یعنی اللحن یعنی اظهار کنید بکلیح و بنزید بر آن و ف و او بسا لحن کرده اند بآن ضارفا
و مؤلف کردن عیدت ضعیف بدون انجبار ضعیف است و احتیاطا بآن صنف در ضعیف است و نیز است
جاعلی از آنجا که از افتیان است این از لرین و معلوم مدیه و در تذکره ترجیع غنا مطلقا تشبیه احتیاط
مطلقا و در حرج جمع بیان آنجا و میان چیزی که دلالت بر جواز دارد از ترجیع معینی است بسبب حدیث
از اطراح معتقد مؤلف گوید بابتداء کتاب و صفت و اتفاق علما معاصی میشود اکت که حرمت غنا باطل

و شخص محمول الیه را و گفته است کسی که بخورد آنرا قبول نیست و نماز او چهار روز و سه وقت که در احتمال دارد
 که قبول غیر از این باشد هر چند نماز او بخیر باشد و مسقط قضا باشد اما هر چه قبول دارد که ثواب داشته
 باشد ندارد و احتمال دارد که بخیر باشد و قضای آیام شرب بر او واجب باشد و ما و امیکه در
 معده اش باشد و جز بدن فسخ باشد تا آن باطل است و بخاست بول و غایط و خوند صفحا
 باجماع مکرر آنکه آنرا اجتناب داریم و آن خلاف مشهور است و مشهور را قوی بخاست قست و بعد از آنکه جز بدن
 شده احتمال دارد که باز بعضی بنا باشد تا باطل تحلیل رود و تحلیل آن بدین از چهل روز و شش کول قست است
 و استصحاب واجب عدم است و فسخ کاشف بعد از آنکه در است و شکی نیست که احتیاط در فسخ است تا
 چهل روز و گفته است بعد رستی خد لغت کرده است خورنده را و خورنده آن و نویسنده آن و
 و شناسا آنرا و در حدیث نو است از امام ابوالمؤمنین که در رشتوا زشتاری و او که بر نده عشر است
 یعنی هیکل با نماز اگر از اموال مردم و مراد طلق مکرر است و در آن وقت که کجاست عشر مکرر کند و بعد
 مشهور بر اعتبار شد و در حدیث است کسی که حق صاحب حق را عاقل کند و بنا بر این از او قضا و در
 حق او باشد پس بدست در هر روز که عشاوی یعنی کمر کج و شاعر و شوق کلام مجمل است و مرا
 که غافلش بر غراف و هجا و چیزهای مفوم اشتغال دارد و مطلق محمول بر فرد کلا و غلب است و این
 منافات بقول او که آن من الشوق حکم یعنی بعضی از شوق هست که مشتمل بر حکمت است ندارد و
 گفته است عری توای و الشوق و بعضی الفاظ یعنی شاعر ها تابع میشود ایشان اگر اهلان و گفته
 شده است یعنی تابع عیش و بر کرب و باطل و فصول قول ایشان و چیزی که ایشان دانند از هجا
 و تمرین اعراضی یا به کودن ناموسهای مردم و مدح کسی که مستحق مدح نیست و کفر و انوع
 مکرهان از سفها و گفته شده است که شعری مشرکین است مانند عبد الله بن الزبیری و ابی
 و ابو عزم و خویشان جنبی که گفتند که ما سیکویم چیزی را که گفته است آنرا عزم و بود و نه میگوید

او را و جمع میشود بر ایشان اعراب از قوم ایشان که استماع اشعار ایشان و هجرهای ایشان از استماع
 و در تفسیر علی بن ابراهیم است که نا زل شده است آیه در آنجا که تغییر بین خدا را داده اند و خدا
 امر خدا را کرده اند آیا و بدید شاعری را که تابع شود او را یکی قصد نکرده است بآن مکرر استماع را که
 وضع کردند و بدین را برای اهلای خودشان پس تابع شدند بر آن مردم و مکرر نیست قول او از قول
 فی کل و در بعضی کول یعنی آیتی بدینی که بعد رستی ایشان و در هر چهار پنجین بشنوند یعنی منافع میکنند
 عین های باطل و مجادله میکنند بخیر و بد و در تمام شد سخن او پس بنا بر نافع الف و ک
 برای عهد میداشد و تفسیر کرده شده است غا و نفعی که توفیق کو رند عدل و ابعی جلال و ارا
 بنیای خودشان بعد از آن مخالفت کردند آنرا بفرمان و از شرعی بودن و شرط فسخ شین و مسکون را
 یعنی مشمول است و حبش شرط بود برین رطب است و معاجب شرط حاکم را گویند و فیکه شین داده
 شد باین گفته میشود شرعی بودن توکی و شرط بلفظ جمع اعوان سلطان و ولایت و از توفیق بود
 و عریف بودن امیر بغیر معنی نا عرا است و عراف عرافت و در حدیث از علی است که اخذ بقول
 عراف و کاهن یعنی کوفتی بکفایت عراف و کاهن در شریعت نیست و عراف مثل بخیر است استدلال اسکند
 بر معرفت و زبده و کمر شده بعضی با فعلی و گفته شده است که عراف چیز از ماضی میدهد و کاهن
 از ماضی و مستقبل میدهد با صاحب عطیه بودن و آن طنبور است با صاحب کوبه بودن و آن طبل
 و از جمله عاصی چند اده از بنا است بر سبیل جزم برای غیری و وصی او علی الله علیها خواه به
 تعظیم باشد و خواه که هانت یکسر کار باشد و آن علی است که موجب طاعت بعضی جان باشد بر
 او عیشی که ببارد با و اجناس غایب را و خواه بجز باشد و آن سفی است یا کما بی با اقیه است و آن
 تعویذ است با اقسام با غرام و خوا اتفاقی که حادث میشود بسبب آنها خری و عید و از است بسف
 مرد روز و جبه اش جنبی که فاد بر علی او بنا شد و انداختن نا خوشی میان زن و شوهر و غیر ایشان

و از آنست استفاده ملامت و الحزن و استغفار الشیاطین و کشف غایبات که کفایت بود و از آن
علاج مصابیحی خوب کردن و استیضار ایشان و تلبیس ایشان بیدن سبب یاری و کشف
غایبات بزرگان و پس تعلم اینها و اشباه اینها و علم و تعلیم اینها هر چه لازم است و نکسب آنست
و گشت میشود مستحق آن و هرگاه یاد کرد و آنرا جهت نگاه داشتن خود با دفع بقی سحر و سحر ظاهر
جواز آنست و گاه واجب کفائی میشود چنانچه اختیار کرده است و در ردی و جواب است حمل آن
بقرائن و اقسام چنانچه وارد شده و در واجب علماء و ارباب آن حقیقتی است یا محض غیبی است
الکبریا تا خدا بلند و مشکلی میکند یا نه از آن در بسیار و از مردم بر حقیقت و تاثیر توهم تمام میشود و گاه
سابق باشد برای تأمل علمی و توحیف و ما میسایم آنرا در اشخاصی که شعور بآن ندارند از برای ایشان
رساند و هرگاه حاکم غیبی آنرا در کار حیات و بریدن و خواها ممکن است نه در مطلق باین و احصا
جان و شبه آنها چه آن امر معلومی است که ممکن نیست و نفس خواهد بقیافت باشد و آن استفاده معلوم
و تمام و برکت که منسوب میشود بآنها الحاق بعضی مردم بر بعضی و خوان و حرام نمیشود مگر بخیر بآن باب
محرمان و آنرا بشعور باشد و آن حرکت سر به است که منسوب میشود بآنها انحال عجب بحدی که تلبیس
شود بعضی از میان شیعی و شبیه آن بجهت سرعت انتقال و در حدیث است ایام و تعلم الخیر آن مانعند
به غیر اینها تا انما ندعو الی الله انما الخیر کما یهتدوا و الکاهن کما یسار و السحر کما یسار و الکفر کما یسار
یعنی در کینه خود تا آنرا از یاد کردن علم بخیر مگر چیزی که راه بابی بآن در محال باشد و بر این سبب
آن غیر اندر سبب کفایت و بجهت ماندن کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر مانند کاهن
است و کاهن را شش است و در حدیث دیگر است بجهت معلوم و کاهن معلوم است و ساحر معلوم است
و در حدیث دیگر است که هر که کفایت کرد یا کفایت کرده شد برای او پس تحقیق بهر از شده است
از دین محرم و او که جزو آن از قبیل نقال باشد بدون جرم بر حسن ظاهر سوار آنست چه اصل این علوم

حق است و لیکن احاطه تمام نمیشود برای هر کسی و حکم با نظامی و محلی نیست و بر آن موقوف میشود و تصدیق
این طایفه بر حدیث تمجید و با خود نیز او را و چنین کرده است و آنرا و در حدیث که او را و حدیث
علم خود را و تحقیق کفایت بر او و کفایت و در آن الطاف عند که ناله تا خدات المفسر من یسما و در نظام الا ان کا
الامر کا تفویض نفا بالاسان غش و تجردی و التزیدین لا بد و درین جوهر امن الله و حدیث بعدی چگونه است
کود بدن آسمان نه شما گفت که نیم عرقین با کلاه را از سر بر سر کرد و اندام آنرا بر کفایت کرد و بجهت که
شما میباید پس حقیقت حالات غش و جدی و فرقه بین که بر یکدیگر و در روزی از روزگار گفته است بعضی
از علما و در آن امکان بر کسی است که معرفت علم بخیر و امیکند چنانچه غشی نمیشود گفته است بعضی عارفین
چیزی که مستغفا میشود از معنی حدیث اینست که این سناریا برای افتحار کاف غیبه غیر از حدیث است
و بخیر و ناگفته است قواعد خودشان را در ضبط حرکات و در حدیثها و در حدیثها و در حدیثها و در حدیثها
روایت چشم از آن و نصب آفات و حدیث و باین درک کرده نمیشود مگر امور جللیه و اخصیه و در این جنبه
پس معلوم شد از این بدیهی که قواعد علم بخیر که منتهی است بر حسن غیر تحقیقی است و باین که در حدیث
حدیث است که راهی حرکت آسمان حرکت رجوع مستدیر گرفته و معصوم انکار را تا آنکه باین انکار
ایشان میباشد نه انکار علم بخیر و در معرفت آن و حق نیست که حکم بر سبب است و جرم که صدقش نمیشود
بجمله است برای دفع ادعای متبیین حرام است و ممکن نیست برای او حدیث مردم در هر امری پس چگونه
است برای قاریین و بر سبب این و کان حکم بر سبب کان و چنین است آن بعضی الحاق آنم و احتمال کلاه
در جمیع محرم جمیع است و گفته است خدا تعالی و ان الطن لا یفنی من الخیر شیءا یعنی بدیهی کان و نیاید
نیکند از چیزی و این عمل بکان باطل است و ما از بعد الحق الا الضلوع یعنی نیست بعد از حق مگر
کراهی فلما ان حکم کرد که مقتضای اوله و اخره فاست و احتیاطا خطا در آفاق است و ضلوع تعالی علم
القبول است طرف ندارد و ظاهر انهم کراهت اود و الله علم و از جمله معاصی غشی چیزی است

که نمی باشد مثل مخلوق کون آنرا بشیر و اما چیزی که نمی باشد مثل فرج که نمی بخان و خوب کند میدان و خوش
 پس از اینست هر چند مکرر است بعد از آنکه بر تعداد ظاهر محبت است و عکس حکم جویست که ظاهر شود
 در مریع جوی از غیر محبت یعنی شرفی اختیار می شود و در با محبت بیع و احتیاج و بطول و او شده است باینکه
 به بیع و شرفی است غیر مریع و خوش آن و عقود تابع و نمود است و در اینکه مقصود به بیع این شهر است که
 در نفس الامر مریع است و مشقوی هم قصد این نموده جاهلان و معیون شده اگر موجب این بود است
 و معاملاتی غیبی است با اخبار و با اجماع و معنی گفته اند که این بیع از بیع خود جداست که اسان
 عز کرده باشد از جهت غلبه اشاره و اسم و در میان مثال و مانع فیه و این است و از هر دو ماسی تربین
 مراد است چیزی که حرام است بر او از زینت از لباسهای که مخصوص بر نفاس است و لباس سول و خطی و لباس
 که مخصوص زلف است عیادت مانند بر لباس و لباس نفا کردن و هم چنین مکرر مانند خرقه ها و لباس
 لباس مرد ها کون و شلوار کرب برای زلف و کلاه عجز برای و غیره که گفته و مختلف شود این عیادت
 و امکان و در حدیث است لعن الله المتشبهین و المتشبهات یعنی لعن کرده است خدا مرد ها را که خودشان را تشبیه
 بزلفی کنند یا زلفی که خودشان را تشبیه بمره ها کنند و از اینست زلف که داشتن مردان و سایر مردان
 زنان در حدیث است و از اینست تربین مره بطلا هر چند کم باشد و عجز بر باره از مستثنی برای و پس بر
 مرد ها را اختیار و عجز بر در میان ارباب و یوانه شرافت است با جماع و نماز آن با طلاست و معاملاتی
 برای پوشیدن مرد ها از یاده از مستثنی حرام است نیز و موجب اثم است و احتیاج دارد که اصل معاملاتی
 حرام باشد و اتفاقا لعل نباید بجهت خود او و هم اصل الله الیوم یعنی خود را بتعالی جلوه کرده است بیع و پس
 بیع ناقص ملک بیع حلالست نه بیع حرام پس بیع در اینجا مقصود نیست و است هم چنین است ملایه را تربین
 بتربین مرد ها و هم چنین است لباس زینت خرید و فروخت کردن بنسبه و هم چنین است معاملاتی
 بنسبه و هم چنین معاملاتی تربین و حرف آنها بنسبه و هم چنین است معاملاتی که شتمن بر باشد

و از اینست معاملاتی که کذب را بوزن نه عباسی و زیاده میگیرند و نان را بوزن هشت عباسی و کمتر
 میدهند و استخوان مرغ را بوزن نه عباسی و زیاده میگیرند و نان را بوزن هشت عباسی و کمتر
 میوزن را بیک و و وزن و فروختن و از جمله عباسی است ندلیس شالطه یا طهار عباسی و وزن که
 نیست و در از این بیع کردن روی او و حساب اندک موی او و خوش آن و آن حرام است با ندلیس و مثل آن
 کردن خود زن است در خود و اگر ندلیس منفی شود چنانچه مر وجه باشد پس غیر نیست و شرفی
 جماعتی و در این اذن و زوج را و از جمله عباسی است بر چیزی که واجب است بر ایشان فعل آن مثل
 تفیل اموات و تکفین ایشان و در این ایشان و رفته است سید مرتضی که یکی از اخبار است بر آن برای
 غیره بی بنا بر اختصاص رجوب با و آن ممنوع است چه و جوب کفانی مخصوص با نیست و ناید
 ولایت توقف خواست با ذن و پس باطل شود فعل منوط به نیست بدون اذن او اما اخبار بر
 مستحبات مثل شستن غسل و دستهای او و فرج او و وضوی او بنا بر قول ندلیس آن و تکفین او
 بقطع مندوبه و غیره و بر قدرت با نادی فرض بدون آن و فعل او بعد از این امکان و نمی
 قریب پس جایز است بسبب این که هر چند بعضی اصحاب از این هم منع نموده بسبب طلاق نفی و اگر واجب
 نیست قریب بکنند و چیزی بر سبب هدیه بدهند اخذ شرف با توانست و مشهور با نفی جواز اخذ است
 است نهما و در نزد و خوش آن که بومیت واجب بوده و بعضی منع از آن نموده بسبب عدم امکان و نفی
 در آن و خواست که بعد از اقامه شریعی نمی اندک سیغه اجاز و خوش آن نیست قریب ممکن است چیزی
 نیست در واجب میان اصلی و عارضی در امکان نیست قریب در آن و اتفاق علماء در اعصار و احصار
 جواز سیغه آنچه و نماز و در فروع از طرف اموات و دلیل آنج است در جواز و اگر کسی در نماز هدیه و نفی
 آن نماز را به نیست قریب کند و چیزی با و بر سبب هدیه بدهند جایز است بالاتفاق و احتیاط
 در قریب سیغه است و بیع کردن بولد و دلیل اجاز معا طایفه بداند و هم چنین مشهور است

از میان کاین و غیر ایشان داخل و شویست چنانچه گذشت و تعبد در واجب کفای جهت آنست که
 وجوب کفای مطلق منافات با خود غرض ندارد چه صحت او باب منافع واجب است با جواز اخذ
 بآن مگر در صورت عدم وجود آن غرض در مصلحت او وجوب صحت برای حفظ و بخوان و مصالح پس
 چنانی که قرار داده نشود بوجرام و بر واجب داخل و شویست که حرام است و چنانی که قرار داده
 نشود بوجرام و مقصود عقلا و اخلاصا است که حلال است و شرعی نیست و در حقیقت او نشان این
 در مآخوذ و اما قبول هدایا بعد از حکم بر ندارد اتفاقا و اما نه حکم و نه از آن پس احتیاط در آن
 است و در حدیث حضرت صادق (ع) است الهدیه عاقب عینا یعنی عقیقه و غایب یعنی هدیه
 بجمع کسند چنانچه است که عاقب مستحق از عقر است که بعضی خرج است بعضی چشم هدیه که را که
 میکند از بدن و آن گنایه است از تقاضا از چیزی نیست که سزاوار نیست تقاضا از آن بعضی در وقت
 هدیه گرفتن غافل از عیب هدیه میباشد و در بعضی نسخ حدیث غافل از عیب می باشد و غافل از
 عقر یعنی ستر و عیب بیا سوخته بدلتون یعنی پوشانده عیب است یعنی بپوشاند عیب
 نوزدهم هدیه ای که و فرقی میان هدیه و رشق و جعاله بودن اول است با جعاله هدیه و رشق
 الا حین بین و یا کی نیست بر اخذ اجرت بر عقد تلاح یعنی بویا شرف سیف از احد جانین یا از هر
 و اما تسلیم سیف و القاء بوسه دادن بین پس آن از باب تعلیم واجب است پس چنانچه نیست اخذ اجرت بر
 و هر چند است سایر عقود و اما خطبه بسم یعنی بسم الله و صلوات و رسول الله و ذکر خداست تمام
 نوزدهم و یکصد و بیست و یک روزه از خود رش با او و لیس با او از آن رش و محاورت ایشان در آن پس
 جاز است اخذ اجرت بر او اتفاقا چه واجب نیست و جاز نیست رش و حق سکه مگر سکه شکاری
 و خلاف نیست و در جواز آن فی الجمله هر چند نبوده مخصوص کرده است آنرا سبلی که سکه
 نازی باشد چنانچه معلوم نیست و در عدم بیع سکه هراش و آن خارج از جهات سکه های مشهور

است و نباشد چه یعنی سکه نو که قابل تعلیم باشد و صحیح جواز بیع سکه های سده است
 کلب ماشیه که واحد مولدنی باشد که شتر و گوسفند باشد نو که شتر و گوسفند و بعضی شتر
 است بقوه و بعضی ماشیه پس کلب ماشیه یعنی سکه کلا است از شتر و گوسفند و کلب دفع
 یعنی سکه زراعت و کلب جالب یعنی سکه باغ خرما که برادر داشته باشد و هر چند است سکه هرباغ و خانه
 بسبب اصول و دلیل اصح ضعیف سند و قاعده لا یشاء و عله مدروا و در نهاده اسفکال در جواز بیع کلب
 حیدر مطلقا نوزدهم و در قواعده اشعار حدیث در آن نوزدهم لیکن جاعتی ادعای جواز آن نوزدهم اند
 و آن حجت است اما آحاد سکه های مزبور پس اسفکال در جواز آن نیست چه برای آنها منافع محمله مقصود
 است و آن نازق میان بیع و اجاره است نظر بجهت اعیان سکه ها و از برای هر یک از این جهات سکه
 هست چنانکه گذشت و بعضی تعبد است از شرف و بابت جواز بیع را و در آن منع است چه بودن و نه کار
 باشد که بدل شود بحد جواز بیع مانند خرما بر نظام اگر معلوم شود که عینا همانند بدل تفاخر است
 و تعبد ایشان است بخلاف آنکه هر چند معلوم شود که در مال او مظالم است چنانچه مقتضی حال عام
 است و نباشد حکم آن حکم مال محمله حرام در وجوب اجتناب جمیع بسبب نقص بر آن بی مکر و هست
 اخذ آنها پس اگر صاحب مظالم معلوم باشد پس و نخست و اگر مجهول باشد یا مستدر بشود و رسول
 بار مقتدر کند آنها را از جانب او یا باس از معرفت او و رسول با و و هرگاه ظاهر شود بعد از آن در
 نشود بعد نه ضامن شود برای او بجهت راد برقی و مثلاً در مثلی و مثلاً است که اجرای آن مناسبت
 بجهت است مثل کدوم و قریب است که مناسبت نباشد مثل گوسفند و جاز است دفع آنها بکم شری
 و ابقاء آنها امانت در دست خود و ضامن نیست و هر دو و اگر شنبه شود مالان و قوی محصورین
 معین است بر او و تحلیف از ایشان هر چند بطریق صحیح باشد و جاز نیست ماده آن بر عهد مالک با
 و اگر هرگز ظالم آنرا اخذ کند حرام نیست بر او بسبب عدم اختیار و یا ضامن است گفته شده است

در حکم بیع سکه های سده

در حکم نظام

بلی بعموم قول او علی الیه ما اخذت حق خودی یعنی بر هر صاحب سنت چیزی که گرفته است تا بدهد
یعنی واجب است دادن آن و اقوی تفصیل است و آن اینست که اگر گرفته است از عالم عالم به بود
آن مقصود نه بقصد ایصال به جانشینان است و مستمر میشود همان هر چند گرفته شود از و ثابنا
بقهر و اگر ندانند مال را تا قبض کرده است بعد از آن ظاهر شده است که مقصود نیست و تفصیل
است در ایصال مالک و نه در حفظ یا بقصد ایصال گرفته و تفصیل دیگر در آن ضامن نیست چه بد
او در اول عادی است و مستحب است حکم ضامن چنانچه تلف شود بغير تفریط و در ثانی امانت است پس
مستحب است چنانچه تلف شود بغير تفریط چه فرض نیست که اخذ تفریط و تفریط کرده است بعضی اوقات
بضمان در هر دو صورت و تفصیل اجود است و چیزی که اخذ میکند سلطان جای مخالف از اهل سنت
از غلات یا سم مفاسد و آن حصه از حاصل از غلات است که گرفته میشود عوض از زراعت آن و از احوال
باسم شرع و اعتدال است از مال که زیاده میشود بر زیاده بدست باستانی و غیر محسب رای حاکم
و تعدیل باسم شعوات باشد که آنها محقق میشوند مگر تعیین امام عادل یا نابالغ که بجهت عاقل است
الذابط باشد مگر اینکه اخذ میکند جای مخالف در زمین غلبه تحقیق اذن داده است آن را و آنرا
تفاوت آن از او را تعان کرده است بآن علای ما و نیندایم در آن مخالف چنانچه در مسائل است چند
ظاهر در لغت است چه مستلزم است نه آن که قول بخرم آن را هر چه عظیم بر این طایفه و شرط نیست
رضای مالک و تعدیل نمیکند ظلم او مادام که تحقیق نشود ظلم بر یار و بر چنانچه که مقدار است اخذ آن
از عامه مردم در آن زمان و اعتبار کرده است بعضی اصحاب در تحقیق آنها انصاف سلطان و عمال را
بر قدر و آن بعد از توهم و الوجه است و چنانچه جایز است ابتیاع آن جایز است استیجاب
و سایر معاضات آن جایز نیست تنازل آن بغير اذن جایز و شرط نیست قبض جایز و چنانچه معهم
اقتت بعد از قبض آن حواله گذارن یا وکیل کند در تحقیق آن یا بفرود شد و آن در دست مالک باشد

در جایی که محض است بیع کانیست و واجب است بر او اهدای دفع و بیع چنان است تولد چیزی که اخذ میکند

در جایی که محض است بیع کانیست و واجب است بر او اهدای دفع و بیع چنان است تولد چیزی که اخذ میکند
و کوه از غلات و اموال و اعیان دیگر شرط است در اینجا که زیاده بگیرد از واجب شرعی در مدخل خودش و غیر
آن بود و همیشه که معتد است نزد ایشان باشد عیدتی شمره میشود نزد ایشان خاص چه جمیع است اخذ آن
نزد ایشان نیز و احتیاج از مطلق است بجهت الملوک نفس و نفی و احتیاج در اول است و بی حد متوالی
در مقام و خارج چه مصرف آنها نزد ایشان بدست مالک است و برای آن ارباب مخصوصه میباشد باین
بر می شود و دست مالک از خارج زکوة و دیگر احتیاج امیر و آن چنانچه در خارج و مقام است چه حق
نیز واجب است برای مستحق مخصوص و عدم آن چه جایز نیست نایب مستحقین پس تعدیل است و بجهت
استخراج بدو آن و بنا بر اوله معتد است بلیت نزد دفع با و امانت او و اقوی عدم احتیاج است بآن و ثانی
آن سقوط زکوة است از چیزی اخذ کرده است او وقتی که تفریط نکند در آن و وجوب دفع اعتبار است
از اینکه بر وجه زکوة باشد یا مصرفی با ایشان در احکام ایشان و تحریر بر مبادی ایشان باشد
و غیر در جواز صریح و تعدیل و تعدیل میباشد و هرگاه انقطاع کند جایز نیست بر ارباب عامه و ضمه
کند پس جایز است بر اهل مقابل و معاوضه آنها از زراعت و مالک چنانچه جایز است حواله آن بر او
و ظاهر اینست که حکم مخصوص بجا می آید است نظر بمقتدا و از استحقاق او و آنرا نزد ایشان گرفته
اعمال و او هرگاه از ارباب انفسهم یعنی برای ایشان بدهد بخوبی که خودشان فرود داده اند و سلوک
با ایشان باین نحو و جمله قضیه مأمور به است با اتفاق و اجازت و توانی تا با پادشاهان شیعه
با اعتقاد خودشان خودشان را ظالم و غاصب میدانند و در نفس الامر هر غاصب ظالم میباشد
و تعریف در معصوب و مظالم حرام است بغير درت از دین و اتفاق و اجازت و توانی و ایات مسکات
و احوال و حرمت ملائمت و مسلم و اطلاق یا عموم اجازت و مجوز لایق است بفرمان و الله
بار داده او در واقع و در غالب و در روایت علی بن یقطین نعی از اخذ اموال شیعه است و اخذ میکند

از ایشان علوبه و بر میگرد سر را وایت کرده اند کلبی و شیخ را در کتاب مکاسب از و ظاهر نیست
که بیع در مقامی و خارج از این خارجیه و غیره با هم که شرح میباشد مانند احوال خود و تضاد و تضوی
و تصرف در طایف و طایع و اموال سلو طین بل و غیره جمیع اشیاء با بیعت و از جمله اعمای
جزئیست که منفی است بمساعده و محرم مثل بیع سلاح با عده این و غیره نیست ممانه مسلمان و کافر
و از ایشان است قطع طریق و حرابست با قصد مساعده یا در حال حرب یا قیام بان اما بدون آنها
بی حرام نیست اگر بفرشند عیبت استعانت بقضای کفار حرام نیست چنانچه در روایت است و این در
چیز نیست که شمرده میشود و سلاح بیکه برین و آن چیز نیست که ممانه میشود بان در حرب مثل سیف و کمان
و بعضی موانعه و این علوه و کرده اند پس در حق سپهر و کلاه خود و زره و خاف بکسر یا که زره است
داخل میشود بنا بر آنکه نه با و از جمله اعمای است احوال مساکین و سفین یعنی کشتیها برای تجارت
در بیع انگور و غنای ناسد بکند و مزاج بیع بجهت غایت است خواه شرط کنند در نفس عقد یا اتفاق
بان کنند و هرگاه بفروشد بعد از حرق هرگاه بداند که نذر آب خواهد کرد یا کافران داشته باشند حرام است
و الا مکروه است و بر نفی بر نفی یا مالک نمیشود یا باطل است و نافی ظاهر است و از جمله اعمای جزئیست
که انتفاع حاصل در بیع آن نیست مثل ماندینه بر کوفته بربست از کف و ماندن سمر و خر و سبزه
و هر چه این است گوشت که در حکم عینه است از این قبیل است و اما خریدن پوست از دستل میده اگر
علم و ظن بعدم زکوة داشته باشد جایز نیست و الا نه و بیع مسوخ بجهت نفعیت محرم مثل لب
میمون و خرمن حرام است باین و اگر قصد کند از حفظ متاع و در بیع میمون میشود ممکن است حیوان
و عدم آن چه آن ضعیف یا درم است و موثوق بها نیست و با بر عدم وقوع ذکات بر مسوخ جایز
نیست بیع آنها مطلقا نظر بمانع غالبه چنانچه گذشت و اما باین بر وقوع ذکات بر آنها چنانچه اقوی است
جایز است بیع آنها با قصد مانع محله و هر چه این است اگر ضعیف شود قصد بجهت حمل فعل مسلم

و شیخ غریب با شیخ از آن و در حدیث است که جایز نیست خوردن سبزی از مسوخ و آن بر وزن درم و غیره
چنانچه در روایت و او در مسوخ است که بیعت است و چون است و غیره یعنی چون و کلب یعنی سگ و قیل
و ذنب یعنی کول و نام این بیعت و بیعت بیعت سوسمار و از بیعتی خرگوش و طایس و در عموں بود نرغ
بر غوث گوشت که میباید است که نرغ و میوه و ذرات و در گوشت الهای آب میداشند و حرف کبیریم و را مشدود
و را مشدود یعنی که قسمی زده اهل است که نلس ندارد و گفته میشود بان حرامت و سرلمان که خرچک است
در صیقل الطیوان است که نامیده میشود و غریب الماء خوب راه رفته است و بسیار و ندر است و بسیار
و نداشت صلب الظهار است یعنی بیعت است کسی که بداند آنرا بیعت حیوان بی سرب و دم و چشم و پا
دو و شش و در سینه اش بر روی آن هشت پا است و راه میورد و بیک جانب و بر بیعت خود میکشد است
و هواد اهر و و سلطانات یعنی سنگ پشت و طوطا یعنی خطافات که بر سون است و گفته شده است
که مضائل است و در حدیث است که آن از مسوخ است میدزدید خرهای مردم را و نفعی که بر بیعت
که موش رشتی باشد که سوان آن دور و راه دارد که آنها را نفعی الی بیوع که بید بخورند که از دایه آنرا
از راه دیگر در میور و و منافق را شستن از آن گوشتند و آن دود شستن کوفه است و دو پا این در است
و میدارد و آنرا بر میدارد بالا و رنگ آن مفسد رنگ آهواست و غلب یعنی رویا و دلب یعنی خرس و بر
احتمال دارد بعضی نفعی باشد و نفعی نوعی از آن و نفعی که خادش باشد و گفته میشود که بیع مسوخ
باقی مانده است بیشتر از سه روز بعد از آن مرده اند و تولد نکردند و این حیوانات بر سر آنها است
و نامیده شدند مسوخ و بسبب استنفاات و چیزی که انتفاع مقدم بر آن نمیداشد از حیواناته اند
ضعاف و حشرات الارض یعنی درختها و حیوانات که کوچک ای که در زمین میباشد و چند انتفاع ندارد و
بجز از آنها میباشد بخورن بیع آنها نیست و در انتفاع با شیئی که فی الواقع واد شده و برای حرفه میباشد
شانه از شیئی که فی الواقع و انتفاع از شیئی غیر سگ و خوک و کافر و در حدیث است که کل شیئی بخورن

در بیان علوبه و احوال حیوانات
و کلبه و کلبه و کلبه و کلبه
و کلبه و کلبه و کلبه و کلبه

در دماغ و قطعه و آن قسمی از جام و ذات اطراف است بشبه ناخته و قوامی است و آن سه قسم است که یکی که
 غیر اللون یعنی خاکی رنگ و در پیش و شکست قطعات سیاه و سفید است و جفتش نزدیک است و بوی
 است که شکم و در هاضم سیاه است و عطاط است یعنی زهر زنده یا بیضه مثل خاکست و در
 بغدادی مرغ سبک خواند گویند و بیضه است و آن از مرغهای است که ساق دراز دارد و بیضه است
 و گوشت مرغ است و گوشت آن نفع کاف و در دماغ است خاکی رنگ بشبه مرغ اجیب و گوشت بضم
 اول که طایر مرغی است و مرغی که مرغ کوچک مرغی است و مرغ است طایر و خفاش و اجزاء
 و در مرغی که مرغی است که طایر باشد و در است سیم آنجا تخم ایضه بوی سیاه و سفید و در
 دماغ و بیضه سیاه که در کرمها ساکن میشود نه زنی که در زهر است میماند و خاکستری رنگ کوچک
 از شراب که آنرا عذاف نامند و گفته شده است که حرام است سوازی راغ و گفته شده است که مکره است
 خطاف که پوستوک باشد و هدهد که بوی باشد و قمر که در پیش ناحله و زوز و یک بعد هدهد و اما
 صدام عینکند و مرغ بوز و بلب که مرغ سفید شکم است که پیش منبر است که منقار و شفاخت دارد
 متیلد که شاکها است و صوام بضم صاد و تشدید و او که در دماغ و در زرد خاکی رنگ است در دماغ
 حرام میماند و شقران بوز و قرطاس که منبر مرغ است بسبب نخی از قوا آنها هر دو در دماغ و در آن
 نظر است چه تخم او کواخت قتل سنگم کراحت و تخم او بلیست بلور چرب است که باکی نیست بفضله
 خطاف و آن از مرغهاست که جلوه خورده آنجا و لیکن مکره است خورده چیه پناه آورده است
 نبود و چیه دیگر است بقره را و دشنام مد هید آنرا و بد هید عجمی که بازی کنند با آنها چه کثیر
 الشبیخه عذراست و در چیه دیگر است که در آن لحن الله صوفی است و گفته شده است
 بخریم خطاف بجهت چیه در آن ضعف است بسند و دلاکت با وجود غلبه و فشر و در بویون اش
 هست و مشهور کراحت ناخته است و جاری که مرغ مرغی است مانند او تر که ناز باشد و دلیل

کراحت

کراحت

کراحت صفت است و مرغ دریا مانند مرغ حراست نود علمای شیع و در لحن الف محول بقیه است
 عارض میشود و تخم حیوان محلول بوطا انسان پس حرام میشود و گوشت آن و گوشت لعل آن بقیه و هرگاه
 مشتب میشود بد بکوی قسمی بد و ضعف میکند و قمر میاندازند تا یکی باقی ماند پس در چیه دیگر میشود
 و سوزانده میشود و جلوه میشود باقی چیه است و نفوس و قوامی است و با بسبب خورده شیر
 خونی با وید بر آن گوشت آن و سخت شود استخوان آن و قوت آن پس حرام میشود و گوشت آن و گو
 قتل آن و اگر بویید و شد بد میشود پس مکره است و استبراک کرده میشود بجهت دوز با خنده از آن
 در آن و زها با سنجاب بجهت نفوس که راوی از علمای اندازند هر چند صفت است اسناد آنها دارد
 شده و مرغ و بوز غاله و در آنها است اما چیه که شناختی از لعل آن پس البه نزدیک آن شور اما
 چیه که شناختی پس آن بقره یا منبر است پس بخور و سوزان آن مکره یعنی شراف بود است که منبر بابه
 از منبر کاهی احد میگردد و در بار و میوه چنده چون عیش محمول بود و منبر غیر محصور عرفی است لهذا
 بر حرام آن حکم فرمودند و با جلال حرام میشود باینکه غذا کند محض عذرا انسانی را چنانچه مشهور است
 است با مطلق محض چنانچه گفته است آنرا چیه تا نمکند و بدیش باینکه از وریا یا باینکه ظاهر
 شود بد بوی آن و گوشت و پوستش باینکه بنا کند و در عرف جلوه یا باشد اکثر طعام آن آن که با آن
 محض عذرا انسان باشد حرام است و اگر محلول باشد بغیر آن مکره است با خلو و قوال و اقوی
 در الطوق عرفا است پس استبراک کرده میشود بجهت آن طعام دیگر تا بعدی که زایل شود و از آن حکم
 سابق بر خلو و انصاف حیوانات در این مذمت و نفوس مختلف است در بقدر بوی آن در اکثر و بسبب
 آن مختلف است قوال اصحاب که در آن نفوس معزیه و درین باب وارد شده سوازی نهی از آن و اما
 آن پس در دماغی است که جلوه افست که باشد آن غذای آن و در دیگر است که باکی نیست بخرم
 آنها و نمک که جلوه کند و از این جهت رفته است بعضی بکراحت مطلقا محمول بر منبر بیهوده و تخم

در سال صفت شتر مرغ

در چیزی از آنها نیست و از ایشان است شیخ در کتاب مبسوط و گفته است که آن حد هب مات که
شعر با نغان است وOLF که بدینص بودند در تحريم شراب نیست و نهی در قول افوی حقیقت و حرمت
است و ظهور در آن کاینست خصوصاً اگر مقصد شهوت که اقوی مرجحات شده باشد تحقق
آن بعد از آنکه منصف علیه نابین جرئت است و غیر آن منصف باصل است و اطلاعات محمول بتعارف
اهل عرف عام است پس حرمت بل بعد از آنکه در عرف عام کالوت دارد و اینجاست منصف علیه مدون است
چهل روز است و زمانه یعنی شتر ماده و نه هر محمول باقیست بعد تولد بفصل و اخلاص و در غیر آن
پس قدر کردند آنرا بجهل و بسی و به بیعت و در کوفه سفند بده و هفت و پنج و در ماهی بیکنش
و بکوز و در مرغابی و در جاحه که مرغ خانگی است به پنج و سه و در هر دو هفت شبانه روز با دو
ناشب و در اخید خاصه گفته است شهید ثانی که اگر او را است اعتبار اکثر امیرین ازین مقدار
و آنچه بآن زیاده شود جلال و نان تا بیرون و نیم از حق آله و هرگاه مشهور بود علی تقدیری
اجل میان اصحاب و هر آینه ممکن بود عدم رجوع بآن در چیزی از آنها مؤلف گوید بعد از تحقق
جلل و حرمت و استحباب آن اکثر مقدرات معمول به است و شغل و مریضی برائت بقیه حیوانات
و هرگاه بخورد شراب یا بای حرام میشود گوشت آن لیکن در جرات که کوفه سفند هست اگر در نج
گوده شود بر آن حال صوره نمیشود چیزی که در شکم است و کوفه سفندی که آشامیده است بول را نماند
میشود چیزی که در جوف است بعد از آن باکی نیست و غیر مرغ و شتر تا بعد از خلل و گوشت خلل
و از حرام گوشت حرامند با اشتباه خلل است از مرغ چیزی که مختلف است و در طرف آن
نه منصف است بسبب جناب خلل و در ماهی خورد میشود چیزی که خشک یعنی درشت است نه
یعنی بسیار نرم و باوشه شور و مفید نگوده است اکثر تفصیلات از اشتباه و انکار کرده ابو
جبل نواب المرح و گفته است که دلیل نیست بآن از کتاب و سنت و موافق او شده است علامه

در کتاب مبسوط

در کتاب مبسوط

در کتاب مبسوط

در کتاب مختلف است و لا کرده است بآن بخور و اصل کم سید البحر و طعام ربی حلال کرده شد است
برای شمشک و در باب و خورش آن و ضای آن نیست در احادیث معمول به مؤلف گوید که سید المصنف
گوده اند بخوران منیع که نباشد برای آن مالکی و بوده باشد خورده آن حلال و باین حلال حلال است
خورده آن و گفته شده است خواهد خورد و خواهد محلول و چیزی که صفتی شده است و هم چنین چیزی که
خورده میشود آن مکر چیزی که صفتی شده است گفته است خدا تعالی و حرمت و حکم لغایت یعنی
حرام کرده شده بر شما چنینها و چنینها مقابله مایب کوفه سفند آن گفته میشود و چند معنی اول و سئل و عدد
نفرت از آن دوم حلال سیم ظاهر چهارم چیزی که از آب نباشد در آن نفس بدلا و حقیقت است
در اول و حقیقت قبال است بهر یکی از معانی و حقیقت است در اول و نیز و بعضی داده اند معنی اول و باینست
و زیاده چنانچه گفته شده اصول است پس تقیید در سید و طعام و در هر دو و در راست و خلاف
بنست و در نجیم بسته از حیوان یعنی خارج روح آن تغییر ندکیر شریعه خواهد زد و واقع نشود بر آن
در شرع و خواه واقع نشود و واقع نشود و کتاب و سنت و مقصد بآن و تقدیر بر آن تحریر آن علامت
اهمیت است و در حکم است اجزای آن که حلال کرده است آنها حیوانات هر چند ابانه از حی شود
بدون خلوف و چنانچه حرام است خوردن آن حرام است جمیع انتفاع از آن گفته شده است
چه آن اقرب بهارات حقیقت است از اضافت تحريم بسوی عین و در آن اینست که مقادیر و مثلاً
اگر است چنانچه مقادیر از تخیر امهات نکاح است مؤلف گوید حاصل استدلال اینست که خدای
تعالی اضافه کرده است تحريم را بعبث و معلوم است که نفس آن متعلق آن نشود پس تقدیر بر آن
ضرورت است و تقدیر بعضی اشیاء از بعضی نیست و تقدیر جمیع اقرب بهارات است پس معین است
و حاصل نظر اینست که اگر مقادیر است و بنا بر دلیل اولویت است و جواب اینست که علم خلوف
در حرمت جمیع و حدیث صحیح که گفتیم که صیغه انتفاع کرده میشود چیزی از آن گفتیم نه تقدیر
در کتاب

در کتاب مبسوط

و بخیر کرده است جماعتی اسقاء جلوه آن هر چند نفس باشد و اما چیزی که حلول کرده است حیوة
 بآن آنرا مانده بشم و مو و بوی که می شنو باشد و تری که شایع باشد و سن که دندان باشد و لطف
 که ناخن باشد و شیر و انچه که بنیر مایه باشد بنا بر این بعضی و عطر که استخوان باشد و بعضی که
 غصه می باشد و شیر می که پوستش سخت شده باشد و ظلف که ناخن که سفید و کا و باشد و چنانچه
 که ناخن اسب و بخوان باشد پس صادق می آید بآن موت و حلاوت استخوان آن بدون خلوت ملک
 در شمس و انچه را حیاط در ترک آنها است بلکه ترکش فوت دارد و در وقت استعمال موضع اتصال را
 بپزند یا بشویند و وقتی که بافت کوشی داشته شود که در کت با منتهی مشهور اینست که آنرا
 طرح با شمشیر بکنند اگر فنیقی شد پس بگویند و اگر منتهی شد پس بگویند است و بخت خبر و در سندان
 و قف و جهالت هست مؤلف کو بدو شخص می شود و نیست بلکه خلوتی آن نظر بر سید پس معاوضه
 نمیکند بآن هیچ در مثل آن که هر چیزی که در آن حلال و حرام است پس آن برای نوح حلال است تا
 حرام را بعینه پس ترک کنی آنرا و در هیچ و بگو است هر چیزی که برای نوح حلال است تا بدانی که آن
 حرام است پس ترک آنرا و نمیکند مخلوط شد زکات بیت واجب است اجتناب از آن تا بدانی که
 بعینه چه واجب است اجتناب از میت و تمام نشود آن مگر بآن و معتدیه واجب واجب
 و ظاهرا نیست که این متغی علیه است پس معارضه بکنند باین و در حدیث صحیح و وقتی که
 حلال باشد زکی میت بفرشته آنرا بمسقط مینهد و بخور و منس را و گفته شده است که
 جایز است بیع آن اگر قصد بیع زکی کند خاصه و گفته شده است جایز نیست مطلقا
 و گفته شده است که هر دو اجتناب و مقابلت است مؤلف گوید که اگر نفس معمول به نباشد هیچ
 علم از آن کرده باشند و نزل آن مواثی قواعد عقلیه باشد اجتناب و مقابلت واجب الا با
 است صید را دو صفت است یکی ثبات بدین حیوان متمتع و دوم از هان روح آن بآلت متبهره در

در حدیث صحیح و وقتی که حلال باشد زکی میت بفرشته آنرا بمسقط مینهد و بخور و منس را و گفته شده است که جایز است بیع آن اگر قصد بیع زکی کند خاصه و گفته شده است جایز نیست مطلقا و گفته شده است که هر دو اجتناب و مقابلت است مؤلف گوید که اگر نفس معمول به نباشد هیچ علم از آن کرده باشند و نزل آن مواثی قواعد عقلیه باشد اجتناب و مقابلت واجب الا با است صید را دو صفت است یکی ثبات بدین حیوان متمتع و دوم از هان روح آن بآلت متبهره در

بدون تذکیر و هر دو مباح است بکتاب و سنت و اجماع و مقصود در اینجا آن است و آن
 آن را حیوان است یا جامد و اول حلال نیست صید آن مگر سگ معلم گفته است خدا نیکی
 و ما علمیم من احوال و مکتبین یعنی حلال است صید چیزی که بار داد بدینها آنرا از جوارح یعنی
 از کور سب که صید کنند های سباع و طیر باشند چه آنها کسب کنند میبایستند مشفقان
 حرج و اجترار بمعنی کسب انساب باشد باز خر کنند و در حالت حلاوت و صهارت شمارند تا
 سگها چه مکتب بکند اسم فاعل است بمعنی مسلط کننده سگها است بر صید و معلم آنها است
 و بقرینه علم مراد از آن بسبب عدم نکران حلاوت و تعلیم است نه تعلیم و کلب در وقت سبب عقوبت
 یعنی هر کنند و خر کنند است و غالب شده است در این نای سگ فریاد کننده و بر نبره
 حقیقت رسید و در عرف پس مکتب مخصوص جوارح شده و اگر گویند چنانچه گفته و ما علمیم من
 الکلاب کو بهم بجهت استوار طراحت در صیت صید سگ و بجهت اجتناب از آنها است
 چه میگوید در بارزی و صفر و عقاب که باز و چرخ و چرخ و الوه که قره فوش نوک است یعنی
 میگوید در صید اینها پس گفت چیزی که با نکی زکوة آنرا پس بخور آنرا و اگر بدانی زکوة آنرا
 پس بخور آنرا و در حدیث حسن است اما چیزی که کشته است آنرا صغیر پس بخور آنرا مگر
 تذکیر کنی آنرا یعنی سرش را بپیری و اما چیزی که کشته است آنرا سگ و تحقیق ذکر کرد
 نام خدا را بر آن بخور هر چند خورده باشد از آن و شیخ (ص) صید بقدر که نوز باشد و در
 نوک یا پس تا سگ حلال داشته و این عقیل چیزی که شبیه سبک است از هان و غیر
 که بآنک باشد صید آنها را نیز حلال داشته بسبب اجتناب و عموم که حلال آنها بعینه مکتب است
 و اجاز را که معتقد بشهرت و آیه است معمول بها است و بجهت صحیح بود پدرم فتوی
 میداد و تفسیر میکرد و ما فتوی میدادیم و بنیر رسیدیم در صید بازها و چرخها تا ما آنرا پس بدانی

مانع نسیم و جلولا نیست صیدا آنها ممکنه بانی کرده شود زکوة آن پس بدستی نشان نیست که طایفه و کتای
 علی است که بدستی خدای تعالی گفته است و ما علمتم من الجنایین مکلفین تعلیم میدهند ایشان را
 پس نام برده است سکها و در حدیث دیگر است که بود بدست مردم قوی سید و در زمان بنی امیه که
 بدست پی چینی که گفته است باز و چرخ پس آن جلولا است و بود نقیه صکر از ایشان و من نقیه
 نمیکم از ایشان و آن حرام است چیزی که گفته است این وضع کرده است این جنید از احطاد بسک
 سیاه بجهت حدیث که خورده میشود صیدا آن و آن حدیث است پس جلولا است بکوهت و اما آلت
 جواد به پس هر چیزی که شمشیر است بر نفسی مثل شمشیر و این و نیز جلولا است مقول آن خواه میرد
 خرج آن و خواه نه بجهت احادیث احتیاج که از آن احادیث است حدیث صحیح میاندازد آنرا مردی
 بتوی پس میرسد آنرا بر نفس پس یکشد آنرا و تحقیق نام خدا را برده است و در وقت انداختن آن و در
 است بآن آلت پس گفت که مرده باشد بتوی که رسید است همان گفته است آنرا پس اگر خدایش
 داشته پس باید بخورد آنرا و از استواط اخیری ظاهر میشود کوهت فی الجمله با احتمال چیزی که شمشیر
 نیست بر نفسی پس اگر بنی است که حدیث در بدو دارد پس هر چنان است خبر آنکه خرق و یا
 کند بآنکه داخل شود در آن هر چند کی و الا پس در بجهت نفوس از آنها است صحیح و قوی انداختن بمواری
 پس پان کوه پس بخورد و اگر بار نکند و بعضی بخورد پس بخورد و در مواری است و مواری اگر یکشد
 بتوی پس بخورد و اگر یکشد بسکلی پس بخورد و در صحیح است که سواد کردند از چیزی که گفته است بد
 و سنگ یا خورده میشود گفت نه و مواری بر وزن محراب تبود و ندر است طریفش نازک است
 و میان اش غلط است میرسد بر نفس نه بتوی و نوشته شده است که در جوابی که است بیکان
 هم ندارد و در چند حدیث معتبر دارد شده اگر مواری آلت و بیشتر باشد یا نباشد مواری او بتوی غیر
 آن پس باکی نیست بخورد چیزی که شکار کرده شده است بآن و در حدیث است که خورده میشود چیزی

در آنجا که در حدیث آمده است

که گفته اند

که گفته است آنرا سنگ از بدنی که انداخته میشود از جلولا حق که جلولا کان باشد و بدنی که جلولا است
 از کلام و در حدیث شده و از سالک ظاهر میشود که تا بلا نیست میان مواری و چیزی بتوی که بد بتوی
 بخورد چیزی و یکشد و در نه بسکلی پس نظر بآن و هم چنین از کلام علمای که کلمات ایشان را رسیده است پس
 چیزی بد بتوی از آلت و صبر بصل بدیدارد و بد بتوی بخورد چیزی و یکشد و در وقت انداختن نام خدا را بد
 جلولا است و هر چنان است اگر جلولا بر بتوی یکجلولا کان و شبه آن بدیدارد و بد بتوی بخورد چیزی و یکشد
 نه بسکلی و هر چنان است سنگ و در حدیث سابق سنگ محمول بدو است بقرینه بدنی و احطاد و در حدیث
 در آن استعمال آلت صید حیوان باشد با جهاد و نوعیت از ندیکه و نامی است از آن پس شمشیر است
 در آن چیزی که شرط شده است در آن پس لابد است که مسلح آن مسلمان باشد یا یکم آن مانند طفل
 سواد از مسلمان و در کتاب خلوف است چنانکه میاید و نام خدا را بگوید نزد ارسال و در حدیث خلوف
 عمر زلا تا کلام امیر که باسم الله علیه و آله لیس حق بخورد از چیزی که ذکر کرده شده است نام خدا
 بر آن و بدست آن خروج از طاعت و نحو آن از نفوس و خصوص بعضی آنها و در سنگ خاصه قول اند
 تعالی جلولا اما اسکن علیکم و از کوه اسم الله علیه یعنی پس بخورد از چیزی که نگاه داشته اند
 سکها بر شما و ذکر کنید نام خدا را بر آن و از آن معلوم میشود که اگر بخورد مباح نیست خوردن از آن
 و از این جهت گفته است برای عدی ابن حاتم که بخورد از آن پس بخورد از آنچه نگاه داشته است برای
 و ممکن است کویم اعم است از اینکه بخورد از آن یا نه و در حدیث که بخورده باشند و بعضی نگاه داشته
 باشند صادق است که بخورد از چیزی که نگاه داشته اند برای شما هر چند بعضی باشد و اما آنجا
 پس چنان است که میاید و در حدیث صحیح است کسیکه از سالک سکس و نام خدا را بدو بخورد
 از او خلوف نیست در حدیث و بتوی که در آن شود نزد ارسال و اگر در آن شود میان آن و میان
 یعنی دندان کوفتی سنگ پس در آن خلوف است و آنچه از است بجهت عمومات خصوصاً آنجا که

در آنجا که در حدیث آمده است

آن اولی است با خبر بجهت نزدیکی آن وقت تذکیر و اما حدیث صحیح در ردی که مرجع کند یعنی ارسال
سکسش که معلوم است و نام صید و قنبر که در کتب معتبره است و آنرا پس گفت مجوز از چیزی که نگاهداشته است
بر او پس دلالت نیست در آن بر تعیین وقت ارسال بر آن چه سوال تخصیص جواب میدهد و اما باب
پس بجهت است بدون خلاف و اگر چه ترک کند آنرا اصل و در جهات وقت که ارسال کرد سکسش را و
فراموش کرد که نام خدا بر او پس و غیر از کسی است که فرج کرده است و فراموش کرده است که نام برده و صحر
چنین است اگر ندانند تورا و فراموش کرد که نام برده و شرط است رسک و بخوان بنا بر توبه آن بنا
معلم باشد بخواب و سخت و جامع و نصیب شده است که فرساده شود وقت فرساده و بر کرده
وقت بر کرده اند و نگاهداشته بر آن یعنی خور و مفید کرده است شهید بر کرده اند و قنبر که
نزدیک شکار در راه و فراموش نزد یک نیست که منقلب شود از آن و آن خوب است و در جهات
محتاج است و قنبر که خور و نگاهداشته بر تو پس نگاهداشته است مگر بر خودش و در بعضی
آنها است و قنبر که نگاهداشته آنرا و خور از آن پس خور پس نگاهداشته است مگر بر خودش و
گفته است صد و ده و جماعتی که خور و شرط نیست بسبب محتاج مستفیضه و در بعضی آنها است
گفتم که ایشان میگویند و قنبر که خور از آن پس نگاهداشته است مگر بر خودش پس خور گفت آری
با شما شرط نیست پس بر اینکه کشتن آن و کوه آفت گفت گفتم بل گفت پس چه میگویند
در کو سفیدی که فرج کند آنرا مردی آری تذکیر کرده است گفت گفتم بل گفت پس بدستی سبی
آمد بعد از تذکیر پس خور و بعضی آنرا آری خورده میشود بقیه پس و قنبر که جواب دادند
باین پس بگو ایشان چه گویند میگویند و قنبر که تذکیر کرده این و خور از آن خورید از آن
و قنبر که تذکیر کرده این و خور و خور و شما را این مشهور است با اینکه محتاج سابقه بر سبیل
نقیضه است و شیعه جمع میان آنها نموده باین یا با اینکه معنادار خلاف نیست صید آن

نه چیزی که بخور و بنا بر اولی است و تقویت کرده است این جید میان خور و آن
از آن پیش از غارت شکار و بعد از آن و کوه انداخته است اول و تا پنج و در تعلیم بدون ثانی و ثانی
او جمع نموده است میان خصوص باین جمع و این امور را بداند که مگر بشود تا غالب شود باین
تا در سبک و اولی است که مقصد رسد مرات بعدی چنانچه کرده است آنرا جماعتی بلکه
راجع بر آن است و با هر چیزی و اگر چه عدم اشتراط اسلام است در علم بجهت اصل و جمیع
و مخالفت کرده است و این شیوه در بعضی بجهت ظاهر علم و حق و اولی و ثانی و ثانی و ثانی
و محمول بر کراهت است بجهت جمع و شرط است که استمالا کند الت را در سبب علم بر کراهت استمالا کند
و خودش بر و بدون ارسال با استمالا کند نه بقصد صید چنانچه بیندازد تیری را بنشاند و برین
بصیدی پس بکشد آنرا با استمالا کند بقصد آن یکی و مقصود او محمول باشد چنانچه کان کو حرکت
پس رسید محمول را محمول نیست بجهت اصل عدم تذکیر پس و آمد بدون ثانی باقی ماند باقی و در خبر
است که سوال کردم از کسی که خلوص می شد و نفرستاد صاحبش پس بگوید بخواهت آنرا صاحبش
و تحقیق گفته بود آری خور از آن گفت نه و معتقد بود بجهت محمول است نه باین آن پس او را هلاک کرد
با ایندارد تیرش را بر شکار و باین و بکشد و بگوید محمول است بجهت تحقیق قصد و مرجع جز که بخور
از آن مگر اینکه موجود میشود و در بعضی آری خور از آن را حدیث و در خور و آن است مگر اینکه
وفاق باشد و گفته شده است هرگاه بیندازد تیری را پس برساند آنرا با شکار و بکشد آنرا محمول
هر چند که با و بنود غیر سید و هر چه چنین است اگر برسد تیر بزمین بعد از آن بجهت پس بکشد و از شکار
است محمول شدن آنرا بسبب جامع شدن آنها پس اگر آن سال که یکی سکسش را و نام برده و نام برده
و یکی محمول میشود شکار و اولی از این چنین است که آن سال که یکی قصد کند دیگری نام برده سیتی
و در حدیث صحیح است سوال کردم از طایفه که بگویند آنرا جماعت ایشان بصید پس بداند سبک برای

بر غیر بر موضع و لا کاش و لا بد است حرکت بعد از زنج و غیر یا ببردن آمدن خون عقده غیر متساوی نزد
 اکثر و آن اقوی است بجهت جمع میان نصوص چه بعضی وارد شده است باوله و بعضی بدوم و گفته شده است
 لا بد است از هر دو امر با احتیاط در اشدت و بعضی از ایشان اعتبار کرده اند اول بسبب صحت مستند ^{نصوص}
 گوید نزد حقیق حدیث غیر صحیح غیر شهرت اقوی از حدیث صحیح است اما اعتبار و استغفار رجایان پیش از
 زنج و غیر آن چنانچه ذکر کرده است و تابع شده است با جماعتی پس لیلی که نفس مایل بآن باشد ندارد
 و غایت توجیه آن چیزی است که گفته است آنرا شهادت ثانی در آنرا ایشان و آن ایست که غیر مستقره
 الحیوانه بمنزله مبتدیه است و استناد صوت آن بخرج مثلا نیست اولی از استناد آن به سبب وجوب عدم
 استغفار حیوانه بلکه سابق اولی است و مبدا شد کویا هلاک آن با آن سبب پس بمنزله مبتدیه می باشد
 و آن بخوبیست که مبتدیه با وجود اینکه استیفاء در مقابل نعل است چه ظاهر کتاب و سنت نفی اعتبار آنرا
 میکند مثل استثناء الا ما ذکریم از نظیره و متره و اکل السبع و نظیره حیوان کله زده شده از حیوان دیگر است
 که بآن مرده است و فعلیه معنی مفعول است و تا آن برای نقل با عین است و متره حیوانی است که از بالا
 افتاده و با چاه و غیر آن افتاده و مرده است و تا آن نیز برای نقل است و اکل السبع حیوانی است
 که خورده است از آن حیوان در تله و در چینه و در نصب و مذکات اگر بانی چیزی از آن را و چشمش
 خیز گشت و دست و پایش میخیزد و دمش میخیزد پس تحقیق بانی که کاش آنرا پس خورده و در بعضی آن
 احادیث مستفیضه است از آنها است و نمیکند کدی در نزد کوی سفیدی و دیدن آنرا که
 میخیزد چشم آن را میبنداند و کوشش را یا میبنداند و دمش را و نیزند آنرا چیزی پس زنج کن آنرا
 پس بد رستی آن برای توجه اول است گفته است بحیب الدین عینی بن سعید حلی که بد رستی اعتبار
 استغفار رجایان نیست از مذهب و بسوی اوست مبطل شهادتین بلکه گفته است دوم ایشان و
 آن سزاوار است عمل و گفته است اول ایشان رجوع کرده میشود بنا بر قول با اعتبار آن بقراین صحیح

نقل و با اشتباه حرکت بعد از زنج یا ببردن آمدن خون عقده و مشهور نفسی کرده اند مستغفر الحیوانه را
 چیزی که ممکن باشد که زندگانی کند نیم روز یا یک روز یا ده و ایشان بر اینند که مستغفر الحیوانه واجب است
 تذکره آن اگر زمان و سبب آن داشته باشد و الا پس آن حلال است در کشته شدن و از ایشان کسی است که
 اعتبار آن کرده است اقتضای زمان و اولیها و چیزی نیست چه دلالت میکند نصوص بر اینکه تذکره حقیق میشود
 بر نفس برادران آن نه مطلقا و آن در اینجا مفقود است و در خبر است اگر کوفت آنرا پس بانی دگره آنرا پس
 تذکره کن آنرا و اگر بانی آنرا و تحقیق گفته است آنرا پس خورده است از آن پس چیزی را بانی و اولی کوبید
 از این حدیث هم معلوم میشود که بخوریدن سنگ معلوم در حلیت شرط نیست چنانچه گذشت و از ایشان کسی
 است که گفته است که اگر بنا شد با او چیزی که زنج کند میگذارد تا بکشد آنرا سنگ بعد از آن بخورد اگر
 خواهد بجهت عموم نکول اما ممکن است که بعضی پس بخورید از چیزی که کاه داشته اند سنگها بر شما ببردن
 آن چیزی که بانی آن است با جماع و باقی ماندن انواع و بجهت خصوص صحیح بر سیدم از روی که میاندازد
 سنگی را بشکارد پس میگوید آنرا و میبنداند با او کاردی پس تذکره کند آنرا بآن پس میگذارد آنرا تا میبکشد
 آنرا و بخورد از آن گفت باکی نیست گفته است خدا شای نکول اما ممکن است که بانی و این قول حسن است بویا
 مختلف بعد از صدوق و این جنید را احتیاط را فتح است و مستحب است در زنج کوی سفیدی دستها و پیکر
 آنرا و کلاهش پای و کوبل و کوفتی از چشم و مو نه از دست و پا و در کارد چشمی دست و پا شود و هر کوی
 دمش را در زنج کوی کوفت و در دستش و ریشی آنها میان زانو و خف و در زنج رها کردن آن بعد از
 زنج و در هر چه کند کوی کارد و نمودن آن حیوان و زرد بریدن و استیفاء از آن بقصد و عدم تحریک
 او آنرا و کشیدن از جای بجای دیگر بلکه گذشتن تا مفارقت زندگیا و از این بجای زنج برقی و اظهار
 و تذکره کند بآن آب را بکشد کارد را بآن بر زرد و جود و جهد در زرد و بریدن تا اسیر و اسهل باشد
 و گذشتن آنها بفرات و مکر و هست جدا کردن سر جدا و رساندن کارد و بختی که منور سفید استخوان شود

بجهت نفی از آنها و در حدیث صحیح و هر صحتی است پوست کردن با بوییدن جنوی از آن را پیش از سر
شدن آن قبیح و کفنه بخیر در هر روز از ایشان کسی است که کفنه است بخیر و بوییدن و دفع
سنگدن آنرا اصول و کلامها و ذکر اسم الله علیه یعنی پس بخورید از جنوی که کفنه شده است نام خدا
بر آن و نیز آن و خصوص حدیث صحیح و بسیدم از فرایح مرعی که بریده است سر آنرا با آخورده میشود آن
گفت علی لکن عمداً نمیکند و در حدیث حسن است پس سابق شد که او پس چنانکه در این کفنه
بیرون آمدن پس بخور و کشن در شب و در روز همه پیش از نماز و بوییدن در هر دو و کرد این
کار و تا داخل کند آنرا از بر حلقوم و بیرون آنرا بالا و دفع کند و رفتی که حیوان و دیگر که با آن کفنه
شده بخیر در هر دو و هر سهی غنه است در اجزاء و اما ذکات مایه بیرون آوردن آن زنده آن
خواه بیرون آوردند مسلمان باشد یا کافر نام بود یا نه و وقیل باین جهت عموم و احوال کم صید
الجنوبی جلوه شده است شمشاد و در با و شکار صادق میاید بگویند زنده و مخصوص احادیث
صحاح مستفیضه و انکفا کرده است جماعتی بخروج آن زنده خواهد اخراج کند آنرا بخیر یا نه بجهت
و در حدیث بجهت اینکه صید بخورس باشد مسلم اخراج او را زنده و اینکه مرده است بیرون آب
موجب حلاست بجهت بخیر نیست من خورنده آن ناکام و کم بآن و صید بخورسی بآن نیست پس غیر نظر
مسلم است و چنین و در حدیث ضعیف اند و لازم نیاید از حل صید کافری که در اخوت بد نیست با و
اینکه در صحیح است که سؤالا و م از مایه که حست از نفی واقع شد بر کفنه پس مراد یا صلح میشود خون
آن پس گفت اگر کوفتی آنرا پیش از آنکه ببرد بعد از آن مرد پس بخور آنرا و اگر مرد پیش از آنکه ببرد آنرا
پس بخور آنرا و ظاهر حدیث بخیر نیست که اخراج کرده است آنرا کافری مطلقاً و دفع میکند آنرا و اما
معتد مستفیضه و لیکن نظر عدم اعتبار آنرا در زنده بیرون آوردن شرط است و بدین مسلم
زنده بودن آنرا در وقت بیرون آوردن و معلول است بر خود پیشینه بجهت صحیح سابق و در حقیقت

بوییدن

بوییدن شرط است ظاهر اعدالت بخیر و در انکفا بقول عدول واحد نظر است و اقرب با حلاله عدم
تذکره عدم اعتبار آنست و در تذکره مسلم اخبار و احکام نیست هر چند عادل نباشد بجهت حمل
افعال اسلامی بجهت و اخبار و حمل افعال است و اما مایه که در آب مرده باشد که کفنه میشود بآن
کافی پس بخورم آن اجزاء است و احادیث صحاح بآن مستفیض است هر چند مرده باشد در آب بعد از بوییدن
آمدن آن زنده و در حدیث بخور آنرا مرده است و در حدیثی که حیات آن در آنست و اگر نایبند بر
خوردن آن زنده چه مدتی است و در حدیث صحیح که مایهها و ملحقها تذکره کرده شده است و در حدیث
حسن است که صید مایهها نیست مگر کوفتی آن با تولی خدای توانی و احوال کم صید الجنوبی جلوه کرده
شده برای شمشاد در با و آن با کوفتن صادق است و اصل عدم استنطاق مردن آنست و بیرون آب و
مخالف شیخه است در کتب مبسوط بجهت استناد باینکه ذکات آن اخراج آنست زنده یا مردن آن و
بیرون آب پس پیش از مردن آن ذکات بعلی نیامده و از آن جهت است که هرگاه برگردد بآب و بیرون آید
حرام است چنانچه گذشت و مرد مرده شده است یعنی از بودن ذکات آن حاصل بد و امر بیکه با و
نهی بشرط عدم عود آن باب بجهت اصل چنانچه گذشت اما ذکات بکوفتن آنست زنده و مطلقاً
بعضی در آن مانند سخن است در مایه در جمیع احکام حتی در خوردن آن زنده و در حدیث صحیح است
که بر سیدم از صلی که بخور آنرا شخصی مرده در آب یا در بحر یا آخورده میشود کفنه و جلوه اینست
از آن جنوی که مستفل بطران شده بجهت حدیث صحیح که بر سیدم از بوی از بوی آن و در وزن
عصی است مایه است که میخند پیش از بیرون آمدن برش یا آخورده میشود آن کفنه نمائند
شود بطران و اما ذکات چنین پس ذکات مادرش است چنانچه لفظ حدیث نبوی است که ذکات
اجنین ذکات آمد یعنی ذکات چه در شکم مادر و ذکات مادر را آنست اگر ذکات دوم بوقع خوانده شود
چنانچه مشهور است بشرط تمام خلقت آن بجهت احادیث صحاح مستفیضه و فرق نیست میان

انکفا

انکفا

و لوح روح و عدم آن بجفت الملاق اوله و بجفت اصالة عدم نقد بدین چنانچه در صورتی که
یعنی ذکات الخفین که کاذبه یعنی ذکات بیه مانند ذکات مادرش است و مخالف جماعتی
در لوح روح نظر باشد و در زنده مطلقا آن تعریف است و کلیه صنوع است بلای که
ببرون آید مستغرق الحیوة اعتبار دارد و ندیکه آن چنانچه در حدیث نقل است رکنه شده است
که ندیکه وقتی است که زمان و سبب آن داشته باشد و لاحلا است خوردن آن و باکی با آن و ثلث
بجفت عدم تکلیف الایطاف و هرگاه تمام نشود خلقت آن معلول نیست اصلا بجفت روح حدیث
صحیح و تنبیه که روحی و بانی و رشک آن و لذاتی پس بخور و اگر نباشد نام پس بخور و در
حدیث صحیح و غیر آن که در تنبیه که شعور و برداشته باشد پس ذکات آن ذکات مادرش است و در
در نشتر است و شعور و در نشتر است و در روایتی است و وقتی بود باشد تمام و در بریده باشد بر آن
موسو بخور و ظاهر اینست که تمام خلقت لازم دارد